

ارائه: حجت‌الاسلام کشوری
در قم مقدسه

تاریخ برگزاری جلسه:
۴ اسفند ۱۳۹۷



۱۳/۳/۱

اظهار نظر کارشناسی با موضوع: «**فقه آینده**»

محورها:

۱. محل نزاع در بحث از «فقه آینده» چیست؟
۲. «فقه هدایت» به چه ابوابی تقسیم می‌شود؟
۳. کارکرد مباحث مطروح در «فقه هدایت» در مدیریت تحولات چیست؟

شورای راهبردی
الگوی پیشرفت اسلامی
اسفندماه ۱۳۹۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناسنامه:

متن پیش‌رو (ویرایش اول) سیزدهمین مکتوب از نوع سوم محصولات مرتبط با نقشه الگوی پیشرفت اسلامی (پیشخوان) است. محتوای این محصول، متن پیاده‌شده سخنان حجت‌الاسلام و المسلمین علی‌کشوری (دبیر شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی) در جمع کارشناسان الگوی پیشرفت اسلامی در «نشست تخصصی تبیین فقه آینده» است که در تاریخ ۴ اسفندماه ۱۳۹۷ در شهر مقدس قم برگزار شده است. پیشنهاد می‌شود این جزوه در قطع وزیری به انتشار برسد. نمودار این جزوه در قطع رحلی بوده و باید روی هم قرار گرفته تا در نمای بیرونی جزوه قرار نگیرد.

فهرست اجمالی

۱. بحث از تعریف و گستره «فقه»؛ دلیل پرداختن به موضوع فقه آینده ۱
- ۱/۱. اختلاف نظر و ایراد بعضی به فقه رایج؛ نشان دهنده عدم وجود معنای مورد اتفاق از «فقه» در انظار اندیشمندان ۱
- ۱/۲. بصیرت‌افزایی و انذار؛ دو شاخصه اصلی «فقه» مُسْتَظْهَر از آیات و روایات ۳
- ۱/۳. عدم تنزل جایگاه اوامر و نواهی و بالعکس ارتقاء آنها در فقه متکامل ۶
- ۱/۴. لزوم ارتقاء فقه از معنای تنزل‌یافته آن به غرض همراه کردن تعبد با فهم ۱۱
۲. فقه هدایت؛ شامل سه دسته فقه ارتقاء دهنده تحریک فکر نسبت به حق تعالی و ربوبیت الهی ... ۱۴
- ۲/۱. فهم عمیق‌تر از حکمت احکام و دایره نفوذ ربوبیت الهی به نسبت به فلسفه و عرفان؛ کارکرد اصلی فقه هدایت ۱۵
- ۲/۲. فقه الحیاة (باب اول فقه هدایت)؛ متکفل بررسی خلقت الهی ۱۵
- ۲/۳. فقه التقدير (باب دوم فقه هدایت)؛ متکفل فهم ربوبیت و هدایت الهی ۲۵
- ۲/۴. فقه النظام (باب سوم فقه هدایت)؛ متکفل بررسی وابستگی هدایت به نظامات اجتماعی ۳۱
۳. مقابله با مفاهیم متضاد با فقه هدایت و ارائه راه حل برای آنها؛ فایده اصلی از بحث و تبیین فقه هدایت ۳۷
- ۳/۱. بررسی صد مسئله متضاد با فقه النظام، صد مسئله متضاد با فقه التقدير و صد مسئله متضاد با فقه الحیاة؛ محتوای نقشه‌های الگوی پیشرفت اسلامی ۳۸
- ۳/۲. ارائه یک طبقه بندی جدید از علوم بر اساس ابواب سه‌گانه فقه هدایت؛ در مقابله با ابواب سه‌گانه علوم فعلی ۳۹
- پیوست‌ها ۴۱
- پیوست رجالی ۵۱
- نظام سوالات ۶۰
- نظام اصطلاحات ۶۱
- نظام ارجاعات ۶۲

بسم الله الرحمن الرحيم

۱. بحث از تعریف و گستره «فقه»؛ دلیل پرداختن به موضوع فقه آینده

۱/۱. اختلاف نظر و ایراد بعضی
 موسوم به فقه هدایت را محضر دوستان گزارش می‌دهم. در سال‌ها و
 ماه‌ها و روزهای اخیر، گفتگوهای زیادی در کشور صورت گرفته که
 ماهیت فقه را به چالش می‌کشد؛ در خود حوزه علمیه خیلی‌ها اعتقاد
 دارند که ما تا الآن به حداقلی از تفقه بسنده کرده‌ایم^۱ و استدلال‌های

۱. سید منذر حکیم: اگر فقه سنتی ما بخواهد مسیر تکامل خود را طی کند، ناگزیریم به فقه نظام روی بیاوریم. فقه ما از جایی شروع شده است و مسیری را طی کرده است. هر علمی استانداردها، قالب‌ها و قواره‌هایی دارد که در گذر زمان دست‌خوش تغییراتی نرم و تدریجی می‌شوند. فقه هم از این قاعده مستثنی نیست. طبیعی خواهد بود که قدم گذاشتن به فقه نظام، تغییراتی را در عرصه‌های مختلف فقه به وجود خواهد آورد.

حجت‌الاسلام رحمانی: با یک نگاه حداقلی به شریعت نمی‌توان از فقه نظام سخن گفت.

سلسله نشست‌های گروه فقه کاربردی پژوهشکده اسلام تمدنی و مرکز آخوند خراسانی yon.ir/zak0IX

سوال: ابهاماتی نیز وجود دارد که مثلاً رابطه فقه اجتماعی با فقه حکومتی چیست؟ یا مثلاً آیا اصول فقه موجود مکفی هست؟ اگر تفضل نموده و وقت دیگری هم مقرر نمایند تا به این سوالات پاسخ داده شود.

جواب: واضح است که اصول فقه موجود، کافی نیست، گرچه چنانکه عرض کردم، هم فقه موجود و هم اصول فقه موجود، واقعا محکم است، مثل بتون آرمه است، و به راحتی نمی‌شود جایه جایش کرد، در آن تعبد، حجیت و استفراغ وسع هست، لکن کفایت نمی‌کند. در مجالی دیگر، انشاءالله از بحث‌های حد فقه شروع می‌کنیم؛ حد فقه، در فلسفه فقه بسته می‌شود و خود فلسفه فقه، تحت تأثیر علم کلام است، اگر پرستش را حداقلی تعریف کنید، فقه هم حداقلی تعریف می‌شود؛ اگر پرستش حداکثری شد، دین، حداکثری شد، فقه هم باید حداکثری بشود، معنا ندارد که دین حداکثری، اما فقه، حداقلی باشد، اما اینکه دین، حداکثری است یا حداقلی، این مربوط به کلام است، اینکه دین حداکثری چگونه سرریز در فقه می‌شود، مربوط به فلسفه فقه است، و اینکه چگونه وارد اصول می‌شود، مربوط به مبانی علم اصول است و بعد اینکه چگونه می‌آید در فقه، تبدیل به قاعده فقهی می‌شود.

آدرس مطلب در سایت رسمی استاد میرباقری: plink.ir/zak8b

فراوانی را برای این مسئله اقامه می‌کنند. یک طرف دیگر جریان هم معتقد است که نباید انتظار را از حوزه تفقه و فقه ارتقا داد و فقه همین است که در کتاب شیخ انصاری رحمته الله علیه^۲ آمده است و اگر فقهای متأخر بر همان منهج و روش تفقه گذشته استوار بمانند، وظایف شرعی خود را انجام داده‌اند.

به‌رحال در سال ۱۳۹۷ به معنای واقعی کلمه در مسئله دایره تصرف فقه، یک معركة الآراء وجود دارد و فکر می‌کنم که به راحتی نتوان با یک تشریح یا یک احم، این همه اشکال و انتقادی که به سطح تفقه موجود است را نادیده بگیریم. گاهی اوقات مشاهده می‌شود که بعضی از آقایان می‌خواهند با انگ بی‌سوادی و انگ عدم دقت به مقابله با این سؤالات و اشکالات بروند. من فکر می‌کنم اگر آقایان علمیت یا افهیت دارند، بهتر است به جای اینکه شاگردان دو دهه یا سه دهه حوزه علمیه را به بی‌سوادی متهم کنند، به بعضی از این مسائل پاسخ دهند. به‌رحال امروز این‌گونه نیست که مانند قبل از انقلاب، بر سر تعریف تفقه، اجماعی وجود داشته باشد یا بر سر حوزه دخالت فقه، یک اجماع وجود داشته باشد. لذا راه منطقی این است که ما آراء و عقاید معتقدین به فقه و تفقه را بررسی کنیم و تقاضا کنیم که بحث‌ها دقیق‌تر شود تا قضاوت زودتری راجع به درست بودن یا غلط بودن دیدگاه‌ها واضح شود.

۱/۱/۱. وجود پانزده مکتب فقهی فعال در عرصه تحول در فقه؛ شاهد روشن نبود اجماع در تعریف و دایره تصرف فقه

ما هم در بررسی‌های خودمان تا الآن پانزده مکتب فقهی را شناسایی کردیم؛ یعنی پانزده مجموعه دارای کتاب و دیدگاه - که البته دیدگاه‌هایشان نشر پیدا کرده است - را در طول سال‌های گذشته

۲. شیخ اعظم مرتضی انصاری دزفولی معروف به شیخ انصاری از فقیهان بزرگ شیعه در قرن سیزدهم قمری که بعد از صاحب جواهر، مرجعیت عامه یافت. کتاب‌های رسائل و مکاسب مهم‌ترین آثار فقهی او هستند. این کتاب‌ها از کتاب‌های درسی حوزه‌های علمیه است.



بررسی کردیم که هرکدام از یک منظری به تحول در فقه پرداخته‌اند.^۳ نفسِ همین تعداد قرائت‌هایی که در فقه وجود دارد، خودش گویای این است که حوزه علمیه درک واحد و روشنی از مسئلهٔ تفقه در حال حاضر در اختیار ندارد. *إن شاء الله* اگر یک گفتگو‌هایی مانند همین گفتگوی امروز ما جدی‌تر گرفته شود، در آینده درک بهتر و دقیق‌تر از تفقه و فقه به دست می‌آید.

من الآن نمی‌خواهم آراء آن پانزده جریان را بررسی کنم، فقط ۱/۲. بصیرت‌افزایی و انداز: دو شاخصهٔ اصلی «فقه» مُسْتَظْهَر از آیات و روایات قرآن، «انذار» به عنوان نتیجهٔ تفقه دانسته شده است و بعد از این دقتی که دعوت می‌کنم دوستان نسبت به آیه بکنند سؤالی را مطرح می‌کنم و گزارشی از مکتب فقهی مختار خود را ارائه می‌دهم. *خب آیه «نفر» در حوزه علمیه، آیه معروفی است؛ «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيُنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ».*^۴

آیه به صراحت می‌فرماید که طائفه‌ای از مؤمنین به دنبال تفقه باشند و نتیجهٔ این تفقه را انذار قومشان بعد از رجوع به قومشان معرفی می‌کند؛ یعنی آیه شریفه می‌فرماید نتیجهٔ تفقه انذار است و تفقه باید به شکلی باشد که در درون افراد یک انذار اتفاق بیافتد. بعضی به این آیه تمسک کرده‌اند و گفته‌اند فقهی که به دنبال کشف معذّر و منجز^۵ است، چنین

۳. برای نمونه فرهنگستان علوم اسلامی قم و حسینیهٔ اندیشهٔ قم از جمله نظریه‌پردازان در حوزه مباحث فقه حکومتی به شمار می‌روند.

۴. *وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيُنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ* / توبه، ۱۲۲

و مؤمنان را نسزد که همگی [به سوی جهاد] بیرون روند؛ چرا از هر جمعیتی گروهی [به سوی پیامبر] کوچ نمی‌کنند تا در دین آگاهی یابند و قوم خود را هنگامی که به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند، باشد که [از مخالفت با خدا و عذاب او] بپرهیزند. [ترجمه انصاریان]

۵. آنچه که کاشف تکلیف و یا در اثبات تکلیف واسطه باشد و احتجاج و اعتذار با آن نزد مولی صحیح باشد.



خاصیتی را ایجاد نمی‌کند؛ یعنی اگر ما تنها معذرو و منجز را کشف کردیم و صرفاً این معذرو و منجز را بیان کردیم، این‌گونه نیست که در مؤمنین و قلوب آن قوم انذار اتفاق بیافتد. انذار در کنار تبشیر یک نوع ایجاد تدبیر محسوب می‌شود؛ یعنی اگر بخواهیم به صورت دقیق مفهوم انذار را معنا کنیم، باید بگوییم که انذار نوعی از فکر کردن است. کدام نوع فکر کردن؟ فکر کردن قبل از تصمیم.

وقتی پیامبران با قوم خودشان روبه‌رو می‌شدند، انواعی از تفکر را در میان قوم خود به وجود می‌آوردند که یکی از آن انواع تفکر، تدبیر است؛ یعنی قوم و مردم خود را وامی‌داشتند تا قبل از تصمیم به عاقبت سوء یا حسن افعال خودشان فکر کنند. در آن حدیث نبوی شریف این‌گونه است که می‌فرماید: «إِذَا أَنْتَ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ»؛^٦ موقعی که به مرحله همت و عزم رسیدی و خواستی یک اقدام جدی را در زندگی خود انجام دهی، «فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ»؛ به عاقبت آن نگاه کن که اگر به رشد تو ختم شد، «فَأَمْضِهِ» آن کار را امضا کن، اما اگر آن کار به غی و گمراهی تو منجر شد، «فَاتَّهِ عَنَّهُ» از آن کار نهی کن و عبور کن. خب این یک نوع فکر کردن است و پیامبران انسان‌ها را به «تدبیر» دعوت می‌کردند. حالا آیه شریفه هم این‌گونه می‌فرماید که نتیجه تفقه انذار است؛ یعنی چه؟ یعنی **فقیه کسی است که مردم را نسبت به عاقبت رفتار و اعمال خودشان آگاه می‌کند؛**

١/٢/١١. ایجاد تدبیر؛ نوعی از

ایجاد تفکر توسط پیامبران

٧. عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ ص فَقَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَهَلْ أَنْتَ مُسْتَوْصٍ إِنَّ أَنَا أَوْصِيْتُكَ حَتَّى قَالَ لَهُ ذَلِكَ ثَلَاثًا وَ فِي كُلِّهَا يَقُولُ لَهُ الرَّجُلُ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَإِنِّي أَوْصِيكَ إِذَا أَنْتَ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ فَإِنَّ يَكُ رُشْدًا فَأَمْضِهِ وَإِنْ يَكُ غِيًّا فَاتَّهِ عَنَّهُ.

مسعدة بن صدقه میگوید که: امام صادق عليه السلام فرمود: مردی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: یا رسول الله! به من سفارش کن. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: اگر سفارشت کنم آن را خواهی پذیرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را سه بار تکرار کرد و هر بار آن مرد پاسخ آری داد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: من به تو سفارش میکنم که هر گاه آهنگ کاری کردی در سرانجام آن بیندیش، اگر درست بود انجام بده و اگر درست نبود از آن دست بکش.

کافی، ج ٨، ص ١٥٠



البته تأکید در این آیه نسبت به عاقبت‌های سوء است و بر آن تمرکز دارد، در آیات دیگر مسئلهٔ بشارت - که ایجاد تدبیر نسبت به رفتار مثبت و حسن است - هم مورد تأکید قرار گرفته است.

خب حالا اگر این تحلیل درست باشد، آیا فقه موجود می‌تواند تفکر قبل از تصمیم را مدیریت کند؟ به صورت مطلق هر نوع تفکری را که بخواهید

۱/۲/۱/۱/۱. محتاج بودن ایجاد

تفکر به بیان حکمی و نه فرمایشی

و حقوقی

مدیریت کنید - از جمله تفکراتی که قبل از تصمیم هستند - بیان شما حتماً باید حکمی و ناشی از استدلال باشد و با «بایدونباید گفتن حقوقی» نمی‌توان این نوع تفکر را ایجاد کرد؛ این شرح استدلالی است که بعضی بدان تمسک جسسته و گفته‌اند ما در تفقه موجود با تنزل معنای فقه رو به رو هستیم؛ یعنی فقهای موجود - کثر الله امثالهم - در تلاش فقهی خود شان به معنای تنزل یافته‌ای از فقه تمسک پیدا کرده‌اند و حتماً اگر بخواهیم تحول در تفقه را پیگیری کنیم، اولین گام تحول در تفقه این است که معنای فقه را استظهاری بررسی کنیم و معنای فقه را از معنای موجود ارتقا دهیم. به بیانی که عرض کردم فقه، نحوهٔ استنباطی خواهد بود که قدرت تحریک فکر مخاطب در مرحلهٔ تصمیم‌گیری را دارد. شما در مرحلهٔ تصمیم‌گیری باید با ظرفیت تفقه بتوانید مردم را ترغیب کنید که از حدود الهی عبور نکنند و محافظت بر حدود الهی را داشته باشند این ادبیات یک ادبیات بایدونباید و حقوقی محض نیست. دقت کنید که منکر این نیستیم که اوامر و نواهی در فقه وجود دارد، این معنا را انکار نمی‌کنم؛ بلکه عرض می‌کنم که بیان محض اوامر و نواهی منجر به انذار و تدبیر نمی‌شود، نحوه بیان اوامر و نواهی حتماً باید به شکلی باشد که درون مخاطب نسبت به عواقب سوء عبور از یک حد الهی، تنبه ایجاد شود. حالا این یک آیه‌ای بود که به عنوان مثال مطرح کردم.

۱/۲/۲. بصیرت افزایی (شناخت
حق از باطل) مأخوذ از حدیث
«إِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ»؛
کارکرد فقه

یا در روایت هست که «تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ»؛^۷ باز امام علیه السلام ترغیب می‌کنند به اینکه به دنبال تفقه بروید و بعد در مقام استدلال بر اینکه چرا فقه مهم است می‌فرماید «فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ»؛ می‌فرماید خاصیت تفقه این است که بصیرت ایجاد می‌کند. بصریت، فرقان‌ها و تشخیص‌های حق و باطل و بینات شخصی هستند. ما یکسری بینات عمومی داریم و یکسری بینات شخصی؛ یعنی مجموعه دلایلی که فرد باید همراه خود داشته باشد تا بتواند راه حق را از باطل تشخیص دهد. باز اینجا می‌فرماید که «تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ». خوب آیا حالت بصیرت -یعنی همان حالت فرقان- با بیان احکام ایجاد می‌شود؟ این هم یک سؤال قابل طرح است. ظاهر قضیه این است که با تفقه محدود به کشف معذر و منجز نمی‌توان بصیرت‌افزایی کرد و می‌بایست به دنبال یک فقه تحول‌یافته دیگری باشیم.

۱/۳. عدم تنزل جایگاه اوامر و نواهی و بالعکس ارتقاء آن‌ها در فقه متکامل

البته بنده با تأکید عرض می‌کنم که در فقه تحول‌یافته آینده به هیچ‌عنوان جایگاه حدود الهی و اوامر و نواهی کسر نمی‌شود و تنزل پیدا نمی‌کند؛ منتها معلوم نیست که نحوه بیان به شکل حقوقی، بر بیان اوامر و نواهی حاکم باشد و بیان هر امر و هر نهی -به نحوی که ما در فقه‌البیان گفته‌ایم- حتماً باید متأخر از دو دسته مباحثات فقهی دیگر باشد. کدام دو دسته؟

۷. برای مشاهده پیوست رجالی در رابطه با حدیث شریف به آخرین پیوست رجوع کنید.
و قَالَ الْإِمَامُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام: تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ وَ تَمَامُ الْعِبَادَةِ وَ السَّبَبُ إِلَى الْمَنَازِلِ الرَّفِيعَةِ وَ الرُّتَبِ الْجَلِيلَةِ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا وَ فَضْلُ الْفِقْهِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ وَ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِهِ لَمْ يَرْضَ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: در دین خدا تفقه پیدا کنید زیرا فقه و اطلاعات دینی بینش و بصیرت است و موجب کمال عبادت و علت رسیدن به مقامات عالی و درجات بلند دین و دنیا است. برتری فقیه بر عابد مانند برتری خورشید است بر ستارگان. هر کس تفقه در دنیا نداشته باشد خداوند عملی را از او نمی‌پسندد.

بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۴۷ / تحف العقول، ص ۴۱۰ / مشابه: الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص ۳۳۷



دسته اول، مباحثاتی است که به «ثبوت» حکم فقهی در فطرت ۱/۳/۱. ثبت (ارتباط حکم با مخاطب می‌انجامد. اصطلاحاً در ابتدای بیان حکم فقهی باید روایات باب ثبت را استفاده کنیم.^۸ روایات و آیات باب ثبت کدامند؟ روایات و آیاتی هستند که به وضوح فایده یک امر یا نهی الهی را تبیین می‌کنند، قبل از اینکه به خود آن امر و نهی بپردازند. مثلاً در خطبه فدکیه صدیقه کبری علیها السلام این‌گونه آمده است: «فَرَضَ اللَّهُ الصَّلَاةَ تَزْيِيهاً عَنِ الْكِبْرِ»؛^۹ در این جمله از تعبیر واجب و فریضه استفاده شده است، می‌فرماید: «خدا نماز را واجب کرد به علت اینکه کبر در وجود انسان‌ها از بین برود»؛ بین صلاة و کبر ارتباط برقرار شده است. کبر در روابط انسانی یک مسئله مبتلابه است و همه آثار سوء کبر را درک می‌کنند، همه رنج‌های ناشی از تکبر را احساس می‌کنند و می‌دانند که مسئله کبر، مسئله‌ای است که به ضرر همه و شخص متکبر تمام می‌شود. حضرت زهرا علیها السلام می‌فرمایند نماز به خاطر مدیریت کبر واجب شده است. یعنی حضرت زهرا چه کردند؟ مسئله صلاة را ثبت کردند، کارکرد و فایده صلاة را نشان دادند و بحث کردند. این معنایی که بنده عرض کردم را در مجموعه روایات و آیات باب علل الشرایع می‌توانید پیدا کنید؛

۸. ر.ک سی و سومین دوره از دانشنامه الگوی پیشرفت اسلامی (فقه البیان)، جلسه هفتم.

۹. رُوي عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَهْرَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْنَبٍ بَنَتْ عَلِيًّا عليه السلام قَالَتْ قَالَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام فِي حُطْبَتِهَا فِي مَعْنَى فَدَكٍ: ... فَفَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكَ وَالصَّلَاةَ تَزْيِيهاً عَنِ الْكِبْرِ وَالزَّكَاةَ زِيَادَةً فِي الرِّزْقِ ...

اسماعیل بن مهران از احمد بن محمد، از جابر از زینب دختر امیر المؤمنین علیها السلام روایت کرده است که گفت: (مادرم) فاطمه علیهما السلام در خطبه‌ای که در موضوع فدک ایراد فرمود: چنین گفت: ... پس خداوند ایمان را برای پاک‌کنندگی از شرک و بت‌پرستی مقرر فرمود، و نماز را برای دوری از کبر و نخوت، و زکات را برای فراوانی و افزونی روزی دستور داد ... [ترجمه برادران غفاری و بلاغی]

منتها علل الشرایع را باید از علل الشرایع^{۱۰} مرحوم صدوق رحمته گسترده‌تر ببینید.

۱/۳/۱/۱. آسیب به خاصیت «درونی‌سازی» احکام الهی در صورت بی‌اعتنایی به روایات ثبت احکام

همه آن آیات و روایاتی که به نوعی نسبت بین یک حکم شرعی یا فریضه الهی و فطرت انسان را بحث کرده‌اند، همگی، روایات و آیات باب ثبت هستند که متأسفانه در تفقه موجود نادیده گرفته شده است. از برخی اعظم متأخرین که کتاب‌های حدیثی جدید نوشته‌اند سؤال شده بود که: «چرا به موسوعه‌های قدیم فقه اکتفا نکردید و خودتان در حال نوشتن موسوعه جدید فقهی هستید؟» آن‌ها در جواب گفته بودند که: «در موسوعه‌های فقهی قدیم نوعی عضین (=بریدن) اتفاق افتاده است؛ فقهایی که موسوعه فقهی نوشته‌اند همان بخشی از روایت که مورد استظهارشان بوده است را آورده‌اند و مابقی قسمت‌های روایات و آیات را نیاورده‌اند.»^{۱۱} لذا در موسوعه‌های جدید فقهی به سمت این رفته‌اند که مجموعه روایت و مجموعه آن کلامی که از امام نقل شده است را بیآورند. عرض بنده این است که شما اگر به اصل حدیث رجوع کنید - نه به کلمات فقهی عظیم‌الشان شیعه - می‌بینید در اصل حدیث ثبت احکام هم موجود است، در مجموعه احادیث مجموعه روایات و آیات باب ثبت وجود دارد. شروع تفقه و انذار، بیان آیات و روایات باب ثبت است. گاهی اوقات در همین مسئله صلاة نوع روایت ثبتي را می‌توان پیدا کرد؛ یعنی امام ع نظامی از فواید صلاة را برای مخاطب خود بحث کرده است. خوب وقتی ما

۱۰. کتابی روایی از شیخ صدوق رحمته است که در آن روایاتی که حکمت شرايع را بحث میکند جمع‌آوری کرده است.

۱۱. جامع الاحادیث متضمن تنقیح، تهذیب و تکمیل وسائل الشیعة است که آیت الله بروجردی رحمته احادیث فقهی را استخراج و بدون تقطیع ذکر نموده است. آیت الله بروجردی در درس خارج: نقایصی چند از جهت تقطیع احادیث و غیر آن در کتاب وسائل الشیعه وجود دارد که اگر آنها را رفع کنیم، در امر استنباط و اجتهاد بهتر و سریع‌تر پیش می‌رویم.
 رضا استادی، «آثار و تالیفات آیه الله بروجردی»، حوزه، سال ۸، ش ۱ و ۲



این‌ها را حذف می‌کنیم و فقط می‌گوییم: «فرض الله الصلاة»؛ مخاطب با امرونهی ای روبرو می‌شود که خاصیت آن امرونهی را نمی‌داند. رساله‌های ما به این نقیصه مبتلا هستند؛ یعنی وجوب و حرام در آن‌ها بحث شده است، ولی آن بخش از آیات و روایات که مجموعه فواید و منافع این وجوب و حرام را ذکر کرده‌اند را نیاورده است؛ فلذا انذار و درونی‌سازی اتفاق نمی‌افتد، این دسته اول روایات است.

دسته دوم از آیات و روایاتی که کمک می‌کند تا تفقه منجر به بصیرت و آن تفقه منجر به انذار اتفاق شود، روایات و آیات باب «تحلیل» حکم هستند.^{۱۲} مثلاً کسی نماز خواندن را پذیرفته است آن‌هم به دلیل مدیریت کبریا به دلیل «تَهَيَّ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ»^{۱۳} بودن و به دلیل روایات باب ثبوت، از امام پذیرفته است. امام علیه السلام در گام دوم، تحلیل صلاة را شروع کرده و مجموعه‌ای از آیات و روایت را بیان کرده‌اند که ابعاد صلاة را بحث کرده است. مثلاً فرمود: «حَافِظُوا عَلَي الصَّلَاةِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى»؛^{۱۴} در اینجا به این اشاره دارد که وقتی نماز می‌خوانید، اولاً این نمازها پنج‌گانه است و نماز وسطی از همه نمازها مهم‌تر است. یا فرمود: «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ»؛^{۱۵} این روایت قید بودن سوره حمد را در نماز بحث کرده است، یعنی روایات در مقام تحلیل صلاة است. یا مثلاً

۱۲. ر.ک سی و سومین دوره از دانشنامه الگوی پیشرفت اسلامی (فقه بیان)، جلسه هفتم.

۱۳. اَنْل مَا اَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرِ اللَّهِ الْكَبِيرِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ / العنکبوت، ۴۵

آنچه را از این کتاب به تو وحی شده است، بخوان و نماز را برپا دار، یقیناً نماز از کارهای زشت، و کارهای ناپسند باز می‌دارد و همانا ذکر خدا بزرگ‌تر است، و خدا آنچه را انجام می‌دهید، می‌داند. [ترجمه انصاریان]

۱۴. حَافِظُوا عَلَي الصَّلَاةِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ / بقره ۲۳۸

نگاهداری کنید بر نمازها و نماز میانه و بر پای ایستید برای خدا دعا خوانان.

۱۵. وَ مِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ: «كُلُّ صَلَاةٍ لَا يُقْرَأُ فِيهَا بِأَمِ الْكِتَابِ فَهِيَ خِدَاجٌ»

پیامبر خدا ص: هر نمازی که در آن ام کتاب خوانده نشود، ناقص است.

فرمود: «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهْوَرٍ»^{۱۶} قید بودن طهارت در صلاة را بحث کرده است. یا مثلاً فرمود: «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِحُضُورِ الْقَلْبِ»^{۱۷} حاضر بودن قلب را شرط کرده است. یا فرمود: «لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي مَسْجِدِهِ»^{۱۸} این‌ها همه روایات باب تحلیل هستند؛ یعنی ویژگی‌های نمازی که در مرحله قبل ثبت شد را بحث می‌کند.

۱/۳/۳. پردازش (رفع موانع) پردازش در مرحله سوم با روایات و آیات باب «پردازش» حکم روبرو هستیم؛ یعنی موانعی بر سر اجرای حکم صلاة وجود دارد، امام علیه السلام شروع می‌کنند به برداشتن آن موانع. مثلاً راوی می‌گوید: «من در نمازی که فرمودید باید حضور قلب داشته باشم، حضور قلب ندارم». بعد امام علیه السلام فرمودند: «مستحبات را کم کن»^{۱۹} و نماز را به همان اندازه واجب انجام بده؛ یعنی یک توصیه‌ای کرده است که آن توصیه منجر به این می‌شود که حکم در عمل پیاده شود. لذا مثلاً باب سوم فقه‌البیان - که باب بیان مہتمنی بر مکث است- می‌گوید بیان احکام

۱۶. الْأَحْسَنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهْوَرٍ. حضرت باقر علیه السلام فرمود: «نمازی نیست مگر به همراهی طهارت»

تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۱۴۰ / مشابه: وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۶۸
 ۱۷. ... إِنَّ الْعَبْدَ لَا يُقْبَلُ مِنْ صَلَاتِهِ إِلَّا مَا أُقْبِلَ عَلَيْهِ مِنْهَا بِقَلْبِهِ فَقَالَ الرَّجُلُ هَلْ كُنَّا فَقَالَ كَلَّا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَتَمَّمُ ذَلِكَ بِالتَّوَابِلِ هَمَانَا نماز بنده قبول نمی‌شود مگر آن نمازی که با قلب خود آن را به جای آورد، آن مرد گفت: ما هلاک شدیم، فرمود: هرگز! خداوند به وسیله نافله‌ها آن را کامل می‌کند. [ترجمه جعفری]

خصال، ج ۲، ص ۵۱۷ / مشابه: محاسن، ج ۱، ص ۲۶۱

۱۸. قَالَ النَّبِيُّ عليه السلام لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي مَسْجِدِهِ. برای همسایه مسجد نمازی نیست مگر در مسجد آن [همسایه‌ی مسجد]

تهذیب، ج ۳، ص ۶
 ۱۹. وَ عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ أَحَدِهِمَا عليه السلام قَالَ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ص: إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَاً وَ إِذْبَاراً فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَتَنْقَلَبُوا وَ إِذَا أذْبَرَتْ فَعَلَيْكُمْ بِالْفَرِيضَةِ.

علی بن معبد و راوی دیگری گویند: امام (با قر، یا امام صادق علیه السلام) فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: همانا برای دل‌ها روی آوردنی و روی گرداندنی است. پس هرگاه دلتان روی آورد، نماز نافله را به جا آورید، و هرگاه روی گردانید، بر شما باد به انجام نماز فریضه.

الکافی، ج ۳، ص ۴۵۴

باید در سه مرحله اتفاق بیافتد؛ حکم را ثبت کن، حکم را تحلیل کن، حکم را پردازش کن.

ببینید نمی‌خواهیم از اوامر و نواهی عبور کنیم؛ بلکه می‌خواهیم بگوییم نحوه بیان اوامر و نواهی در بیان اهل بیت علیهم‌السلام با نحوه بیان اوامر اوامر و نواهی در بیان فقهای موجود متفاوت است، فقهای موجود عمدتاً روایات باب ثبت را حذف می‌کنند و محدوده آن حکم را بحث می‌کنند؛ یعنی عمدتاً در باب روایات تحلیل حکم بحث می‌کنند که ماهیت صلاة چیست و ارکانی و شروطی را در ماهیت صلاة بحث می‌کنند و غیر آن را از صلاة خارج می‌کنند و در نهایت شما متوجه می‌شوید که صلاة یعنی ارکان مخصوصه. اما اگر آمدید گفتید صلاة یعنی ارکان مخصوصه و ارکان مخصوصه را هم بحث کردید آیا درونی‌سازی و انذار در مخاطب اتفاق می‌افتد؟ به نظر ما اتفاق نمی‌افتد. آیا موانع بر سر راه اجرای صلاة هم برداشته می‌شود؟ یعنی آیا اگر فقط گفتید صلاة واجب است، می‌توانید موانع بر سر راه نمازگزار را هم بردارید؟ یا نمازگزار را به حال خود واگذار می‌کنید تا خودش با موانع دست‌وپنجه نرم کند و نتواند عبور کند؟! [پس نتیجه می‌گیریم که] روایات باب پردازش هم وجود دارد.

عرض بنده این است که این نوع تفقهی که ما می‌گوییم بنده فقط ۱/۴. لزوم ارتقاء فقه از معنای خواستم تقریب به ذهن کنم - منجر به بصیرت هم می‌شود، منجر به انذار هم می‌شود. لذا حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: «الْمُتَعَبِّدُ عَلَى غَيْرِ فِقْهِ كَحِمَارِ الطَّاحُونَةِ»^{۲۰} فرمود: «آن متعبدی که بنا بر غیر فقه عمل می‌کند مثلش، مثل خر آسیاب است.» یعنی آن متعبدی که نمی‌داند چه کار می‌کند،

۲۰. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُتَعَبِّدُ عَلَى غَيْرِ فِقْهِ كَحِمَارِ الطَّاحُونَةِ يَدُورُ وَلَا يَتَّبِعُ.

امام علی علیه‌السلام: عبادت کننده بی دانش، مانند الاغ آسیاب است. پیوسته گرد خود می‌چرخد و از جایش دور نمی‌شود.

دقیقاً معنای صلاة را نمی‌داند، دقیقاً معنای حج را نمی‌داند [مانند خر آسیاب است]. [بخشی معنای صلاة، مربوط به روایات باب تحلیل است که فقهای موجود - کثر الله امثالهم - به آن پرداخته‌اند، ولی بخشی از این روایات هم مربوط به حصر روایات باب ثبت هم می‌شود، شامل حصر روایات باب پردازش صلاة هم می‌شود. البته من ارتقاء فقه را فقط در حد یکی از ابواب فقه‌البیان بیان کردم؛ اما اینکه چگونه ما به بصیرت و انذار برسیم را می‌توان در حد نه باب فقه‌البیان^{۲۱} بحث کرد. ولی برای اینکه در ابتدای بحث این معنایی که از فقه‌البیان عرض می‌کنم جا بیافتند و همچنین مشخص شود که چرا ما با فقه تنزل‌یافته روبرو هستیم؛ خواستم یک تصویر تفصیلی بیان بشود و باید بعداً بحث کنیم.

مخلص اعتقاد ما در مکتب فقهی هدایت این است که ما به تحول در دستگاه فقاهاست نیاز داریم به نحوی که قدرت انذار و تحریک فکر و بصیرت‌افزایی فقاهاست ما ارتقا پیدا کند. اگر این بحث را مطرح کردیم، به نظر من نیاز به فلسفه، دستگاه‌های عقلی و استدلال‌های انضمامی بیرونی به فقه مرتفع می‌شود و خود فقه قابلیت این را دارد که سؤال‌ها را جواب دهد، شبهات را پاسخ دهد و انسان‌ها را به ظرفیت رعایت حدود الهی برساند.

۱/۴/۱. ارتقاء معنای فقه؛ عامل بی‌نیازی از فلسفه و دستگاه‌های عقلی مختلف برای اقماعی کردن و تعمیق‌دادن تعبدیات

البته در اینجا بحث‌های طولانی داریم که این نوع تفقه از چه زمانی شروع شد؟ به نظر ما از زمان شیخ طوسی رحمته الله علیه شروع شد؛ زمانی که مرحوم شیخ طوسی می‌خواستند با فقه اهل تسنن نظام

۱/۴/۲. شکل‌گیری فقه «کشف معذر و منجر» از زمان شیخ طوسی رحمته الله علیه به منظور ایجاد فضای نظام مقایسه با فقه اهل تسنن

۲۱. نه قاعده منجر به فریه شدن هدایت در مخاطب که برخی عناوین آن بدین شرح است: ۱- بیان مبتنی بر ظرفیت ۲- بیان مبتنی بر تأمل ۳- بیان مبتنی بر مکث ۴- بیان مبتنی بر نظام مقایسه ۵- بیان مبتنی بر رفق ۶- بیان مبتنی بر منزلت ۷- بیان مبتنی بر انفتاح

مقایسه‌ای شروع کنند.^{۲۲} این تفقه موجودی که محدود به کشف معدّ و منجّز است، از زمان شیخ طوسی در حوزه ما وارد شده است، وگرنه قدمای ما در بیان احکام خود روایت را می‌خواندند.^{۲۳}

بله ممکن است به قدمای ما اشکال کنید که مثلاً در ظهور روایت دقت کافی نداشتند و دقت‌ها باید افزایش پیدا کند، ولی اینکه به متن روایت تحفظ داشتند، به فقه منجر به انذار و فقه ایجادکننده بصیرت - بنا بر روایاتی که خواندم - نزدیک‌تر بوده‌اند به نسبت این فقه رایجی که فقط بیان واجب و حرام می‌کند و مخاطب نمی‌فهمد که این واجب با فطرت او دقیقاً چه نسبتی دارد و برای زندگی او چه کارکردی دارد.

من دیدم که بعضی از فضایی معاصر ادبیاتی به کار برده‌اند مبنی بر اینکه ما باید بیان دینی را با ادبیات کارکردگرایی محل بحث قرار دهیم.^{۲۴} ضمن اینکه تقدیس می‌کنم و به انگیزه این دوستان احترام می‌گذارم که ضعف ادبیات دینی ما را متوجه شدند که این ادبیات در سطح فقه کم‌تر تحریک فکر می‌کند؛

ولی باید توجه کنیم که راه ترمیم این ادبیات این نیست که از مبانی غربی استفاده کنیم و اصلاً خود بیان اصطلاح «کارکردگرایی» ناشی از صحیح (ارتقاء فقه) اما با تأثیر از

۲۲. ر.ک پیوست شماره ۱

۲۳. انواع تصانیف الشیعة الاثني عشرية في الفقه؛ أحدها و یسمى بالأصول و الجوامع النوع الثاني؛ ما جمعت فیہ نصوص الأخبار بالفاظها بحذف أسانیدها مرتبة علی أبواب الفقه و الموجود عندی منها مطبوعاً المقنع للصدوق رحمه الله و الهدایة له رحمه الله و المقنعة للمفید رحمه الله و النهایة للشیخ الطوسی رحمه الله و كان بعض الأصحاب إذا أعوزتهم النصوص رجعوا إليها.

انواع کتاب‌های شیعه امامیه:

اولین نوع از کتب شیعه اصول و جوامع نامیده می‌شود؛ نوع دوم آنها کتبی است که متن احادیث به همراه حذف همه سندهای آنها بر اساس ابواب فقه در آن کتب جمع شده است. و آنچه از این نوع نزد من موجود است کتاب المقنع و الهدایة شیخ صدوق رحمت الله علیه و المقنعة شیخ مفید و نهابه شیخ طوسی رحمت الله علیه می‌باشد و بعضی از اصحاب هنگامی که به نصوص نیاز پیدا می‌کردند به آنها رجوع می‌کردند.

ادوار علم الفقه و أطواره ص ۱۰۵-۱۰۹

۲۴. حجت الاسلام و المسلمین پناهیان: حضرت زهرا علیها السلام امامت و ولایت را «کارکردگرایانه» توضیح می‌دهند. ولی ما در تبیین مفهوم امامت، صدق‌گرایانه یا حق‌گرایانه به اثبات حقانیت و اثبات ضرورت امامت و ولایت می‌پردازیم.

آدرس این مطلب در پایگاه بیان معنوی: yon.ir/baykv

این است که ما از ادبیاتِ هرمنوتیک غربی متأثر شدیم^{۲۵} که در حال ورود به کشور است. دغدغه درست است، ولی باید به سبک منضبط مآلها و علمای قدیم به سمت این برویم که اصول تأسیسی را مطرح کنیم تا این آفت‌ها برطرف شود. پس من روی این مبنای یک جمله را بحث کردم؛ تمام توضیحات قسمت اول عرائض این بود که ما به دنبال ارتقای مفهوم فقه هستیم، به شکلی که فقه کارکرد تحریک فکر هم داشته باشد؛ این حرف اول.

۲. فقه هدایت؛ شامل سه دسته فقه ارتقاء دهنده تحریک فکر نسبت به حق

تعالی و ربوبیت الهی

حالا براساس این مبنای اصولی - که البته کاملاً باب مناقشه در آن را باز می‌گذارم و بعداً وارد بحث خواهم شد - در مباحثات خودمان سه دسته فقه را پایه‌گذاری کردیم که این سه دسته فقه کمک می‌کند تا مسئله تحریک فکر نسبت به مسئله حق و ربوبیت الهی یک قدم نسبت به وضعیت فعلی ارتقا پیدا کند؛ حتی بالاتر از آن چیزی که به صورت ناقص در فصول^{۲۶} یا اسفار^{۲۷} گفته شده است.

۲۵. آنتونی گیدنز جامعه‌شناس مشهور بریتانیایی معاصر در تعریف کارکردگرایی (Functionalism) مینویسد: «دیدگاهی نظری بر پایه این اندیشه که رویدادهای اجتماعی را می‌توان به بهترین وجه برحسب کارکردهایی که انجام می‌دهند - یعنی کمکی که به دوام و بقای جامعه می‌کنند - تبیین کرد».

جامعه‌شناسی، ص ۸۰۰

۲۶. فصوص الحکم؛ نوشته محی الدین ابن عربی (متوفی ۵۴۳ ق)، از مشهورترین کتب در باب «عرفان نظری» است.

۲۷. نام کامل کتاب «الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة» است، نوشته صدرالدین شیرازی ملقب به صدرالمآلهین (متوفی ۱۰۵۰ ق). این کتاب جمع‌کننده دو مکتب فلسفه مشاء و اشراق است و اصلی‌ترین کتاب فلسفه موجود شناخته می‌شود.

آقایان می‌گویند که اگر کسی یک دور این مبانی فلسفی را نخواند،^{۲۸} آدم نمی‌شود^{۲۸} و حیث این استدلالشان این است که می‌گویند حکمت احکام و دایره نفوذ ربوبیت را متوجه نمی‌شوند. به نظر ما حتی بالاتر از این مکاتب فلسفی و عرفانی که چنین ادعایی را دارند، در این سه دسته فقهی که عرض می‌کنم، توانستیم تحریک فکر و عمق بخشی و بصیرت‌افزایی نسبت به دین را ارتقا دهیم. من الآن عناوین این را بحث می‌کنم و در نهایت نکته سوم را هم عرض می‌کنم و از محضرتان استفاده می‌کنم.

این سه دسته فقه عبارت است از:

باب اول فقه الحیاة است؛ ما در مباحثات باب فقه الحیاة به مسئله خلقت الهی می‌پردازیم؛ وقتی مکرر در مکرر به آیات الهی رجوع کنید و با تدبر مطالعه کنید می‌بینید وقتی انبیای الهی، ائمه و آیات الهی در مقام بیان هدایت و ربوبیت الهی هستند، تکیه زیادی بر مسئله خالق بودن خدا دارند و ویژگی‌های مختلفی را در مسئله خلقت الهی بحث کردند. این‌ها به نحو بریده در کتب ما موجود است، ما به این‌ها دقت کردیم و آن‌ها را به یک باب فقهی بزرگ تبدیل کردیم؛ یعنی در این باب فقهی در مورد ویژگی‌های خلقت بحث می‌کنیم. ابوابی در این مباحثات داریم.

اولین باب این است که خدا هر آنچه را که خلق می‌کند، زنده خلق می‌کند. ده-دوازده دسته بحث مفصل اینجا داریم و این‌ها همه کارکردهایی دارند که در بخش سوم عرض می‌کنم.

۲۸. نامه پدر بزرگ پدر (آیت‌الله العظمی حاج شیخ محمد رضا کلباسی) به فرزند خود (آیت‌الله حاج آقا صدرالدین کلباسی): «... به درس اسفار آقای قاضی و غیره بروید که به فرمایش مرحوم استاد طاب نراه مرحوم جهانگیرخان می‌فرمود تا کسی علم حکمت نخواند، انسان نمی‌شود...»؛ تاریخ نامه حدوداً مربوط به سال ۱۳۲۷ شمسی می‌شود.

۲/۲/۱/۱. آیه «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»؛ دلیلی بر زنده بودن تمامی مخلوقات

مثلاً به استظهار آن آیه‌ای که می‌فرماید: «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»^{۲۹} «ما چیزی نداریم مگر اینکه تسبیح می‌کند.» ما استظهار کردیم که خدا هر آنچه را که خلق می‌کند، زنده خلق می‌کند. چرا؟ تسبیح فعل شیء مرده نیست، تسبیح فرع بر حیات است. موجود و شیئی که تسبیح می‌کند و خدا را منزه می‌داند، هم حی است و هم شعور دارد که این کار را می‌کند. اگرچه موجودات دیگر نمی‌فهمند «وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ»؛ یعنی آدم تسبیح آن‌ها را عمیقاً متوجه نمی‌شود. حالا این یک باب است که خدای متعال هر آنچه را که خلق کرده است، زنده خلق کرده است.

۲/۲/۲. تقدم و تأخر در خلق؛ یا مثلاً آیات و روایات فراوانی در مورد اینکه تقدم و تأخر خلق برای خدا چه بوده است داریم که همه این‌ها باید محل دقت قرار گیرند. مثلاً امام صادق ع روایتی دارند در توحید صدوق که می‌فرمایند: «خَلَقَ اللَّهُ مَشِيَّةَ قَبْلِ الْأَشْيَاءِ ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ»؛^{۳۰} می‌فرماید: «خدای متعال قبل از اینکه اشیا را خلق کند - همان اشیائی که تسبیح می‌کنند - مشیت خود را خلق کرده است. سپس به وسیله مشیت اشیا را خلق کرده است.» یا امام

۲۹. تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا / اسراء، ۴۴

آسمان‌های هفت‌گانه و زمین و هر کس که در آنهاست، او را تسبیح می‌گویند و هیچ چیزی نیست مگر این که همراه با ستایش، تسبیح او می‌گوید ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید، یقیناً او بردبار و بسیار آمرزنده است. [ترجمه انصاریان]

۳۰. خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ

خدا خلق نمود خود مشیت را و سپس خلق نمود اشیا را با مشیت

ر ضاعاً عَلَيْهِ می‌فرماید: «الْمَ شَيْئَةٌ وَ الْإِرَادَةُ مِنْ صِفَاتِ الْأَفْعَالِ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُرِيداً شَائِئاً فَلَيْسَ بِمُؤَخِّدٍ»^{۳۱}

کأنه بعضی از متفکرین و فلاسفه معتقد بودند که خدا لم یزل خلق ۲/۲/۲۱. خلق مشیت الهی قبل می‌کند و خدا لم یزل اراده می‌کند، دیدید که گاهی اوقات تفوه می‌کردند از دیگر مخلوقات؛ ردی بر ذاتی که اراده خدا ذاتی است. همین که قبول کردیم خدا ازلی است، از جمله لوازم ازلی بودن خدا این است که او اراده می‌کند و مشیت می‌کند. امام عَلَيْهِ می‌فرماید: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُرِيداً شَائِئاً فَلَيْسَ بِمُؤَخِّدٍ». می‌گویند این شخص از دایره توحید خارج شده است، نه؛ زمانی بوده که خدای متعال هیچ خلق و اراده‌ای نداشته است، خدا بوده است و خدا بوده است و خدا بوده است. از یک زمانی خدا خلق و اراده را در نظر گرفته است. حال این‌ها فوایدی دارد که من فواید این نوع مباحثات را در بحث سوم مطرح می‌کنم.

یا مثلاً برخی آیات، خدا را این‌طور معرفی می‌کند: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ»^{۳۲} متعلق خلق خدا را محل توجه قرار داده است. می‌گوید خدا آسمان را خلق کرد، خدا زمین را خلق کرد و نسبت به این مسائل توجه می‌دهد. این‌ها مجموعه آیات و روایاتی

۳۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ قَالَ الرَّضَائِيُّ الْمَشَيْئَةُ وَ الْإِرَادَةُ مِنْ صِفَاتِ الْأَفْعَالِ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُرِيداً شَائِئاً فَلَيْسَ بِمُؤَخِّدٍ.

مشیت و اراده از صفات فعل است و کسی که گمان کند که خداوند متعال از اول دارای اراده و مشیت بوده مؤخِّد نیست!

۳۲. اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً / طلاق، ۱۲

خداست که هفت آسمان و نیز مثل آنها هفت زمین را آفرید. همواره فرمان او در میان آنها نازل می‌شود تا بدانید که خدا بر هر کاری تواناست و اینکه یقیناً علم خدا به همه چیز احاطه دارد. [ترجمه انصاری]

هستند که باید محل تدبیر قرار بگیرند و فوایدی بر آن‌ها بار است و گفت‌وگوهای جدی را می‌توان در همین باب بحث کرد.

مثلاً در آیه شریفه فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»؛ رَبِّت را تسبیح بگو که اعلاست، او را از هر عیبی منزّه بدان. سپس وقتی می‌خواهد استدلالش را بیان کند، می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى»؛ ۲۳ اصلاً به چه دلیل باید خدا را منزّه دانست و او را تسبیح کرد؟ از مباحث فقه الحیاة

چون خدا خلق کرد و خلقتش مبتنی بر تسویه است، خلقِ نظام‌مندی دارد؛ خداوند خلقِ مجزا و بریده خلق نکرده است، بلکه خدا در نظام و هماهنگی خلق کرده است، در معنای تسویه همه این معانی خوابیده است. وقتی می‌فرماید خدا به نحو تعادل یافته خلق کرده است، یعنی چند چیز را فرض کردید؛ یکی اینکه خدا مجموعه‌ای از موجودات را خلق کرده است و بعد ارتباط این مجموعه از خلق خدا منجر به ایجاد وصفِ تسویه می‌شود، منجر به ایجاد وصف تعادل می‌شود. می‌توانید تصور کنید که مثلاً خالقی میلیاردها میلیارد شیء را خلق می‌کند و هیچ‌کدام از این خلق‌ها بر ضد دیگری عمل نمی‌کند و در تعارض با دیگری نیست.

۲/۲/۴/۱. مقایسه هماهنگی آدم هرچقدر هم منکر و ملحد باشد، دستش را بالا می‌برد و می‌گوید: بله موجود در مخلوقات الهی با ناسازگاری سازه‌های بشر و آسیب‌های متعدد آن؛ عامل عامل تنزیه پروردگار حکیم

آدم هرچقدر هم منکر و ملحد باشد، دستش را بالا می‌برد و می‌گوید: بله اگر کسی چنین خلقی را کند، او منزّه است؛ یعنی آیه دوم در حکم استدلال برای تنزیه است. به چه دلیل ربّ اعلی را باید منزّه دانست؟ می‌گوید چون خلقتش هماهنگ است. برای بشر امروزی خیلی قابل تصور است؛ گاهی اوقات می‌خواهد مثلاً

۲۳. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى / اعلی ۱ و ۲
به نام خداوند رحمتگر مهربان نام پروردگار برتر و بلند مرتبه ات را [از هرچه رنگ شرک خفی و جلی دارد] منزّه و پاک بدار آنکه آفرید، پس درست و نیکو گردانید [ترجمه‌انصاریان]



کارخانه تولیدی راه بیندازد، محیط‌زیست را از بین می‌برد؛ می‌خواهد GDP^{۳۴} را بالا ببرد، خانواده فرد کارگر را دچار فروپاشی می‌کند؛ می‌خواهد تولید کشور را رونق دهد، امنیت کشور را به خطر می‌اندازد. برای انسان معاصر عدم تسویه و عدم حرکت نظام‌مند و جداناً قابل درک است و همیشه حرکت‌های او حرکت‌های بخشی است؛ یک تصرف می‌کند که ضِدِّ تصرف دیگر است. حالا آیه اینگونه می‌فرماید «الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى»؛ همه موجودات را خلق کرد منتها در حالت تسویه و تعادل خلق کرد و این خلق او در تعارض نیست و خلق نظام‌مندی است.

پس عرض من این است که این نوع گفتگوها باعث می‌شود که یک جمع بندی از ویژگی‌های خلقت الهی پیدا کنیم که نتایج مختلفی در بر دارد که بنده با تأکید در قسمت سوم به صورت استظهاری می‌گویم که فایده این مباحثات چیست. فقه‌الحیة ابوابی دارد؛ به عنوان مثال ما فقه‌السماء را باز کردیم و در اینجا در مورد سماء بحث می‌کنیم چون متعلق به خلق است.

یا فقه‌المَلِک که در مورد ملائکه الهی بحث می‌کنیم، این‌ها ابواب داخلی ۲/۲/۵. فقه المَلِک؛ سرفصلی دیگر از مباحث فقه‌الحیة شما در مورد فقه ملائکه بحث می‌کنید، سرفصلی وجود دارد که ملائکه چیست. آیه‌ای موجود است که در مقام اعتراض به مشرکان می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً

۳۴. کل ارزش ریالی محصولات نهایی تولیدشده توسط واحدهای اقتصادی مقیم کشور در دوره زمانی معین (سالانه یا فصلی) را تولید ناخالص داخلی می‌نامند.

الْأُنثَى»؛^{۳۵} خداوند متعال اعتراض می‌کند و می‌گوید از جمله معایب کسانی که به آخرت ایمان ندارند این است که بر ملائک نام دختر می‌گذارند و می‌گویند ملائکه دختران خدا هستند. سپس اعتراض و می‌گوید که این تعریف، تعریف غلطی است.

در سوره فاطر، ملائکه را تعریف می‌کند که «جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا»؛^{۳۶} خداوند متعال ملائکه را رسولان خود قرار داد. این حرف به چه معناست؟ به این معناست که هر کاری که خداوند متعال در عالم انجام می‌دهد به ید ملائکه انجام می‌دهد؛ اگر قرار است به کسی حیات دهد از ملائکه استفاده می‌کند - که روایات آن را در مباحثات قبلی خواندیم - ملائکه از عالم عقول، روح العقل را در یک سن و ماه خاصی به رحم مادر منتقل می‌کنند،^{۳۷} اگر خداوند بخواهد جان کسی را بستاند از ملائکه استفاده می‌کند،^{۳۸} اگر خداوند بخواهد صورت یک آدم را در رحم مادر بیاراید از ملائکه استفاده می‌کند،^{۳۹} اگر قرار باشد باران بیاید ملائکه موکل باران کار را انجام می‌دهند،^{۴۰}

۲/۲/۵/۱. مأمور انجام دستورات

الهی: تعریف صحیح از ملائکه

۳۵. إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمَعُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَى / نجم، ۲۷

مسلماً کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را در نامگذاری به نام زن نامگذاری می‌کنند [ترجمه انصاریان]

۳۶. الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ تَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ / فاطر، ۱

سپاس خدای را که پدیدآورنده آسمان و زمین است [و] فرشتگان را که دارای بال‌های دوگانه و سه گانه و چهارگانه اند پیامآورنده قرار داده است در آفرینش هر چه بخواهد می‌افزاید زیرا خدا بر هر چیزی تواناست [ترجمه انصاریان]

۳۷. ر.ک پیوست شماره ۲.

۳۸. «قُلْ يَتُوبَ الْغَافِقُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمْ أَن رَّبَّهُمْ عَلِيمٌ خَفِيٌّ» / سجده، ۱۱

بگو: «فرشته مرگ که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می‌گیرد؛ سپس شما را بسوی پروردگارتان بازمی‌گرداند.»

۳۹. ر.ک پیوست شماره ۳.

۴۰. الإمام الحسن العسكري عليه السلام: ... ثُمَّ قَالَ: وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً يَغِي الْمَطَرُ يَنْزِلُ مَعَ كُلِّ قَطْرَةٍ مَلَكٌ - يَضَعُهَا فِي مَوْضِعِهَا الَّذِي يَأْتِيهِ بِهِ رَبُّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ...

سپس فرمود و آنزّل مِنَ السَّمَاءِ مَاءً منظور فرو فرستادن باران است با هر قطره‌ای ملکی پائین می‌آید که آن را در جایی که خداوند باو دستور داده قرار دهد [ترجمه خسروی]

التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۱۵۰ / بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۹۹

اگر قرار باشد زلزله بیاید ملائکه موکل زمین کار را انجام می‌دهند.^{۴۱} همان‌گونه که در سوره فاطر فرمود: «جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا»؛ [رسول بودن ملائکه را] به نحو مطلق هم فرموده‌است؛ خداوند متعال، ملائکه را «رسل» قرار داد.

اگر در این حرف درایه کنید بر آن فوایدی مترتب می‌شود؛ از جمله فواید دقت در این در روایات این است که می‌فرماید در عالم، قانون - قانون به معنای امر ثابت به تعبیر مرحوم سید منیر الدین رحمته الله علیه ۴۲ - حاکم نیست و همیشه همه چیز تحت مدیریت ملائکه است. رسولان الهی همواره همه چیز را منظم می‌کنند. برای مثال در بعضی از آیات قرآن آمده است که برخی از ملائکه حافظ انسان‌ها هستند تا زمانی که آجل آن‌ها به سر آید؛^{۴۳} آن‌ها مانع می‌شوند که فردی از دنیا نرود و

۴۱. وَ يَهْدِي السَّبِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدِّبْلَمِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الزَّلْزَلَةِ مَا هِيَ قَالَ آيَةٌ قُلْتُ وَ مَا سَبَّبَهَا قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَكَلَّ بَعْزَوقِ الْأَرْضِ مَلَكًا فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُزَلِّزَ أَزْضًا أَوْ حَى إِلَى ذَلِكَ الْمَلِكِ أَنْ حَزَّكَ غُزُوقَ كَذَا وَ كَذَا قَالَ فَيَحْزُوكَ ذَلِكَ الْمَلِكُ غُزُوقَ تِلْكَ الْأَرْضِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ فَتَحْزُوكَ بِأَهْلِهَا قَالَ قُلْتُ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَمَا أَصْنَعُ قَالَ صَلِّ صَلَاةَ الْكُشُوفِ فَإِذَا فَرَعْتَ حَزَزْتَ سَاجِدًا وَ تَقُولُ فِي سُجُودِكَ يَا مَنْ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا وَ لَئِنْ زَالَتَا إِنَّ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا أَمْسَكَ عَنَّا السُّوءَ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

و با همین اسناد از محمد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از محمد بن سلیمان دیلمی نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد الله عليه السلام پرسیدم: زلزله چیست؟ حضرت فرمودند: آیه و نشانه‌ای است. عرضه داشتم: سبب آن چیست؟ فرمودند: خداوند تبارک و تعالی برای رشته‌های زمین فرشته‌ای را موکل قرار داده و هر گاه بخواهد زمین را بلرزاند به آن فرشته وحی می‌کند فلان رشته و فلان رشته را حرکت بده، پس آن فرشته، رشته‌های زمین را که حق تعالی امر فرموده حرکت می‌دهد بلافاصله زمین با اهلیش به حرکت و لرزه در می‌آیند. راوی می‌گوید: عرضه داشتم وقتی چنین پیش آمد چکار بکنم؟ حضرت فرمود: نماز کسوف (آیات) بخوان و وقتی از نماز فارغ شدی به سجده برو و در سجود بگو: یا من یمسک السموات و الأرض أن تزولا و لئن زالتا إن أمسکهما من أحد من بعده إنّه کان حلیمًا غفورًا أمسک عنّا السوء إنک علی کل شیء قدير (ای کسی که آسمانها و زمین را از این که نابود شوند نگه می‌داری و اگر رو به زوال نهند گذشته از او هیچ کس آنها را محفوظ نتواند داشت که او بردبار و آمرزنده است بدی و شر را از ما دور بدار محققا تو بر هر چیزی قادر هستی).

علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۵۶

۴۲. علامه سید منیر الدین حسینی الهاشمی (متوفی ۱۳۷۹ ش)، مؤسس فرهنگستان علوم اسلامی قم و نظریه پرداز فقه و

فلسفه حکومتی

۴۳. إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ / طارق، ۴

هر کس مراقب و نگاهبانی دارد.

وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ، كَرَامًا كَاتِبِينَ، يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ / انفطار، ۱۰-۱۲

بر شما محافظانی گمارده شده‌اند: کاتبانی بزرگوار، می‌دانند که شما چه می‌کنید.

یک محافظت ویژه‌ای از انسان‌ها انجام می‌دهند. این ملائکه تحت ضوابط خاصی عمل می‌کنند و در حال مدیریت عالم هستند. این بدان معناست که ما به حاکمیت قانون به معنای امر ثابت بر عالم قائل نخواهیم شد و در آینده اثراتی در فیزیک و زیست دارد که اگر وقت شد در قسمت سوم اشاره می‌کنم، بحث فقهی بسیار درستی است.

۲/۲/۵/۱/۲. جایگزین شدن ضوابط و مناسک تأثیر بر ملائکه به جای استفاده از تحلیل‌های سکولار؛ ابزار تصرف مؤمنین عصر ظهور در زندگی

آنگاه این سؤال پیش می‌آید که رسولان الهی تحت چه ضوابطی عمل می‌کنند؟ آیا این ضوابط و مناسک رسولان الهی توسط انسان قابل مدیریت هست یا خیر؟ برای مثال باب این روایات را دیده‌اید که فرد مؤمن، کاری را انجام می‌دهد و ملائکه برای آن مؤمن دعا می‌کنند^{۴۴} و خدای متعال دعای ملائکه را مستجاب می‌کند؛ یعنی استجاب الهی با واسطه و شفاعت ملائکه اتفاق می‌افتد^{۴۵}. بنابراین می‌توان از طریق انجام برخی از مناسک، تصرفات ملائکه را در عالم زندگی خودمان بیشتر کنیم و به سمت عصر ظهور برویم و از این دنیای سکولاریسم عبور کنیم و برکات بیشتری را بر زندگی مردم نازل کنیم. مثال معروف آن این است که شما همگی شنیده‌اید که در روز جنگ احد و بدر^{۴۶} و در بعضی از

۴۴. ر.ک پیوست شماره ۴.

۴۵. وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُعْجِبُ شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى / نجم، ۲۶ و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند و شفاعت آن‌ها سودی نمی‌بخشد مگر بعد از آنکه خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه (شفاعت) دهد.

۴۶. ذُ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَ اللَّهُ وَ إِلَهُهُمَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ * وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذْكَهَ فَاتَقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُبَدِّدَكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ * بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوَكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُعَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ * وَ مَا جَعَلَ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَ لِنُظْمِيقِ قُلُوبِكُمْ بِهِ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * لِيُقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتَسِبُهُمْ فَتِنًا فَلْيُؤْتُوا حَافِيَةً / سوره آل عمران، آیات ۱۲۷-

[یاد کنید که] در آن هنگام دو گروه از شما بر آن شدند که سستی و ناتوانی نشان دهند [و از جنگ منصرف شده برگردند]، در حالی که خدا یار و یاورشان بود [لذا از این قصد شیطانی باز شان داشت] و مؤمنان باید فقط بر خدا توکل کنند. * و بی تردید



جنگ‌های پیامبر، ملائکه نازل می‌شدند و به جنگ کمک می‌کردند، این در بسیاری از مواقع، در آیات قرآن تصریح شده است. حالا چرا ملائکه نازل می‌شدند؟ برای استقامت مؤمنین؛ از جمله عوامل نزول و امداد ملائکه، استقامت و جهاد در طریق حق است. نظامی از مناسک قابل استنباط هستند که بحث خواهیم کرد. یا برای مثال تقسیمات ارکان اصلی ملائکه و کارکردهای آن‌ها در عالم چگونه است؟ برای مثال متکفل روزی فلان ملک است؛^{۴۷} متکفل موت و حیات فلان ملک است^{۴۸} که همگی بحث شده است. تمامی این‌ها را در یک باب فقهی بحث می‌کنیم.

کارکرد آن‌ها این است که به جای نظام قوانین در عالم، نظام مناسک را جایگزین می‌کنیم؛ یعنی این‌گونه نیست که در عالم، قانون ثابتی وجود داشته باشد که ما آن قانون را کشف کنیم و خداوند مهندس بازنشسته است کما اینکه بعضی تفوه کردند. خدا یک ساعتی را کوک کرده است و این ساعت در حال حرکت است و عقربه‌های آن می‌چرخد. بعضی از

خدا در [جنگ] بدر شما را یاری داد، در حالی که [از نظر ساز و برگ جنگی و شمار نفرات نسبت به دشمن] ناتوان بودید؛ بنابراین از خدا پروا کنید، باشد که سپاس‌گزار نمایم.* آن هنگام که به مؤمنان می‌گفتی: آیا شما را بس نیست که پروردگارتان به سه هزار فرشته نازل شده شما را یاری دهد؟* آری، اگر شکیبایی ورزید و پرهیزکاری کنید و دشمنان در همین لحظه، جوشان و خروشان بر شما بتازند، پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشان‌دار یاری می‌دهد.* و خدا وعده [یاری و پیروزی] را جز بشارتی برای شما و برای آنکه دل‌هایتان به آن آرامش یابد قرار نداد؛ و یاری و نصرت جز از سوی خدای توانای شکست‌ناپذیر و حکیم نیست.* تا برخی از کافران را [از ریشه و بن] نابود کند، یا آنان را خوار و ذلیل سازد، تا نومید بازگردند. [ترجمه انصاریان]

۴۷. وَ قَالَ أَلَمْ نُنزِلْكَ فِي الْقُرْآنِ آيَاتٍ مُّتَمِّمَاتٍ لِّتُبَيِّنَ لِكَافِرَاتِكَ وَ لِيُخَوِّفَ لِكُلِّ كَافِرٍ مِّنْهُم مَّا فِي قُلُوبِهِمْ وَلِيُنذِرَ لِكُلِّ كَافِرٍ مِّنْهُم يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَغَافِلُونَ .
 ۴۸. وَ قَالَ أَلَمْ نُنزِلْكَ فِي الْقُرْآنِ آيَاتٍ مُّتَمِّمَاتٍ لِّتُبَيِّنَ لِكَافِرَاتِكَ وَ لِيُخَوِّفَ لِكُلِّ كَافِرٍ مِّنْهُم مَّا فِي قُلُوبِهِمْ وَلِيُنذِرَ لِكُلِّ كَافِرٍ مِّنْهُم يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَغَافِلُونَ .
 امام رضا علیه السلام درباره آیه شریفه فَالْمَقْسَمَاتِ أَمْرًا فرمود: فرشتگان میان طلوع فجر تا طلوع خورشید روزی‌ها را میان بنی آدم تقسیم می‌کنند، پس هر کس در این موقع بخواهد، از روزی خود چشم پوشیده.

مکارم الأخلاق، ج ۱، ص ۳۰۵

۴۸. قُلْ يَتُوبَإِلَيْكُمْ مَلِكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَيَّ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ / سجده، ۱۱
 بگو: فرشته مرگ که بر شما گماشته شده است [روح] شما را می‌گیرد، سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید.
 [ترجمه انصاریان]

افراد، خدا را این‌گونه بحث کرده‌اند^{۴۹} و این تفکرات ناشی از تفکرات یهود است: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ»^{۵۰}؛ می‌گفتند خدا بعد از خلقت دخالتی ندارد. فقه‌الملانکه و فقه‌الملک به ما کمک می‌کند تا مناسک دخالت دائمی الهی و ربوبیت الهی را بحث کنیم. تا آنجا که ما استنباط کردیم ده دسته مناسک جلب رحمت الهی و جلب مشارکت ملانکه را بحث می‌کنیم و در اختیار مؤمنین قرار می‌دهیم. زمانی که مؤمنین می‌خواهند در زندگی خود تصرف کنند از این ده دسته مناسک استفاده می‌کنند و دیگر کاملاً آن نگاه قانونی و امر ثابتی از ربوبیت به صورت کامل از ذهن‌ها زدوده می‌شود. بنده بیش از این نمی‌خواهم در این قسمت فقه‌الحیة و فقه‌الخلق بحث را ادامه دهم، ولی تقریباً بخش عمده‌ای از آیات قرآن، به مسئله خلق پرداخته است و دعوت به مسئله تفکر و تدبیر در مسئله خلق هم کرده است. «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ»^{۵۱}؛ می‌گویند به نوع خلقت «ابل» توجه کنید. امثال این آیات و روایات زیاد است، اما تا به حال بر سر درس اخلاق و منبر و وعظ از این‌ها استفاده کردیم. ابتکاری که ما به

۴۹. این نظریه در قالب مکتب دنیسم بیان می‌شود که آنان معتقدند: خداوند به هیچ وجه در خلقت خود، نافذ مطلق نمی‌باشد، بلکه همچون ساعت‌سازی است که آن را ساخته و به حرکت درآورده است. خداوند نیز مافوق خلقت خود و کاملاً جدا و بیگانه از آن می‌باشد.

دنیسم و اصول نظام سرمایه‌داری، علی اصغر هادی‌نویا، ص ۸۲
 ۵۰. وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ / مانده، ۶۴

و یهودیان گفتند: دست [قدرت] خدا [نسبت به تصرف در امور آفرینش، تشریح قوانین و عطا کردن روزی] بسته است. دست‌هاشان بسته باد و به کفر گفتار باطلشان بر آنان لعنت باد؛ بلکه هر دو دست خدا همواره گشوده و باز است [به هر چیز و به هر کس] هر گونه بخواهد، روزی می‌دهد و مسلماً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است، بر سرکشی و کفر بسیاری از آنان می‌افزاید و ما میان [یهود، نصاری و گروه‌های دیگر] آنان تا روز قیامت کینه و دشمنی انداختیم. هر زمان آتشی را برای جنگ [با اهل ایمان] آفرودند خدا آن را خاموش کرد، و همواره در زمین برای فساد می‌کوشند، و خدا مفسدان را دوست ندارد. [ترجمه انصاریان]

۵۱. أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ / غاشیه، ۱۷
 آیا با تأمل به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟ [ترجمه انصاریان]

خرج دادیم - به فضل الهی و به دعای امام زمان ارواحنا فداه - این است که آن‌ها را تبویب کردیم و حتماً این تبویب نیز قابل تکمیل است؛ ولی نکته این است که از نگاه اخباری به این آیات و روایات عبور کردیم و بعداً فواید آن را عرض خواهیم کرد.

باب دوم مکتب فقهی هدایت، فقه‌التقدیر است. ما راجع به مسئله ۲/۳. فقه‌التقدیر (باب دوم فقه تقدیر نیز وارد بحث شدیم و گفتگو کردیم؛ فکر می‌کنیم مسئله ربوبیت الهی و هدایت، بدون مسئله تقدیر قابل درک نیست. در ادامه همین آیه‌ای که خواندم می‌فرماید: «وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى»؛^{۵۲} خداوند متعال به قدرت تقدیرش معرفی شده است و نتیجه تقدیر خداوند، مسئله هدایت است؛ این یعنی میان مسئله تقدیر و هدایت ارتباطی برقرار است که آن را در آینده به صورت استظهاری شرح می‌دهم.

یا برای مثال در روزی که جناب موسی عَلَيْهِ السَّلَام به کاخ فرعون رفته بودند - ۲/۳/۱. استفاده موسی عَلَيْهِ السَّلَام از همان گفت‌وگویی که در کاخ فرعون بود - زمانی که حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام آن معجزات را نشان داد فرعون سؤالی پرسید و گفت: «قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى»؛^{۵۳} سپس حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»^{۵۴} این نکته بسیار جالبی است؛ حضرت موسی در اوج حکمت و از پیامبران بزرگ الهی بودند؛ اولین جمله‌ای که در مقام توصیف ربوبیت الهی بیان می‌کنند می‌گویند خدای متعال آن‌کسی است

۵۲. وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى / اعلی، ۳

و آنکه اندازه قرار داد و هدایت کرد [ترجمه انصاریان]

۵۳. قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى / طه، ۴۹

فرعون گفت: ای موسی! پروردگار شما دو نفر کیست؟ [ترجمه انصاریان]

۵۴. رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى / طه، ۵۰

گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آفرینش [ویژه] او را [آن‌گونه که سزاوارش بود] به وی عطا کرده، سپس هدایت نمود. [ترجمه انصاریان]

که تقدیر می‌کند. «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ»؛ خدای متعال خلق هر چیزی را به اندازه به آن اعطا کرده است. چرا وقتی پیامبری مثل موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ با یک انسانِ ملحد و منکری مثل فرعون روبه‌رو می‌شود بیان خود را از تقدیر شروع می‌کند؟ این سؤالی است که بنده می‌خواهم بپرسم. به این فکر کنید چرا حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ»؟ چرا از جای دیگری شروع نکرد؟ چرا از مناسک شروع نکرد؟ گاهی از اوقات فرد مقابل شما در مرحله انکار است. پیشنهاد حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ این است که گفتگو با منکرین و غیر اهل ایمان را از مسئله تقدیر شروع کنید. البته امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در روایتی می‌فرماید تقدیر بسیار عمیق است و از علم خاص الهی است و در آن بسیار غور نکنید و راجع به آن وارد بحث‌های عمیق نشوید.^{۵۵}

ولی به هر حال دقت در آیات و روایات در مسئله تقدیر، بایی را برای ما می‌گشاید که می‌توانیم بعضی از مسائلمان که پاسخگویی به آن‌ها در عصر حاضر یا به عهده فلسفه ناتوان گذاشته شده است یا کماکان بی‌پاسخ مانده است را پاسخ بدهیم و به آن پیردازیم. برای مثال یکی از مواردی که بنده با آن بحث می‌کنم، تحلیل مسئله حرکت است. همان‌گونه که می‌دانید در نظام فلسفی راجع به مسئله حرکت

۲/۳/۲. استفاده از آیات و روایات مرتبط با مسئله تقدیر؛ کلید حل مسائل بی‌پاسخ فلسفی (مانند شناخت حرکت)

۵۵. أَبِي رَجْمَةَ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدِ بْنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عَنَتْرَةَ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْقَدْرِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلِجُهُ ...

پدرم عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن خالد برقی از عبد الملك بن عنترة شیبانی از پدرش از جدش که گفت مردی بخدمت امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین، مرا خبر ده از قدر فرمود که دریای گودیست پس در آن داخل مشو عرض کرد ...



بسیار بحث شده است که حرکت در عالم به چه صورت اتفاق می‌افتد. برای مثال بعضی گفتند تعریف حرکت کون و فساد است؛^{۵۶} یعنی موجود قبلی کائن است سپس این فاسد می‌شود و از بین می‌رود و موجود بعدی به وجود می‌آید، بر اساس کون و فساد تحلیل کرده‌اند. بعضی دیگر از فلاسفه، حرکت را به حرکت جوهری^{۵۷} معنا کردند و معنایی را ارائه دادند. بعضی از فلاسفه غربی، حرکت را دیالکتیکی معنا کردند^{۵۸} و

۲/۳/۲/۱. تلاش سیدمنیرالدین

بر دخالت دادن خدای متعال در

تعریف حرکت؛ مبنای تعریف

جدید حرکت در دستگاه

مسئله حرکت را بر اساس تضاد تحلیل کردند.

مرحوم سید منیر در مباحث خود با این‌ها مناقشاتی می‌کنند و

می‌گویند حرکت یعنی ترکیب ولایت، تولی و تصرف^{۵۹} و یک حد اولیه ولایت-تولی-تصرف

ارائه می‌دهند. می‌گویند حرکت سه چیز است: یک طرف آن امداد الهی

است که از کلمه ولایت برای بیان آن استفاده می‌کنند؛ هر حرکتی که در

۵۶. سئل عن الحركة؛ ما حدّها؟ فقال: ليس للحركة حدّ لأنّها من الأسماء المشكّكة إذ هي مقولة على النقلة الاستحالة و الكون و الفساد ولكن رسمها أن يقال إنّها خروج ما هو بالقوة الى الفعل.

از حرکت پرسیده می‌شود که تعریف حدی آن چیست؟

پس گفت: برای حرکت حدی نیست برای اینکه از اسماء مشککه است چون مقوله‌ای بر نقل دیگرگون‌کننده و کون و فساد است؛ اما تعریف رسمی آن است که گفته می‌شود خروج آنچه در قوه است به فعل.

رسالتان فلسفتیان (ابونصر فارابی)، ص ۹۵ و ۹۶

۵۷. حرکت جوهری، حرکت در ذات اشیاء است که فیلسوفان پیش از ملاصدرا آن را محال می‌دانستند ولی وی با ذکر دلایلی، به چنین حرکتی قائل شد.

۵۸. دیالکتیک هگل، که معمولاً در یک روش سه‌جانبه ارائه می‌شود که متشکل است از: یک تر، که منجر به یک واکنش میشود؛ آنتی‌تر، که تر را نفی می‌کند؛ و سنتز که تنش بین این دو را حل می‌کند و حاصل کنش و واکنش این دو است.

according to Marx, dialectics is "the science of the general laws of motion both of the external world and of human thought

به گفته مارکس، دیالکتیک به معنای "علم قوانین عمومی حرکت هم در دنیای خارجی و هم از نظر انسان" است.

On the Question of Dialectics: A Collection, pp ۷-۹

۵۹. عبد با تولی خود نسبت به مولا، ولایت او را در توسعه فاعلیت خود طلب می‌نماید و این توسعه فاعلیت، زمینه تصرف فاعل را در مادون خود فراهم می‌کند. بنابراین حداقل حرکت، به تقوم سه فاعلیت تفسیر می‌شود:

الف) فاعلیت مطلقه ربوبی؛ این مرتبه فاعلیت، اصل ظرفیت تولی را در عبد ایجاد می‌نماید و شرایط ولایت و سرپرستی او را فراهم می‌آورد (ولایت).

ب) فاعلیت عبد در طلب سرپرستی مولا؛ در این مرتبه فاعلیت، عبد برای توسعه فاعلیت خود تقاضای سرپرستی می‌کند (تولی).

ج) فاعلیت مطلقه ربوبی متناسب با میزان طلب و تقاضای عبد و حکمت و مشیت او را امداد نموده و برای او فاعلهای متعلق به اراده اش ایجاد می‌نماید. با تصرف عبد در فاعلهای تبعی که برای او ایجاد شده، توسعه اراده واقع می‌شود (تصرف) که در

این تصرف فاعلیت عبد متقوم به فاعلیت مولی واقع می‌شود.

آدرس مطلب در سایت رئیس فرهنگستان علوم اسلامی: yon.ir/2gDAU

عالم اتفاق می‌افتاد، امدادی از طرف ربوبی وجود دارد. طرف دیگر حرکت، تولی است و وارد بحث می‌شوند و می‌گویند حتماً تقاضایی وجود دارد که آن امداد نیز وجود دارد و باهم ترکیب می‌شوند و تصرف را نتیجه می‌دهد و یک کاربرد و تصرف ایجاد می‌شود. ایشان تحلیل سه‌بخشی خود را مطرح می‌کنند و می‌گویند هیچ حرکتی نیست مگر آنکه سه جزء دارد: ولایت، تولی، تصرف؛ این حد اولیه دستگاه ایشان است. ایشان بر همین مبنا می‌فرمایند که بنده فلسفه را شیعه کردم. می‌گویند ما کاری کردیم که خداوند در حرکت دیده شود؛ درحالی که در دستگاه‌های فلاسفه موجود، خداوند در حرکت دیده نمی‌شد، نقش خدا در حرکت دیده نمی‌شد. مثلاً وقتی شما در تحلیل فلسفی‌تان حرکت جوهری را مطرح می‌کنید و یا وقتی که کون و فساد یا تضاد دیالکتیکی را مطرح می‌کنید، خدا و ربوبیتش دیده نمی‌شود. سید منیرالدین در حد اولیه دستگاه فلسفی‌شان رفتند به سراغ اینکه اصالت فاعلیت را مطرح کردند و اصالت فاعلیت هم نقش خدا را دیده است.

از جمله مباحثی که در آن از مسئله قدر استفاده می‌کنیم، مباحثاتی است که کلام سید منیرالدین را تکمیل می‌کند، در آن مباحثات بر اساس مفهوم قدر اشکالاتی را به ایشان وارد کردیم؛ از جمله اینکه تولی و تقاضای موجودی که تولی می‌کند، تابع قدر و ظرفیتی است و شما نمی‌توانید در تحلیل‌تان مطلق تولی را بحث کنید و بگویید من حرکت را معنا کردم؛ چون حرکت در عالم، حرکت واحد نیست، بلکه حرکت‌ها متکثر هستند و یک بخش از هر حرکت متکثر تقاضایی که یک موجود مطرح می‌کند و تقاضای آن موجود تابع قدر است؛ لذا تا «قدر» را نشناسید نمی‌توانید تولی را به صورت فنی معنا کنید. بله ما به مرحوم سید منیرالدین نمره بیست می‌دهیم

۲/۳/۲/۱/۱. لزوم پرداختن به «قدر افراد» برای تحلیل تولی (تقاضاهای مخلوقات)



به خاطر اینکه در تحلیل حرکت به این سمت رفتند که اختیار و تولی انسان‌ها و موجودات و ربوبیت الهی را لحاظ کردند و به ایشان یک اعتراضی هم می‌کنیم به خاطر اینکه ایشان در تحلیل حرکت کلی‌گویی کردند. باید به این نکته توجه می‌دادند -ایشان توجه ندادند و اساساً فلسفه قابلیت توجه دادن به این دقت‌ها را ندارد- که هر تولی تابع یک قدر است و شما نمی‌توانید حرکت را به نحو کلی معنا کنید و سپس ادعای تصرف و ادعای مهندسی اجتماعی داشته باشید؛ این اولین اشکال به تعریف حرکت از منظر مرحوم سید منیرالدین بود.

از سویی دیگر در تعریف حرکت ایشان گفته‌اند خدای متعال ولایت دارد و خداوند امداد می‌کند، ما در روایاتمان داریم که ربوبیت الهی ذیل اسماء اتفاق می‌افتد. [بنابراین] شما باید توضیح دهید حرکت‌هایی که در عالم اتفاق می‌افتد ذیل چه اسمی اتفاق می‌افتد. باز این مطلب هم در تحلیل حرکت سید منیرالدین رحمته‌الله مخفی واقع شده است و تبیین تفصیلی ندارد. لذا مرحوم سید منیرالدین اصل ربوبیت الهی را بحث کردند ولی وارد فقه الاسماء نشدند و بحث نکردند که بر فرض اگر به یک نفر علم داده می‌شود، او در تقدیر از خدا تقاضای عالم بودن را دارد و این علم ذیل یکی از اسماء الهی به او داده می‌شود. کارکرد این مبحث در دعا و در همان قواعد ده‌گانه‌ای است که جایگزین نظام قوانین ثابت عالم هستند. یکی از آن قواعد ده‌گانه دعاست که جایگزین نظام قوانین ثابت عالم است. شما اگر در دعا به اسم خاص الهی معرفت داشته باشید استجابت سریع‌تر اتفاق می‌افتد.

مثلاً راوی محضر امام رسیده است و در مقام گفت‌وگو درباره اتفاقات شوم آخرالزمان است و با این سؤال که چگونه از اتفاقات شوم آخرالزمان متناصب کردن تقاضاها با اسم مربوط به آن تقاضا

۲/۳/۲/۱/۲. لزوم شناخت

اسماء الهی به غرض

متناسب کردن تقاضاها با اسم

مربوط به آن تقاضا

فقه‌الاسماء نشدند و نتوانستند نسبت بخش امداد و نسبت آن با اسماء الهی را تحلیل کنند. البته من مکرر عرض کرده‌ام که این اشکال، به نحو عام به دستگاه‌های فلسفی وارد است، هیچ دستگاه فلسفی نمی‌تواند به این سؤالات در این حد دقت جواب دهد؛ اما تا آنجایی که اصل ربوبیت الهی و اصل تولی را ایشان وارد دستگاه‌های فلسفی کردند و غلط بودن آن تحلیل‌های فلسفی از حرکت را جا انداختند، بحث قابل دفاعی است و تکمیل آن‌هم به همان گونه‌ای است که محضر شما عرض کردم. بنابراین فقه‌التقدیر بسیار مهم است؛ یعنی این‌گونه نیست که می‌خواهیم یک بحثی را مطرح کنیم که کاربردی نیست، بلکه در تحلیل حرکت مهم است. در آینده که فقه‌التقدیر را به نحو تفصیلی بحث کردیم نشان می‌دهیم که چگونه مسئله تقدیر به نحو تفصیلی بر تصرفات اجتماعی اثر می‌گذارد. مباحث دیگری در فقه‌التقدیر مطرح است که از آن‌ها می‌گذرم.

سومین باب فقه هدایت، مسئله فقه‌النظام است، مسئله هدایت به نظامات اجتماعی نیز وابسته است؛ من برای اینکه اصل استدلال‌مان را برای تأثیر نظامات اجتماعی بر هدایت مطرح کنم یک روایت را محضر شما می‌خوانم.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «التَّائِسُ بِأَمْرَائِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبَائِهِمْ»^{۶۲} در این حدیث مقداری درایه کنیم؛ از نطفه تا دوران حمل، تا تولد و هفت سال اول، هفت سال دوم و هفت سال سوم و تا رزقی که به خانه می‌آید تقریباً همه امور تحت مدیریت آباء است؛^{۶۳} یعنی وقتی انسان مسئله اُبوت و پدر را تحلیل می‌کند، می‌بیند که پدر انسان به نحو تام بر جسم

۶۲. التَّائِسُ بِأَمْرَائِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبَائِهِمْ

شبهت مردم در امورشان به حاکمان بیش از شبهت ایشان به پدرانشان می‌باشد. [ترجمه جعفری]

تحف العقول، ج ۱، ص ۲۰۸

۶۳. ر.ک پیشخوان آموزش و پرورش شماره ۱۱، ص ۲۶-۳۵.

انسان، روح انسان و در اخلاق انسان تأثیر دارد؛ حتی مادر که تأثیر زیادی بر فرزند دارد هم بنا بر انتخاب پدر است؛ یعنی روایت با واسطه انتخاب مادر، نفوذ مادر را هم مدیریت می‌کند. بعضی تلقی نکند که چرا در روایت فرمود: «باآئهم» و مادر را نگفت؟ گفتیم که مادر نیز انتخاب پدر است. پدران بسیار بر فرزندان تأثیر دارند، پس روی چه حسابی امیرالمؤمنین فرمود: «الناس بامرائهم اشبه منهم باآئهم»؟ چرا فرمود مردم به امراء و حکامشان شبیه‌ترند؟ این یک سؤال است. امراء مگر چه تدبیری می‌کنند که این همه تأثیر دارند؟ امراء تنها کاری که می‌کنند تغییر و تصرفِ نظم اجتماعی است. از استظهار این روایت انسان متوجه می‌شود که نظامات اجتماعی بر مسئله هدایت آدم‌ها تأثیر بسیاری دارند و تعیین می‌کنند که مردم به انبیاء شبیه شوند یا به امراء جور شباهت پیدا کنند. پس حتماً باید به مسئله نظام‌سازی ورود پیدا کنیم. البته من استدلالات فراوان دیگری دارم، اما اینجا می‌خواستم این استدلال زیبای امیرالمؤمنین علیه السلام را مطرح کنم. پس ما به فقه‌النظام هم نیاز داریم.

۲/۴/۲. وجود نه امر مؤثر بر هدایت در نظامات اجتماعی، مبتنی بر استظهار از آیات و روایات

یعنی با نه چیز می‌توانید نظام اجتماعی را طراحی کنید. ما مکرر در مباحثاتمان به آن اشاره کردیم و برای اینکه ممکن است که بعداً کسی این مباحثات ما را گوش کند من اجمالاً فقط دوباره به آن‌ها تذکر می‌دهم. اولین مسئله‌ای که در نظام‌سازی مهم است.

۲/۴/۲/۱. انتخاب مسئول و امام

(فقه معرفه الامام)؛ اولین امر مؤثر بر هدایت جامعه

انتخاب مسئول است؛ انتخاب امام است. امام یعنی کسی که به آدم‌ها الهام و ایده می‌دهد. ما از سان بدون امام نداریم؛ لذا اگر کسی را به عنوان امام انتخاب کردید، یعنی قبول کردید او نظم زندگی‌تان را مدیریت کند. سرّ اینکه در روایات ما بسیار تأکید کردند که امامتان را

درست انتخاب کنید^{۶۴} این است که امام به انسان‌ها الهام می‌دهد، ایده می‌دهد. در سبک زندگی همه انسان‌ها تابع یک امامی حرکت می‌کنند. پس اگر آن امام، امام نار بود ایده‌های غلطش نظم غلط را حاکم می‌کند و اگر آن امام، امام نور بود ایده‌های صحیحش نظم صحیح را حاکم می‌کند. لذا در تعالیم انبیاء اولین مقام از مقامات نظام‌سازی حساسیت روی این است که شما ولایتِ الله را قبول می‌کنید یا ولایتِ طاغوت را؟ حساسیت بر روی این است که آیا شما اعتصام به عروة الوثقی و اعتصام به حبل‌الله دارید یا ندارید؟

دعویایی که ما با برادران اهل تسنن داریم این است که به اعتراف برادران اهل سنتمان امیرالمؤمنین علیه السلام اهدی و اعلم از تمام صحابه بوده است.^{۶۵} خب با توجه به جایگاه امام در زندگی انسان‌ها می‌توانیم این سؤال را از برادران اهل تسنن بپرسیم که چگونه امامت یک فرد غیر اعلم و غیر اهدی را پذیرفته‌اید؟ یعنی ایده‌های ناقص‌تر از ایده‌های امیرالمؤمنین را در زندگی خود پذیرفتید. یا باید دست بردارید از آن ادعایتان که امیرالمؤمنین بعد از رسول‌الله «اعلم من فی الارض» و «اهدی» بود که این قابلیت انکار ندارد و خود برادران محترم اهل تسنن

۶۴. برای مشاهده روایاتی که بر این معنا دلالت دارد رک پیوست ۵.

۶۵. روایت «لولا علی (ع) لهلك عمر» در بسیاری از منابع اهل سنت نقل شده است به عنوان مثال موثقه سعید بن مسیب یکی از این موارد است:

قال أحمد ابن زهير حدثنا عبید الله بن عمر القواريري حدثنا مؤمل بن إسماعيل حدثنا سفیان الثوري عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب قال كان عمر يتعوذ بالله من معضلة ليس لها أبو الحسن وقال في المجنونة التي أمر برجمها وفي التي وضعت لسنة أشهر فأراد عمر رجمها فقال له علي إن الله تعالى يقول وحملة وفضاله ثلاثون شهرا الحديث وقال له إن الله رفع القلم عن المجنون الحديث فكان عمر يقول لولا علي لهلك عمر.

و درباره زن دیوانه ای که عمر امر به سنگسار او کرد و در مورد زنی که شش ماهه بچه اش به دنیا آمده بود پس عمر خواست که آنها را سنگسار کند پس حضرت علی به او گفت همانا خدای متعال می‌گوید: و حمل زن و شیر دادنش سی ماه است ... و همچنین به او گفت: هماغه خدا تکلیف را از دیوانه برداشته است ... پس عمر می‌گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد.

استیعاب لابن عبدالبر، ج ۳، ص ۱۱۰۳

این معنا را گفته‌اند. یا اگر قبول دارید که ایشان «اعلم» و «اهدی» است خب این اعلمیت و اهدائیت در زندگی تبدیل به ایده می‌شود. پس این دعوایی که داریم و بر سر آن با برادران اهل تسنن گفتگو می‌کنیم یک مبنایی دارد؛ مبنایش همین است که امام ایده پرداز و الهام‌بخش است. ما دوست داریم که برادران اهل سنت زندگی‌شان ذیل ایده‌ها و طراحی‌های صحیح‌تر و قوی‌تری جلو برود و این سرّ تأکید شیعه بر مسئله امامت است.

یکی دیگر از مسائل، مسئله علم است، مسئله علم ریشه
 ۲/۴/۲۲. موضوع علم (فقه
 العلم)؛ دومین امر مؤثر بر هدایت
 جامعه

است؛ علم متکفل توصیف همه اشیاء است و کارکردش همین است. حالا اگر علم غلط انتخاب شود -یعنی توصیف غلط انتخاب شود- عمل هم مبتنی بر توصیف غلط اتفاق می‌افتد و نظم غلط شکل می‌گیرد. پس اگر کسی می‌خواهد نظام‌سازی کند، باید دعوای علم نافع و غیر نافع را در جامعه راه بیندازد. ما یکی از مشکلاتی که با برادران سکولارمان داریم این است که همیشه به آن‌ها می‌گوییم که هر معادله‌ای را علم حساب نکنید؛ «knowledge is power»^{۶۶} علم نیست، شما اگر نگاه بیکنی به علم را مبنا قرار دادید، نمی‌توانید توصیف درستی از اشیاء ارائه دهید و توصیف‌هایتان همه مقرون به تصرف خواهد بود و این نوع توصیفات می‌تواند منشأ نظم غلط شود، کما اینکه الآن شده است؛ الآن نظم صنعتی دنیا که منشأ آن نگاه بیکنی به علم است منجر به ایجاد چالش برای محیط‌زیست و روابط انسانی شده است پس اگر کسی می‌خواهد نظم جامعه‌اش را جلو ببرد و نظام‌سازی کند، باید مسئله علم را مدیریت کند.

تقسیمات زیادی در روایات ما راجع به علم است و مهم‌ترین آن این ۲/۴/۲/۱. تقسیم بندی علم به نافع عبارت است؛ «أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ»؛^{۶۷} این عبارت جزء فقرات و غیر نافع و دستور به پناه بردن به خدا دعاهای بعد از نماز هست که حضرت کنار عبارت «أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ» این عبارت را فرمودند، یعنی علم غیر نافع مانند نفسِ اماره خطرناک است؛ یعنی نفس، چطور «لَا مَارَةَ بِالسُّوءِ»^{۶۸} است، علم غلط «لَا مَارَةَ بِالسُّوءِ» است و این‌ها در یک رتبه هستند.

مسئله تربیت یا تزکیه هم جز زیرساخت‌های نظام‌سازی است و باید به آن توجه جدی کرد. توجه کنید که اگر قائل به تربیت و تزکیه نشوید باید قائل به نظم جبری شوید، این نکته فنی بحث است. یک امر خوب هرچقدر هم که خوب باشد باید در فرایند تربیت و تزکیه به فرد منتقل شود؛ یعنی اصطلاحاً باید راجع به آن مسئله درونی‌سازی اتفاق بیافتد. حالا اگر شما ابر مسئله تزکیه را نپذیرفتید بالاخره باید نظم جبری را بپذیرید، یعنی باید انسان‌ها را مجبور کنید که یک حرف - ولو صحیح را- بپذیرند. تربیت ابزار درونی‌سازی و نظم اختیاری است.

یکی دیگر از زیرساخت‌های نظام‌سازی مسئله عبرت یا پیشگیری از جرم است. اینجا من یک سؤال فنی دارم و می‌خواهم از حضور شما بپرسم؛ آیا اجازه بدهیم انسان‌ها بعد از تصمیم غلط پشیمان بشوند یا

۶۷. حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ أَحْمَدَ الْمَالِينِيُّ الْهَرَوِيُّ بِالزَّمَلَةِ فِي سَوَالِ سَنَةِ سِتِّ عَشْرَةَ وَ أَرْبَعِمِائَةٍ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو عَمْرٍو إِسْمَاعِيلُ بْنُ مَجْدٍ إِمْلَاءً قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْجُنَيْدِ الرَّازِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُعَاوِيَةُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ مُعَاوِيَةَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَجَّازَةَ أَنَّ أَبَانَ حَدَّثَهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْعُو فِي آخِرِ الصَّلَاةِ قَبُولَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعِ
به من باز گفت ابو سعید احمد بن محمد بن احمد مالینی هروی در رمه در شوال سال ۴۱۰-سند را میکشاند تا-انس بن مالک که گفته، رسول خدا ﷺ دنبال هر نمازی دعا می‌کرد می‌گفت. بار خدایا راستی من بتو پناه می‌برم از دانشی که سود ندارد و از دلی که خشوع ندارد و از نفسی که سیری ندارد و از دعائی که اجابت ندارد، پروردگارا من بتو پناه می‌برم از این چهار همه.
کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۸۵

۶۸. وَمَا أْبْرَأُ نَفْسِي إِنْ التَّقْسُ لَأَمَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَجَمَ رَبِّي إِنْ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ / يوسف، ۱۲
من خود را از گناه تبرئه نمی‌کنم؛ زیرا نفس طغیان‌گر، بسیار به بدی فرمان می‌دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند؛ زیرا پروردگارم بسیار آمرزنده و مهربان است. [ترجمه انصاریان]

فرایندی را طراحی کنیم که انسان‌ها قبل از تصمیم هم از یک فعل غلط پشیمان شوند؟ الآن معمولاً این‌طور است که به اسم اختیار می‌گویند اجازه بدهید انسان‌ها خودشان تجربه کنند، خیلی خوب، اجازه می‌دهیم انسان‌ها خودشان تجربه کنند ولی بسیاری از این انسان‌ها از تجربه‌های خودشان پشیمان هستند. مثلاً یک رشته دانشگاهی را انتخاب می‌کنند و بعد از سال‌ها درس خواندن می‌گویند کاش این رشته را نخوانده بودیم و رشته دیگری را می‌خواندیم. بعد از تصمیم پشیمان می‌شوند.

۲/۴/۲/۴/۱. پشیمانی پس از تجربه کردن تصمیم غلط به دلیل آثار سوء آن؛ دلیل اهمیت و تأثیر آن در هدایت جامعه

پشیمانی بعد از تصمیم فرصت جبران را از انسان می‌گیرد؛ مثلاً همسری را انتخاب می‌کنند و بعد کارشان به نزاع و طلاق می‌انجامد، می‌گویند ای کاش با تو ازدواج نکرده بودم؛ فردی را به رفاقت انتخاب می‌کنند، آن رفیق زندگی‌شان را به چالش می‌کشد، می‌گویند «يَا وَيَلْتَنَا لَيْتِنِي لَمْ أَتَّخِذْ فَلَانًا حَلِيلًا»^{۶۹} پس پیدا است که نمی‌توانیم اجازه بدهیم که انسان‌ها بعد از تصمیم پشیمان شوند. پس چه کاری انجام دهیم که درعین حال که اختیارشان را به چالش نمی‌کشیم، قبل از تصمیم آن‌ها را از تصمیم غلط پشیمان کنیم؟ پیشنهاد دین عبرت است، اگر شما زیرساختِ عبرت را در جامعه‌ای احیا کنید، کمک کرده‌اید که انسان‌ها به شکل اختیاری سطح پشیمانی‌شان نسبت به تصمیم‌های غلط قبل از تصمیم ارتقا پیدا کند. نظام‌سازی بدون «فقه

۲/۴/۲/۵. مسائل نفی‌سیل (فقه العبره) حاصل نمی‌شود.

نفی‌سیل، قانون (فقه‌النظم)، بیان (فقه‌البیان)، شغل (فقه‌المکاسب)، مسئله نفی‌سیل، مسئله قانون، مسئله بیان، مسئله شغل و مسئله شاخصه‌های ارزیابی (فقه‌الفرقان)؛ مسئله شاخصه‌های ارزیابی هم بقیه زیرساخت‌های نه‌گانه پنج امر دیگر مؤثر بر هدایت جامعه

۶۹. يَا وَيَلْتَنَا لَيْتِنِي لَمْ أَتَّخِذْ فَلَانًا حَلِيلًا / فرقان، ۲۸
ای وای، کاش من فلانی را [که سبب بدبختی من شد] به دوستی نمی‌گرفتم [ترجمه انصاریان]

«فقه النظام» هستند و بدون این‌ها نمی‌توانید نظم اجتماعی را درست کنید، خب این هم قسمت سوم عرایض من بود. پس من یک تبویب اجمالی نسبت به فقه هدایت ارائه دادم. یک چند دقیقه‌ای هم من فواید این مسئله را بحث کنم که ما این مسئله را چگونه بکار می‌گیریم.

۳. مقابله با مفاهیم متضاد با فقه هدایت و ارائه راه حل برای آن‌ها؛ فایده

اصلی از بحث و تبیین فقه هدایت

ما یک تصویری از فقه داریم -از خلقت تا نظامات- و این تصویر هم تصویری تفصیلی است که شاید تشریح آن صدها جلسه طول بکشد. به دلیل این تصویر اتفاقی که در ذهنمان افتاده است این است که هر آنچه را که در تعارض با این مفاهیم فقهی وجود دارد را به‌عنوان معضل و عامل چالش در روابط انسانی به جامعه معرفی می‌کنیم و از انسان‌ها می‌خواهیم که این کارها را انجام ندهند. مثلاً الآن مسیر قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران -من راجع به قوه قضائیه زحمت کش خودمان که افرادش عمدتاً طلبه‌های خودمان هستند صحبت می‌کنم- مسیر ایجاد عبرت و پیشگیری از جرم نیست، لذا قوه قضائیه آینده را باید با محوریت پیشگیری از جرم معماری و بازآفرینی کرد. همت قوه قضائیه جمهوری اسلامی نباید مجازات مجرم و تشکیل پرونده باشد، بلکه همتش باید توسعه عبرت باشد. کارکردهای فقه هدایت اینجا معلوم می‌شود. مثلاً مجلس شورای اسلامی قانون‌گذاری می‌کند و قانون‌های آن وصف بد پیدا می‌کنند. اخیراً دیوان محاسبات گزارش داده است که کلاً ۳۸ درصد احکام بودجه سال گذشته اجرایی شده است؛^{۳۱} یعنی قانون‌های کشور ما

۳۱. به گزارش خبرنگار پارلمانی خبرگزاری تسنیم، عادل آذر، رئیس دیوان محاسبات کشور، در جلسه علنی امروز (دو شنبه، ۸ بهمن) پارلمان، در جریان قرائت گزارش تفریغ بودجه سال ۹۶، اظهار داشت: بودجه سال ۹۶ دارای ۱۶۷ تبصره بود که حدود ۳۸ درصد تبصره‌ها به صورت کامل رعایت شد، ۴۶ درصد به صورت ناقص و با کامل اجرا نشد و ۱۶ درصد تبصره‌ها فاقد عملکرد است.

اجرائی نمی‌شوند. بعضی می‌گویند مجریان قانون را تنبیه و ترغیب کنیم که این قانون‌ها را اجرائی کنند؛ اما من همیشه عرض کردم که قانون بد را نمی‌شود با تنبیه و تشویق اجرائی کرد، شاید خود قانون، قانون غلطی باشد؛ پس ببینید با فقه القانون -به تعبیر امروزی‌ها- و با فقه النظم به سمت این می‌رویم که مدل قانون‌گذاری کشورمان را اصلاح می‌کنیم.

۳/۱. بررسی صد مسئله متضاد با فقه النظام، صد مسئله متضاد با فقه التقدير و صد مسئله متضاد با فقه الحياة؛ محتوای نقشه‌های الگوی پیشرفت اسلامی

در اولین نقشه الگوی پیشرفت اسلامی^{۷۱} تا به حال صد امر نامتوازن با فقه النظام را تشخیص داده‌ایم که می‌توان برای این صد امر با مفاهیم فقه النظام علاج و نظریه ارائه داد. در دومین نقشه الگوی پیشرفت اسلامی حدود صد مسئله معارض با فقه التقدير را مباحثه می‌کنیم. مثلاً یکی از آن‌ها مقابله با تعاریف غلط بیوتکنولوژی است؛ بیوتکنولوژی معتقد است که ژن بیان‌کننده خاصیت است.^{۷۲} ما، در مباحثاتمان گفته‌ایم که اساساً بیان خاصیت و ارتقاء ظرفیت تابعی از تقدیر و مناسک تقدیر است و با این مسئله که تحلیل‌های بیوتکنولوژی بر رفتارهای مدیران جمهوری اسلامی حاکم شود مقابله کردیم. موارد دیگری هم آنجا مطرح است. عرض می‌کنم که در علوم موجود حدود صد مسئله متعارض با قواعد تقدیر وجود دارد که باید

۷۱. در اولین نقشه الگوی پیشرفت اسلامی با نگاهی فقهی و غیر اقتباسی از الگوهای معیوب و ناکارآمد غربی به بیش از ۱۰۰ مسئله در حوزه‌های مختلف معیشتی، تربیتی، پیش‌گیری از جرم، قانون‌گذاری، سیاسی، معرفت‌شناسی، پولی و مالی، کشاورزی، طب، شاخص‌های ارزیابی جامعه، محرومیت زدائی، مدیریت شهری، برنامه ریزی، بودجه، ساخت یابی، الگوی تخصیص تکنولوژی، الگوی مطالعات تاریخی، الگوی جدید نگرانی از نظام، الگوی تنظیم و تحلیل خیر و... پاسخ گفته ایم / نظریات بخشی الگوی پیشرفت اسلامی مسیر تحقق آرمانهای انقلاب اسلامی را توریزه می‌کند...

آدرس مطلب در وبلاگ نقشه راه، شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی: yon.ir/FdTIld

۷۲. ژن‌ها، ویژگی‌های ذاتی یک گونه را دیکته می‌کنند.

متن کتاب An Introduction to Genetic Analysis چاپ هشتم صفحه ۳: yon.ir/LMKkq
it should be possible to define the trait in terms of a list of genes "for" the trait, and their functions

حتماً این امکان وجود دارد که ویژگی‌ها را بر حسب لیستی از ژن‌ها تعریف کنیم.
آدرس مطلب از مقاله در سایت رسمی کتابخانه بین‌المللی دارو و سازمان بین‌المللی سلامت آمریکا: yon.ir/tUv5W

این‌ها را بحث کنیم. در الگوی پیشرفت اسلامی هم به حدود صد مسئله متعارض با فقه الحیاة پرداخته شده است که آنجا هم باید بحث شود. مثلاً همین تحلیل ایجاد عالم با حادثه «بیگ بنگ» (Big Bang)^{۷۳} که در حال حاضر در علم فیزیک مطرح است، یا مسئله محاسبات در فیزیک که می‌گویند بر افلاک و آسمان و زمین یک محاسبات دقیقی حاکم است و اگر آن محاسبات و فاصله‌ها به چالش کشیده شود، نظم افلاک به چالش کشیده می‌شود. خب امام صادق علیه السلام به صراحت می‌فرماید که این‌ها را «دهریون» می‌گویند و [حقیقت] این‌گونه نیست^{۷۴}. بر عالم ربوبیت حاکم است و یک روز میتواند خورشید برعکس طلوع کند و حوادثی مانند «رد الشمس»^{۷۵} و بقیه بحث‌هایی که هست رخ دهد. این بحث‌هایی که در فقه الخلق هست کمک می‌کند تا ما برخی از تعاریف غلط موجود در فیزیک، زیست و بعضی علوم دیگر را حل و فصل کنیم.

من عرضم این است که به اندازه بضاعت ناچیز طلبگی خودمان، یک طبقه‌بندی جدید از علم به برکت این فقه تحول یافته ارائه دادیم؛ یعنی اولاً نپذیرفتیم که علوم به علوم پایه و علوم تجربی و علوم انسانی تقسیم می‌شوند؛ علمی که ما می‌فهمیم به علوم مرتبط با خلق، علوم مرتبط با تقدیر و علوم مرتبط با نظامات تقسیم می‌شوند؛ یعنی ما سه دسته علم استنباطی داریم و هر آنچه در علوم موجود در تعارض با این‌هاست، مورد چالش ماست که در طول سال‌های گذشته بعضی‌ها را مطرح کردیم و امیدواریم در سال‌های آینده هم توفیق الهی شامل شود و مسائل دیگر را

۳/۲. ارائه یک طبقه بندی جدید از علوم بر اساس ابواب سه گانه فقه هدایت؛ در مقابله با ابواب سه گانه علوم فعلی

۷۳. براساس این تئوری جهان از انفجار یک نقطه بوجود آمده است. این تئوری اولین بار براساس مشاهدات ادوین هابل و همکارانش مبنی بر دور شدن همه کهکشانهای آسمان از کهکشان راه شیری بجز کهکشانهای محلی مطرح شد.

۷۴. برای مشاهده روایت ر.ک پیوست ۷.

۷۵. برای مطالعه ماجرای «رد الشمس» ر.ک پیوست ۸.



مطرح کنیم. پس یکی از کارکردهایی که مسئله فقه هدایت دارد، این است که طبقه‌بندی علوم را عوض کرده، تحلیل‌های برتری نسبت به تحلیل‌های موجود، ناظر به جامعه ما ارائه داده است و میتواند مسئله را حل کند.

حالا من باز سؤال اول را از شما می‌پرسم: آیا این‌گونه بیشتر بصیرت افزایی می‌شود یا موقعی که ما تفقه را تنزل یافته به کشف معذر و منجز دنبال می‌کنیم؟

والحمدلله رب العالمین

پیوست‌ها

پیوست ١: نظام مقایسه شیخ طوسی با فقه اهل تسنن

العدة فی اصول الفقه نوشته شیخ محمد بن حسن طوسی (متوفی ٤٦٠ ق) که در پاسخ به کتاب العدة فی اصول الفقه، نوشته القاضی ابویعلی محمد بن حسین بن محمد خلف بن فرا (متوفی ٤٥٨ ق) نوشته شده است.

<p>العدة فی اصول الفقه</p> <p>المؤلف: القاضي أبو يعلى، محد بن الحسين بن محمد بن خلف ابن الفراء (المتوفى: ٤٥٨ ق)</p>	<p>العدة فی اصول الفقه</p> <p>المؤلف: شیخ طوسی (ره) (وفات: ٤٦٠ ق)</p>
<p>○ باب ذکر حدود</p>	<p>١ الباب الأول ص ٥</p>
<p>○ باب الأوامر</p>	<p>٢ الباب الثاني الكلام فی الأخبار ص ٦١</p>
<p>○ باب التواهی</p>	<p>٣ الباب الثالث الكلام فی الأوامر ص ١٥٧</p>
<p>○ باب العموم</p>	<p>٤ الباب الرابع الكلام فی النهی ... ص ٢٥٣</p>
<p>○ باب النسخ</p>	<p>٥ الباب الخامس الكلام فی العموم و الخصوص ... ص ٢٧١</p>
<p>○ باب الأخبار</p>	<p>٦ الباب السادس الكلام فی بیان و المجمل ... ص ٤٠١</p>
<p>○ باب الإجماع</p>	<p>٧ الباب السابع الكلام فی النسخ و المنسوخ ... ص ٤٨٣</p>
<p>○ باب الكلام فی القیاس</p>	<p>٨ الباب الثامن الكلام فی الأفعال ... ص ٥٦١</p>
<p>○ باب العلة</p>	<p>٩ الباب التاسع الكلام فی الإجماع ص ٥٩٩</p>
<p>○ باب أقسام السؤال و الجواب و المعارضات</p>	<p>١٠ الباب العاشر الكلام فی القیاس ... ص ٦٤٥</p>
<p>○ باب الاجتهاد</p>	<p>١١ الباب الحادی عشر الكلام فی الاجتهاد ص ٧٢١</p>
	<p>١٢ الباب الثاني عشر الكلام فی المحظر و الإباحة .. ص ٧٣٧</p>

تأثیرپذیری اصول فقه شیعه از اصول فقه اهل سنت، ص ٣٧

پیوست ۲: روایت به دنیا آمدن کودک

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ فِي فُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ الرِّضَاعِ قَالَ: سَأَلْتُهُ أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لِامْرَأَةٍ مِنْ أَهْلِنَا بِهَا حَمْلٌ فَقَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ - الدُّعَاءُ مَا لَمْ تَمُضِ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ فَقُلْتُ لَهُ إِتِمَّا لَهَا أَقْلٌ مِنْ هَذَا فَدَعَا لَهَا ثُمَّ قَالَ إِنَّ النُّطْفَةَ تَكُونُ فِي الرَّجَمِ ثَلَاثِينَ يَوْمًا وَ تَكُونُ عَلَقَةً ثَلَاثِينَ يَوْمًا وَ تَكُونُ مُضْغَةً ثَلَاثِينَ يَوْمًا وَ تَكُونُ مُخَلَّفَةً وَ غَيْرَ مُخَلَّفَةٍ ثَلَاثِينَ يَوْمًا فَإِذَا تَمَّتِ الْأَرْبَعَةُ أَشْهُرُ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكَيْنِ خَلَائِقِيْنِ يَصَوِّرَانِهِ وَ يَكْتَبَانِ رِزْقَهُ وَ أَجَلَهُ وَ شَقِيًّا أَوْ سَعِيدًا.

از او خواستم که دعا کند برای زنی از خانواده مان که حامله بود. گفت: پس گفت ابو جعفر علیه السلام: دعا زمانی است که چهار ماه نگذشته باشد. پس به او (امام) گفتم: همانا برای حمل او کمتر از این زمان است. پس برای او دعا کرد سپس گفت: نطفه سه روز در رحم است و سه روز علقه (خون لخته) است و سه روز مضغه (تکه گوشت) است و سه روز [آن تکه گوشت] دارای آفرینش کامل و غیر کامل است؛ پس زمانی که چهار ماه تمام شد، خدای متعال دو ملک آفرینشگر برای او برمی انگیزد تا او را صورت گری کنند و برایش رزق و اجلش را می نویسند و اینکه سعید یا شقی است.

وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۱۶۲ / قرب الإسناد، ص ۳۵۲

پیوست ۳: روایت تصویر کردن جنین در رحم

حَدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظْفَرِ الْعُلَوِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّازَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: تَعْتَلِجُ التُّطْفَتَانِ فِي الرَّحِمِ فَأَيُّهُمَا كَانَتْ أَكْثَرَ جَاءَتْ تُشَبِّهُهَا فَإِنْ كَانَتْ نُطْفَةُ الْمَرَأَةِ أَكْثَرَ جَاءَتْ تُشَبِّهُهُ أَوْ خَالَهُ وَإِنْ كَانَتْ نُطْفَةُ الرَّجُلِ أَكْثَرَ جَاءَتْ تُشَبِّهُهُ أَعْمَامُهُ وَقَالَ تَحْوَلُ التُّطْفَةُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي تِلْكَ الْأَرْبَعِينَ قَبْلَ أَنْ تُخْلَقَ ثُمَّ يَبْعَثَ اللَّهُ الْمَلِكَ الْأَرْحَامَ فَيَأْخُذُهَا فَيَضَعُ بِهَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَقِفُ مِنْهُ حَيْثُ يَشَاءُ اللَّهُ فَيَقُولُ يَا إِلَهِي أَذْكَرُ أَمْ أُنْثَى فَيُوحِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا يَشَاءُ وَيَكْتُبُ الْمَلِكُ ثُمَّ يَقُولُ يَا إِلَهِي أَشَقِي أَمْ سَعِيدٌ فَيُوحِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ ذَلِكَ مَا يَشَاءُ وَيَكْتُبُ الْمَلِكُ فَيَقُولُ يَا إِلَهِي كَمْ رِزْقُهُ كَمْ رِزْقُهُ مَا أَحْلَهُ ثُمَّ يَكْتُبُهُ وَيَكْتُبُ كُلَّ شَيْءٍ يُصِيبُهُ فِي الدُّنْيَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ يَرْجِعُ بِهِ فَيَرُدُّهُ فِي الرَّحِمِ فَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُنزِّلَهَا.

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رضی اللہ عنہ می گوید: جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از علی بن الحسن از محمد بن عبد الله بن زرارہ، از علی بن عبد الله، از پدرش، از جدش، از امیر عليه السلام، حضرت فرمودند: نطفه مرد و زن در رحم جمع می شوند و هر کدام که بیشتر باشد مولود شبیه به صاحب آن می گردد، بنا بر این اگر نطفه زن بیشتر است فرزند شبیه به دایی و خاله شده و در صورتی که نطفه مرد بیشتر باشد مولود به عمو و عمه ها شباهت پیدا می کند. سپس حضرت فرمودند: نطفه به مدت چهل روز در رحم به حالت نطفه می ماند، اگر بخواهند برای سرنوشت آن دعاء کرده و از خدای عز و جل مقدراتش را خواهان باشند ظرف همین مدت پیش از آن که خلق و به مرحله دیگر وارد شود باید اقدام کنند، باری پس از قرار گرفتن نطفه در رحم حق تبارک و تعالی فرشته موکل بر ارحام را فرستاده تا آن را گرفته و صعود داده و به نزد حق عز و جل ببرد، پس نطفه به مقداری که خداوند بخواهد در آنجا توقف می کند، فرشته موکل به درگاه الهی عرض می کند: خدایا این نطفه مذکر است یا مؤنث؟ از مصدر جلال وحی می شود: آنچه را که بخواهد همان می شود، لذا فرشته خواسته آنها را می نویسد. سپس عرضه می دارد: بار الها آیا شقی خواهد بود یا سعید؟ وحی می شود: آنچه را که دعاء کرده و برایش بخواهند همان می شود، لذا فرشته خواسته آنها را مکتوب می کند. پس از آن عرضه می دارد: روزی او چه مقدار است و مرگش چه وقت می باشد؟ جواب به همان نحو داده می شود و فرشته آن جواب و تمام آنچه را که در دنیا بنا است به آن مولود برسد و نصیبش شود را بین دو دیده اش نوشته و سپس آن را به رحم باز می گرداند و به همین معنا اشاره فرموده حق عز و جل که می فرماید: هر رنج و مصیبتی که در زمین یا از نفس خویش به شما رسد همه در کتاب (لوح محفوظ) پیش از آن که شما را ایجاد کنیم و به دنیا آوریم ثبت است. [ترجمه ذهنی تهرانی]

پیوست ۴: دعا و تصرفات ملائکه در زندگی مؤمنین

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعُرَشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ * رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكِ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ / غافر، ۷ و ۸

بارالها، رحمت و دانش تو همه چیز را فرا گرفته است، پس بیمارز کسانی را که توبه کردند و راه تو را پیمودند، و آنان را از آتش جهنم بازدار. بارالها، آنان و نیکان از پدران و همسران و فرزندانشان را به بهشت عدن که به آنان وعده دادی داخل فرما، همانا تو عزیز و حکیمی. و آنان را از بدی ها و عذاب دوردار؛ چرا که هر که را تو از بدی در روز قیامت حفظ فرمایی به او رحم کرده ای، و همین رستگاری بزرگ است.

عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا مَرِضَ وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ مَلَكًا يَكْتُبُ لَهُ فِي سَقَمِهِ مَا كَانَ يَعْمَلُ مِنَ الْخَيْرِ فِي صِحَّتِهِ حَتَّى يَرَفَعَهُ اللَّهُ وَيَقْبِضَهُ وَكَذَلِكَ الْكَافِرُ إِذَا اسْتَعْلَلَ بِسَقَمِهِ فِي جَسَدِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مَا كَانَ يَعْمَلُ مِنَ الشَّرِّ فِي صِحَّتِهِ.

جابر گوید: امام باقر علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه ناتوانی پیری بر مسلمان چیره شود، خدای متعال به فرشته فرمان می دهد که آن چه را در دوران نشاط جوانی و تندرستی انجام می داده است، برایش بنویسد. هم چنین هرگاه مسلمان بیمار شود، خداوند فرشته ای را بر او می گمارد تا کارهای خوبی را که در حال تندرستی انجام می داده، برای او بنویسد، تا زمانی که خداوند او را بالا برده، قبض روح نماید. هم چنین است کافر، هرگاه بیمار شود، خداوند کارهای بدی را که در حال تندرستی انجام می داده است، بر وی می نویسد.

الکافی، ج ۳، ص ۱۱۳

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَاصِمِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ السَّلْمِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبَلَادِ أَوْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ: كُنْتُ فِي الْمَوْقِفِ فَلَمَّا أَقْبَضْتُ لَيْثَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ شُعَيْبٍ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَكَانَ مُصَابًا يَأْخُذُ عَيْنَيْهِ وَإِذَا عَثَبَهُ الصَّحِيحَةُ حَمْرَاءَ كَأَنَّهَا عَلَقَةٌ دِمٍ فَقُلْتُ لَهُ قَدْ أَصَبْتَ يَأْخُذُ عَيْنَيْكَ وَ أَنَا وَاللَّهِ مُشْفِقٌ عَلَى الْأَخْرَى فَلَوْ قَصَرْتَ مِنَ الْبُكَاءِ قَلِيلًا فَقَالَ وَاللَّهِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا دَعَوْتُ لِنَفْسِي الْيَوْمَ بِدَعْوَةٍ فَقُلْتُ فَلِمَ دَعَوْتَ قَالَ دَعَوْتُ لِإِخْوَانِي لِأَنِّي سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ مَنْ دَعَا لِإِخِيهِ يَظْهَرُ الْعَيْبُ وَكُلَّ اللَّهُ بِهِ مَلَكًا يَقُولُ وَ لَكَ مِثْلَهُ فَأَرَدْتُ أَنْ أَكُونَ إِتْمَا أَدْعُو لِإِخْوَانِي وَ يَكُونُ الْمَلَكُ يَدْعُو لِي لِأَنِّي فِي شَكٍّ مِنْ دُعَائِي لِنَفْسِي وَ لَسْتُ فِي شَكٍّ مِنْ دُعَاءِ الْمَلَكِ لِي.

ابراهیم بن ابی بلاد - یا عبد الله بن جندب - گوید: در موقف عرفات بودم، چون برگشتم ابراهیم بن شعیب را ملاقات نمودم بر او سلام کردم، یکی از چشمان او معیوب بود و چشم سالم او هم همانند لخته خونی سرخ بود. به او گفتم: یکی از چشمانت معیوب است به خدا سوگند! من به چشم دیگری می ترسم، ای کاش کمتر گریه می کردی. گفت: به خدا قسم ای ابو محمد! من امروز برای خود چیزی نخواستم. گفتم: پس برای چه کسی خواستی؟ گفت: برای برادرانم، زیرا از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: «هرکه به برادرش در نبود او دعا کند، خداوند فرشته ای به او بگمارد می گوید: بر تو باد دو برابر آن». پس خواستم که به برادرانم دعا کنم و فرشته به من دعا کند، زیرا که در دعا بر خود در شک و تردید هستم و در دعای فرشته بر خود شک و تردید ندارم.

الکافی، ج ۴، ص ۶۶



مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ يُونُسَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ لِي عَزًّا وَ جَلًّا مَلَائِكَةٌ يُسْقِطُونَ الدُّنُوبَ عَنْ ظُهُورِ شِيعَتِنَا كَمَا تُسْقِطُ الرِّيحُ الْوَرَقَ مِنَ الشَّجَرِ فِي أَوَانِ سُفُوطِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزًّا وَ جَلًّا - يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ... وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ مَا أَرَادَ بِهَذَا غَيْرَكُمْ.

ابو بصیر گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: ای ابا محمد همانا خدای عز و جل فرشتگانی دارد که گناهان را از دوش شیعیان ما بریزند چنانچه باد در فصل خزان برگها را از درخت بریزد، و همین است (معنای) گفتار خدای عز و جل « (آنان که حاملان عرشند و آنها که اطراف آن هستند) بستایش پروردگار خویش تسبیح گویند (و بدو ایمان دارند) و برای مؤمنان آمرزش طلب کنند» (سوره مؤمن آیه ۷) و بخدا سوگند از این آیه جز شما را اراده نفرموده است. [رسول محلاتی]

الکافی، ج ۸، ص ۳۰۴ / مشابه: عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۶۲ / علل الشرائع، ج ۱، ص ۵

پیوست ۵: اهمیت انتخاب امام

سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِّيُّ قَالَ: سَأَلْتُ الْقَائِمَ عليه السلام فِي حَجْرِ أَبِيهِ فَقُلْتُ أَحْبَبْتَنِي يَا مَوْلَايَ - عَنِ الْعَلَّةِ الَّتِي تَمْنَعُ الْقَوْمَ مِنَ اخْتِيَارِ إِمَامٍ لَا تُنْفِسُهُمْ قَالَ مُضِلِّحٍ أَوْ مُفْسِدٍ قُلْتُ مُضِلِّحٍ قَالَ هَلْ يَجُوزُ أَنْ تَقَعَ خَيْرُهُمْ عَلَى الْمُفْسِدِ بَعْدَ أَنْ لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا يَخْطُرُ بِبَالِ غَيْرِهِ مِنْ صِلَاحٍ أَوْ فَسَادٍ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَهِيَ الْعَلَّةُ أَيَّدْتَهَا لَكَ بِبُرْهَانٍ يَقْبَلُ ذَلِكَ عَقْلُكَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ أَحْبَبْتَنِي عَنِ الرُّسُلِ الَّذِينَ اصْطَفَاهُمْ اللَّهُ وَ أَرْزَلُ عَلَيْهِمُ الْكُتُبَ وَ أَيَّدَهُمُ بِالْوَحْيِ وَ الْعِصْمَةَ إِذْ هُمْ أَعْلَامُ الْأُمَمِ وَ أَهْدَى أَنْ لَوْ نَبَتِ الْأَخْتِيَارُ وَ مِنْهُمْ مُوسَى وَ عِيسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ هَلْ يَجُوزُ مَعَ وَفُورِ عَقْلِهِمَا وَ كَمَالِ عِلْمِهِمَا إِذَا هُمَا بِالْإِخْتِيَارِ أَنْ تَقَعَ خَيْرُهُمَا عَلَى الْمُنَافِقِ وَ هُمَا يُظَلَّتَانِ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ قُلْتُ لَا قَالَ فَهَذَا مُوسَى كَلِمَةُ اللَّهِ مَعَ وَفُورِ عَقْلِهِ وَ كَمَالِ عِلْمِهِ وَ نُزُولِ الْوَحْيِ عَلَيْهِ اخْتَارَ مِنْ أَعْيَانِ قَوْمِهِ وَ وَجُوهِ عَسْكَرِهِ لِمِيقَاتِ رَبِّهِ سَبْعِينَ رَجُلًا مِمَّنْ لَمْ يَشْكُ فِي إِيْمَانِهِمْ وَ إِخْلَاصِهِمْ فَوَقَعَتْ خَيْرُهُ عَلَى الْمُنَافِقِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا آيَةً فَلَمَّا وَجَدْنَا اخْتِيَارَ مَنْ قَدِ اصْطَفَاهُ اللَّهُ لِلنَّبُوَّةِ وَ إِقَاعًا عَلَى الْأَفْسُدِ دُونَ الْأَصْلِحِ وَ هُوَ يُظَلُّ أَنَّهُ الْأَصْلِحُ دُونَ الْأَفْسُدِ عَلِمْنَا أَنْ لَا إِخْتِيَارَ لِمَنْ لَا يَعْلَمُ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَ مَا تَكْرُؤُ الصَّمَاوَاتِ وَ تَتَصَرَّفُ عَنْهُ السَّرَائِرُ وَ أَنْ لَا خَطَرَ لِاخْتِيَارِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ بَعْدَ وَفُوعِ خَيْرَةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى ذَوِي الْفَسَادِ . لَمَّا أَرَادُوا أَهْلَ الصَّلَاحِ .

سعد بن عبد الله قمی گفت از حضرت صاحب الزمان عليه السلام که آن وقت در دامن پدر نشسته بود پرسیدم به چه دلیل مردم نمی‌توانند برای خود امام انتخاب کنند. فرمود: امام خوب یا بد گفتم امام خوب و شایسته. فرمود امکان دارد انتخابی که می‌کنند بجای خوب بد از کار در آید یا اینکه هیچ کس اطلاع از دل دیگری ندارد که چه چیز بخاطرش می‌گذرد فکر خوب یا فکر بد گفتم آری ممکن است فرمود همین موجب نداشتن چنین اختیاریست که با دلیلی برای تو توجیه کردم که عقلمت بپذیرد تصدیق کردم. فرمود بگو ببینم پیامبرانی که خداوند آنها را برگزیده و کتاب آسمانی بر آنها نازل کرده و ایشان را به وحی ممتاز نموده و عصمت بخشیده چون برجسته - ترین افراد مردمند و از همه بهتر می‌توانند انتخاب نمایند اگر بایشان اختیار بدهند از جمله این پیامبران موسی و عیسی نیز هستند. با کمال عقل و دانشی که این دو داشتند آیا ممکن است انتخاب آنها در مورد کسی که خیال می‌کردند مؤمن است منافق از کار در آید. گفتم: نه. فرمود همین موسی با کمال عقل و دانشی که داشت و باو وحی میشد از میان قوم خود برای میقات خدا هفتاد نفر را انتخاب کرد با اینکه یقین داشت مؤمن و مخلص هستند این انتخاب بر خلاف تصور او بر منافقین قرار گرفت. خداوند در این آیه بهمین مطلب اشاره می‌کند: «وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا» وقتی انتخاب پیامبری که خدا او را برگزیده بر شخص فاسدی قرار گیرد با اینکه او خیال می‌کرد صالح است می‌فهمیم اجازه انتخاب بکسی که از راز دلها و افکار پنهان و آینده اشخاص خبر ندارد داده نشده بعد از اینکه پیامبران انتخابشان صحیح از کار در نیاید. [ترجمه خسروی]

بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۶۸ / الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۶۱

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَصَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ لَا يُعَذَّرُ النَّاسُ حَتَّى يَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ.



فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است و مردم اگر امامشان را نشناسند معذور نخواهند بود. [ترجمه پهلوانی]

کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۱۲

عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ التُّعْمَانِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمَوْتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ وَ لَا يُعَدُّ النَّاسُ حَتَّى يَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ لَا يَصْرُهُ تَقَدُّمُ هَذَا الْأَمْرِ أَوْ تَأَخُّرُهُ وَ مَنْ مَاتَ عَارِفًا لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فَسْطَاطِهِ

امام باقر علیه السلام فرمود: «هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، مردنش مردنی جاهلی است و مردم عذری ندارند، مگر آن که امامشان را بشناسند و هر کس امامشناس از دنیا برود، پیش و پس افتادن این امر (ظهور قائم علیه السلام (به اوزیانی نمی‌رساند. هر کس با شناخت امام خود، از دنیا برود، همانند کسی است که با قائم، در خیمه اوست»

المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۵



پیوست ۶: Knowledge is power

human knowledge and human power meet in one: for where the cause is not known the effect cannot be nature to be commanded must be obeyed: and that which in contemplation is as the cause is in .produced operation as the rule

علم انسان با تصرف او در طبیعت، با یک یگر مترادفند؛ زیرا وقتی علت شناخته شده نیست اثری ایجاد نمیشود. برای حکومت کردن بر طبیعت باید از آن اطاعت نمود؛ و آنچه در عالم تفکر، علت است؛ در عالم عمل نیز یک قاعده است. نو ارغنون (فرانسویس بیکن)، ص ۳۴

... for knowledge itself is a power ...

... دانش به خودی خود قدرتی است ...

The Works of Francis Bacon (فرانسویس بیکن)، ج ۱، ص ۷۱

The end of knowledge is power ... lastly, the scope of all speculation is the performing of some .action, or thing to be done

پایان دانش قدرت است ... در نهایت، محدوده همه گمانه زنی ها انجام برخی از اقدامات، یا چیزی است که باید انجام شود.

The English works of Thomas Hobbes of Malmesbury (توماس هابز)، فصل اول، قسمت اول، ص ۷



پیوست ۷: روایت نظم افلاک

و رَوَى أَبُو بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عليه السلام سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ فَهَدَمَ بِهَا أَرْبَعَةَ مَسَاجِدَ فَلَمَّ بَيْنَ مَسْجِدِ عَلِيٍّ وَجِهَةِ الْأَرْضِ لَهُ شُرْفٌ إِلَّا هَدَمَهَا وَجَعَلَهَا حِمَاءً وَوَسَّعَ الطَّرِيقَ الْأَعْظَمَ وَكَسَّرَ كُلَّ جَنَاحٍ خَارِجٍ فِي الطَّرِيقِ وَ أَبْطَلَ الْكُنُفَ وَ الْمَارِيبَ إِلَى الطَّرِيقَاتِ وَ لَا يَبْرُكُ بِدَعَاةٍ إِلَّا أَرَاَهَا وَ لَا سُنَّةَ إِلَّا أَقَامَهَا وَ يَفْتَحُ قُسْطَنْطِينِيَّةَ وَ الصَّيْنَ وَ جِبَالَ السَّدَائِمِ فَيَمَكُّهُ عَلَى ذَلِكَ سَبْعَ سِنِينَ مِقْدَارُ كُلِّ سَنَةٍ عَشْرُ سِنِينَ مِنْ سِنِيكُمْ هَذِهِ ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَكَيْفَ تَطُولُ السَّنُونَ قَالَ يَا مُرُءُ اللَّهِ تَعَالَى الْفَلَكَ بِالْبُوتِ وَ قِلَّةِ الْحَرَكَةِ فَتَطُولُ الْأَيَّامُ لِذَلِكَ وَ السَّنُونَ قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّهُمْ يَحُولُونَ إِنَّ الْفَلَكَ إِنْ تَغَيَّرَ فَسَدَ قَالَ ذَلِكَ قَوْلُ الرَّنَادِقَةِ فَأَمَّا الْمُسْلِمُونَ فَلَا سَبِيلَ لَهُمْ إِلَى ذَلِكَ وَ قَدْ شَقَّ اللَّهُ الْقَمَرَ لِتَيِّبِهِ عليه السلام وَ رَدَّ الشَّمْسَ مِنْ قَبْلِهِ لِيُوسِّعَ بِنِ نُونٍ وَ أَخْبَرَ بِطُولِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَنَّهُ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ.

ابو بصیر از امام باقر عليه السلام در حدیثی طولانی روایت کند که فرمود: هنگامی که امام قائم عليه السلام قیام کند بکوفه رود و در آنجا چهار مسجد را ویران کند، و مسجد کنگره داری در روی زمین نباشد جز اینکه حضرت آن را خراب و هموار سازد، و راههای بزرگ (شاهراهها) را وسیع کند، و هر بالکنی که از خانهها بکوچه آمده باشد خراب کند، و سر در خانهها و ناودانهای که در کوچهاست از میان بردارد، و هیچ بدعتی بجای نگذارد جز اینکه از میان ببرد، و سنتی بجای نهد جز اینکه آن را بپا دارد، و قسطنطنیه و چین و کوههای دیلم (البرز) را بگشاید و فتح کند، و باین ترتیب هفت سال امامت کند که هر سال برابر ده سال از سالهای شماست سپس خداوند آنچه خواهد انجام دهد، گوید: عرض کردم: قربانت گردم چگونه سالها دراز و طولانی شود؟ فرمود: خداوند بفلک دستور دهد درنگ نموده و بکندی حرکت کند، و در نتیجه روزها و سالها دراز و طولانی شود، گوید: عرض کردم: مردم گویند: اگر در گردش فلک تغییری پیدا شود تباہ شود؟ فرمود: این گفتار بیدینان است، اما مسلمانان چنین نگویند با اینکه خداوند ماه را برای پیغمبر ص بدو نیم کرد، و پیش از آن خورشید را برای یوشع بن نون علیه السلام برگرداند، و از درازی روز رستاخیز خبر داده که آن روز مانند هزار سال شماست.

پیوست ۸: ماجرای «ردّ الشمس»

و مما أظهره الله تعالى من الأعلام الباهرة على يد أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام ما استفاضت به الأخبار و رواه علماء السيرة و الآثار و نظمت فيه الشعراء الأشعار رجوع الشمس له عليه السلام مرتين في حياة النبي ص مرة و بعد وفاته مرة أخرى.

و كان من حديث رجوعها عليه في المرة الأولى ما رَوَتْهُ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ وَ أُمُّ سَلَمَةَ زَوْجُ النَّبِيِّ ص وَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ وَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ فِي جَمَاعَةٍ مِنَ الصَّحَابَةِ أَنَّ النَّبِيَّ ص كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَنْزِلِهِ وَ عَلِيٌّ ع يَبِينُ يَدَيْهِ إِذْ جَاءَهُ جَبْرِئِيلُ ع يُنَاجِيهِ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَلَمَّا تَعَشَّاهُ الْوُحْيُ تَوَسَّدَ فَنَحَّدَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَلَمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ عَنْهُ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ فَاضْطَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع لِذَلِكَ إِلَى صَلَاةِ الْعَصْرِ جَالِساً يَوْمِي بَرْكُوعِهِ وَ سُجُودِهِ إِيمَاءً فَلَمَّا أَفَاقَ مِنْ عَشِيِّهِ قَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَقَاتَكَ صَلَاةُ الْعَصْرِ قَالَ لَهُ لَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ أَصَلِّيَهَا قَائِماً لِمَكَانِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ الْحَالُ الَّذِي كُنْتُ عَلَيْهَا فِي اسْتِمَاعِ الْوُحْيِ فَقَالَ لَهُ ادْعُ اللَّهَ لِيَرُدَّ عَلَيْكَ الشَّمْسَ حَتَّى تَصَلِّيَهَا قَائِماً فِي وَفَيْتَهَا كَمَا فَاتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ يُحْيِيكَ لِيَطَاعَتِكَ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ فَسَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اللَّهُ عَزَّ اسْمُهُ فِي رَدِّ الشَّمْسِ فَرُدَّتْ عَلَيْهِ حَتَّى صَارَتْ فِي مَوْضِعِهَا مِنَ السَّمَاءِ وَ قَتَّ الْعَصْرُ فَصَلَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع صَلَاةَ الْعَصْرِ فِي وَفَيْتِهَا ثُمَّ غَرَبَتْ فَقَالَتْ أَسْمَاءُ أُمُّ وَ اللَّهِ لَقَدْ سَمِعْنَا لَهَا عِنْدَ غُرُوبِهَا صَرِيحاً كَصَرِيرِ الْمُنْشَارِ فِي الْحَشَبَةِ

و كان رجوعها عليه بعد النبي صلى الله عليه وآله - أَنَّهُ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يُعْبِرَ الْفُرَاتَ يَتَابِلَ اشْتَعَلَ كَثِيرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ بِتَغْيِيرِ دَوَائِبِهِمْ وَ رِحَالِهِمْ وَ صَلَّى ع بِنَفْسِهِ فِي طَائِفَةٍ مَعَهُ الْعَصْرَ فَلَمْ يَفْرُغِ النَّاسُ مِنْ عُبُورِهِمْ حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمْسُ فَقَاتَبَتِ الصَّلَاةُ كَثِيراً مِنْهُمْ وَ فَاتَ الْجُمُهُورَ فَضَلَّ الْاجْتِمَاعَ مَعَهُ فَتَكَلَّمُوا فِي ذَلِكَ فَلَمَّا سَمِعَ كَلَامَهُمْ فِيهِ سَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى رَدِّ الشَّمْسِ عَلَيْهِ لِيَجْتَمِعَ كَأَفَّةِ أَصْحَابِهِ عَلَى صَلَاةِ الْعَصْرِ فِي وَفَيْتِهَا فَأَجَابَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى رَدِّهَا عَلَيْهِ فَكَانَتْ فِي الْأَفْقِ عَلَى الْحَالِ الَّذِي تَكُونُ عَلَيْهَا وَ قَتَّ الْعَصْرَ فَلَمَّا سَلَّمَ بِالْقَوْمِ غَابَتْ فَسَمِعَ لَهَا وَجِبَّ شَدِيدٌ هَالِ النَّاسِ ذَلِكَ وَ أَكْثَرُوا مِنَ التَّسْبِيحِ وَ التَّهْلِيلِ وَ الْاسْتِغْفَارِ وَ الْحَمْدِ لِلَّهِ عَلَى نِعْمَتِهِ الَّتِي ظَهَرَتْ فِيهِمْ.

و از معجزات آشکاری که خداوند بدست توانای امیر المؤمنین عليه السلام ظاهر ساخت چیزی است که روایات بیشماری در باره آن رسیده و دانشمندان تاریخ نویس و ناقلین آثار گذشتگان آن را روایت کرده و شعراء در باره آن اشعار سروده‌اند، و آن داستان برگشتن خورشید در دو بار برای آن حضرت علیه السلام است که يك بار در زمان زنده بودن رسول خدا صلى الله عليه وآله و ديگر پس از وفات آن بزرگوار بود.

و اما حديث جریان برگشتن آن در زمان زندگی رسول خدا صلى الله عليه وآله آن حدیثی است که اسماء بنت عمیس و ام سلمة همسر رسول خدا صلى الله عليه وآله، و جابر بن عبد الله انصاری، و ابو سعید خدری، و گروهی از اصحاب (رسول خدا صلى الله عليه وآله) روایت کرده‌اند که پیغمبر صلى الله عليه وآله روزی در خانه خود بود و علی علیه السلام نیز در خدمت او بود، در این هنگام جبرئیل از جانب خدای سبحان بنزد او آمده با او برازگونی پرداخت، و چون (هنگام رسیدن) وحی آن حضرت را سنگینی عارض میشد و بناچار بجائی تکیه میکرد، در اینجا هم چون (وحی) رسید زانوی امیر المؤمنین را بالش کرد (و سر خویش را بر آن نهاد) و سر بر نداشت تا خورشید غروب کرد، و امیر المؤمنین علیه السلام (چون نمیتوانست سر رسول خدا صلى الله عليه وآله را بر زمین نهد) نماز عصر را بهمان حال نشسته خواند و بناچار رکوع و سجده آن را باشاره برگزار کرد، و چون رسول خدا بحال عادی برگشت امیر المؤمنین عليه السلام فرمود: آیا نماز عصر از تو فوت شد؟ عرضکرد: ای رسول خدا بخاطر شما و آن حالتی که برای شنیدن وحی بشما دست داده بود نمی‌توانستم (سر شما



را بر زمین نهاده و) ایستاده نماز بخوانم! باو فرمود: خدا را بخوان تا خورشید را برایت باز گرداند و تو نمازت را چنانچه از تو فوت شده ایستاده بخوانی زیرا (اگر در این باره خدا را بخوانی) خداوند دعایت را مستجاب کند چون تو در حال اطاعت خدا و رسول او بوده‌ای، پس امیر المؤمنین علیه السلام برگشتن خورشید را از خداوند درخواست کرد و خورشید بازگشت و در آنجایی از آسمان قرار گرفت که وقت نماز عصر بود، پس امیر المؤمنین علیه السلام نماز عصر را دو وقت خواند سپس خورشید غروب کرد، اسماء گوید: بخدا سوگند هنگام غروب کردن صدائی از آن شنیدیم مانند صدای اره (هنگام کشیدن) در میان چوب. و اما برگشتن خورشید برای او پس از وفات پیغمبر ﷺ چنان بود که چون در شهر بابل (که نزدیک کوفه است) آن حضرت ﷺ خواست از شط فرات بگذرد بسیاری از همراهان او سرگرم گذراندن چهارپایان و اثاثیه خود از آب گشتند، و خود آن جناب با گروهی نماز عصر را خواند، و هنوز همه یاران و همراهانش از آب نگذشته بودند که خورشید غروب کرد و بسیاری نمازشان قضا شد و فضیلت نماز جماعت با آن حضرت نیز عموماً از دستشان رفت، پس با آن حضرت در این باره سخن گفتند، چون سخن ایشان را شنید از خدای تعالی درخواست نمود که خورشید را برگرداند تا همه همراهانش نماز عصر را بجماعت با آن حضرت در وقت بخوانند، و خدای تعالی دعای او را مستجاب فرمود و خورشید در افق بازگشت تا همان جا که وقت نماز عصر بود، و چون سلام نماز را دادند غروب کرد، و هنگام غروب کردنش صدای شدیدی از آن برخاست که موجب هول و ترس مردم شد و ذکر «سبحان الله» و «لا اله الا الله» و «استغفر الله» را بسیار بر زبان جاری کردند و برای این نعمتی که بر ایشان آشکار شد «الحمد لله» گفته خدای را سپاسگزاری کردند و این خبر در میان شهرها پیچید، و بانزد مردم گشت، و در همین باره سید حمیری رحمته الله علیه می گوید:

هنگامی که نماز از او قضا شد خورشید که نزدیک بود غروب کند برای او برگشت. تا اینکه در جای وقت نماز عصر آمد و نورش میدرخشید، و پس از نماز مانند ستاره که در افند، فرو رفت. و يك بار دیگر نیز در بابل خورشید برایش برگشت، و برای هیچ کس از آنان که برای درستی گفتار خود دلیل و برهان آوردند (یعنی آنان که معجزه دارند) خورشید برنگشت. جز برای یوشع و پس از او برای علی، و این برگشتن خورشید از امر شگفت انگیزی پرده بردارد. [ترجمه محلاتی]

پیوست رجالی

پیوست رجالی مرتبط با روایت شریف «تَقَفَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ الْفَقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ»

شرح سؤالات مرتبط با احراز وثوق صدوری نسبت به احادیث بر اساس دو مبنای مشهور و تکاملی

الف) سؤالات مرتبط با احراز وثوق صدوری بر مبنای تکاملی

سؤال اول: مصدر حدیث چیست؟

اولین نکته‌ای که در مورد حدیث فوق و به طوری کلی در بررسی احادیث باید مورد بحث قرار گیرد، مصدری است که حدیث در آن مصدر روایت و ذکر شده است؛ معنای مصدر نیز قدیمی‌ترین منبع حدیثی است که روایت شریف در آن ضبط شده است. با تتبع در کتب حدیثی و روایی مشخص گردید که حدیث شریف در کتاب تحف العقول به طریق مرسل از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و در کتاب الفقه المنسوب الی الإمام الرضا علیه السلام از آن حضرت نقل شده است؛ این دو روایت از این دو مصدر را هم مرحوم مجلسی در بحار نقل کرده است

سؤال دوم: جایگاه سند در اتکا به اشراف چیست؟

در سؤال دوم در مورد یک حدیث باید به طور کلی به تبیین جایگاه سند در اتکا به اشراف بحث کرد؛ در واقع باید مشخص کرد که سند، چه نقشی در رساندن علم متکی به اشراف - حدیث معصوم علیه السلام - به ما دارد؟ در واقع در این بخش تعریف جدیدی از سند ارائه می‌گردد که محور آن، مسئله هدایت ابناء بشر توسط معصوم علیه السلام است و سند به عنوان یکی از ابزارهای معصوم علیه السلام برای مدیریت امر هدایت در عالم تعریف می‌شود، نه به عنوان ابزاری که ما برای رسیدن به معصوم علیه السلام از آن استفاده می‌کنیم. برای درک نکته فوق باید دقت کرد که معصوم علیه السلام - که حدیث از او صادر می‌شود - در تمام شئون و حالات خود مترصد امر هدایت جامعه بوده و در حال جریان دادن امر بسیار مهم هدایت در جامعه است. حال امام معصوم علیه السلام برای جریان دادن هدایت در جامعه از ساختارها و راه‌های مختلفی استفاده می‌کند که یکی از این ساختارها، جاری کردن هدایت در جامعه از طریق یک فرد مؤمن است که در واقع این فرد مؤمن، همان سند است. در واقع سندی که روایت، ابزاری برای رسیدن ما به معصوم علیه السلام نیست؛ بلکه سند، فرد مؤمنی است که معصوم علیه السلام از آن برای جاری کردن هدایت در جامعه و هدایت انسان‌ها بهره می‌برد و در حقیقت بزرگترین لطف و رحمتی که شامل حال یک فرد مؤمن می‌شود نیز همین موضوع است که خدای متعال و معصوم علیه السلام او را به عنوان یار خود قرار داده و امر خود را از طریق او در جامعه جاری و ساری کنند؛ بنابراین سند - یعنی فرد مؤمن انتخاب شده توسط معصوم علیه السلام - یکی از راه‌هایی است که معصوم علیه السلام از طریق آن، علم مبتنی بر اشراف خود را در جامعه جریان داده و جامعه را هدایت می‌کند.

سؤال سوم: ساختار اتکا به اشراف به صورت استظهاری چیست؟

نکته‌ای که در سؤال سوم باید مورد دقت قرار گیرد این است که معصوم علیه السلام به عنوان مدیر هدایت در عالم، امر هدایت را تنها از طریق سند - فرد مؤمن انتخاب‌شده - در عالم جریان نمی‌دهد، بلکه ساختارهای دیگری نیز وجود دارد که افراد جامعه در زمان



غیبت معصوم علیه السلام نیز می‌تواند از آن طریق هدایت را دریافت نموده و در جامعه جریان دهند، زیرا معصوم علیه السلام همواره حی و زنده بوده و مجری امر هدایت در عالم است و این امر را با ساختارهای مختلفی در جامعه جریان می‌دهد که سند یکی از آن‌هاست. در ادامه به بررسی استظهاری چند مورد از ساختارها و راه‌های اتکا به اشراف ساختارهایی که معصوم علیه السلام امر هدایت را در جامعه جاری می‌کند - می‌پردازیم. **ضمناً هرگز خروجی ساختار اتکا به اشراف نباید با استظهار از آیات و روایات در تعارض باشد.**

الف) زیارت: یکی از راه‌هایی که افراد می‌توانند از طریق آن امر هدایت و علم مبتنی بر اشراف را از معصوم علیه السلام تلقی کنند، زیارت معصومین علیهم السلام است که به دلیل زنده بودن همیشگی معصومین علیهم السلام، زیارت منحصر به حضور و ظهور امام نمی‌باشد، بلکه می‌توان از طریق زیارت قبور ائمه نیز به علم مبتنی بر اشراف دست یافت و هدایت را از معصوم علیه السلام تلقی نموده و توفیق حضور در طریق هدایت و یاری امام معصوم علیه السلام را به دست آورد.

دلیل استظهاری این مطلب نیز روایت شریف امام حسین علیه السلام است که می‌فرماید: «مَنْ أَتَانَا لَمْ يَعِدْمْ خَصْلَةً مِنْ أَرْبَعٍ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ قَضِيَّةٌ عَادِلَةٌ وَ أَحَدٌ مُسْتَفَادٌ وَ مُجَالَسَةُ الْعُلَمَاءِ»؛ هر کس به نزد ما آید هیچ یک از این چهار خصلت را از دست نمی‌دهد ۱. نشانه‌های محکم و استوار (که همان علم است) می‌شنود ۲. از قضاوتی عادلانه برخوردار می‌گردد ۳. با برادری سودمند و پرفایده روبرو خواهد شد ۴. اجر و پاداش مصاحبت و هم‌نشینی با علما و دانشمندان را خواهد برد.

بحار الانوار ج ۴۴ ص ۱۹۵

ب) نیت: امر دومی که تأثیر بسیار زیادی در قرار گرفتن انسان به عنوان مجرای هدایت دارد، نیتی است که انسان‌ها در فواید و قلب خود دارند. در واقع نیت اصلی‌ترین مسئله‌ای است که موجب توفیق نصرت امام علیه السلام می‌گردد؛ اگر فرد شبانه روز نیت نصرت امام علیه السلام را داشته باشد و واقعاً شوق به این کار را در سینه داشته باشد، امام معصوم علیه السلام او را مجرای هدایت قرار داده و از طریق او هدایت را در جامعه جریان می‌دهد. اما اگر فرد در پی نصرت امام علیه السلام نباشد، حتی اگر قرآن نیز بخواند، لا یزید الظالمین إلا حساراً؛ قرآن خواندن نیز نه تنها به هدایت او نمی‌افزاید بلکه موجب گمراهی بیشتر او می‌گردد. اهمیت مسئله نیت در توفیق نصرت امام علیه السلام را می‌توان از روایت شریف امام صادق علیه السلام به دست آورد که فرمودند: «عَلِيٌّ بِنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُتَّقِرِيِّ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: ... قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكَلِيهِ يَغْنَى عَلَى نَيْبِهِ»

کافی ج ۲ ص ۱۶

ج) سند روایت: یکی دیگر از ساختارهای اتکا به اشراف و گسترش هدایت در جامعه توسط معصوم علیه السلام، مسئله سند روایت است که در سؤال دوم از همین پیوست سند به مؤمن انتخاب شده توسط معصوم علیه السلام برای جریان امر هدایت در جامعه تعریف گردید.

اهمیت سند روایت در اتکا به اشراف و گسترش هدایت در جامعه توسط معصوم علیه السلام نیز از طریق روایت امام صادق علیه السلام استظهار می‌گردد: «قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ علیه السلام اعْرِفُوا مَنَازِلَ شِيعَتِنَا عِنْدَنَا عَلَى قَدْرِ رَوَايَتِهِمْ عَنَا وَ فَهْمِهِمْ مِنَّا»؛ منزلت شیعیان نزد ما را به قدر روایاتی که از ما روایت می‌کنند و فهمی که از ما دارند بشناسید. در این روایت این نکته بیان شده است

که منزلت و قدر هر فرد نزد امام علیه السلام، به میزان روایاتی است که از امام نقل می‌کند و فهمی است که از امام دارد؛ یعنی فرد هر قدر منزلت بالاتری داشته باشد امام علیه السلام بیشتر از او در مسئله مدیریت هدایت استفاده می‌کند و قدر و منزلت بیشتری نزد امام علیه السلام دارد و روایات بیشتری را از امام علیه السلام نقل می‌کند.

غیبت نعمانی، ص ۲۲

د) عمل به علم: از دیگر ساختارهای اتکا به اشراف، عمل به علم است؛ هر فرد به میزان عملی که به علم خود دارد، علم بیشتری را از معصوم علیه السلام دریافت می‌کند و از این راه در طریق مدیریت هدایت توسط معصوم علیه السلام قرار می‌گیرد. نقش عمل به علم در اتکا به اشراف نیز از روایت «قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ وَرَزَقَهُ اللَّهُ عِلْمًا مَا لَمْ يَعْلَمْ» استفاده می‌گردد؛ هر کس به چیزی که می‌داند عمل کند خداوند علم آنچه را که نمی‌داند به او می‌دهد. بنابراین از طریق عمل به علم نیز می‌توان مجرای علم مبتنی بر اشراف قرار گرفت.

بحار الانوار ج ۴۰ ص ۱۲۸

ه) زهد: از دیگر ساختارهای اتکا به اشراف، زهد ورزیدن در دنیا است که به موجب مستظهر روایت شریف: «...الْهَيْئَتُمْ بُنِي وَاقِدِ الْخَرِيرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثَبَّتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَانْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَبَصَّرَهُ غُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا وَأُخْرِجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» این معنا استفاده می‌گردد که با زهد ورزیدن، حکمت بر انسان نازل شده و عیوب دنیا و امراض و دواهای آن روشن می‌گردد؛ یعنی همان متکی شدن به علم مشرف که موجب هدایت است.

الکافی، ج ۲، ص ۱۲۸

سؤال چهارم: فرایند هدایت مرتبط با این روایت چیست؟

چهارمین سؤالی که در مورد حدیث فوق مطرح می‌باشد این است که این روایت کدام فرایند مرتبط با هدایت را تشریح می‌کند؟ برای پاسخ به این سؤال مقدمتاً باید به این نکته دقت کرد که هر کلامی که از معصوم علیه السلام صادر می‌شود به غرض ایجاد هدایت در جامعه بوده و یک یا چند بُعد از ابعاد هدایت را مورد بحث قرار می‌دهد، زیرا معصوم علیه السلام هدفی جز هدایت جامعه ندارد و تمام سخنان او نیز به همین غرض صادر می‌شود. پس باید نقش حدیث فوق را در فرایند هدایت مشخص کرد و بیان نمود که حدیث فوق کدام بُعد از ابعاد مختلف هدایت را بیان می‌دارد.

همواره شیعه «فقه» و «تفقه» را ابزاری برای رسیدن به علوم اهل بیت علیهم السلام می‌داند [۱] و طبق استظهار بسیاری از روایات، مؤمنین باید در هر زمان -چه غیبت و چه حضور حجت‌الله علیه السلام - به عروة الوثقی اهل بیت علیهم السلام خود را وصل نموده و در راه سعادت و رضایت الهی پیش روند [۲] و هر لحظه با جهاد فی سبیل‌الله در بی‌احیاء آن علوم و محقق کردن محتوای آن علوم باشند. [۳] برای مشاهده روایاتی مؤید بر این مطلب باید اشاره کرد به:

۱- تفقه یعنی اتصال به علوم اهل بیت علیهم السلام: ... عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَ فِيهَا قَالَ فَقَالَ الرَّجُلُ إِنَّ الْفُقَهَاءَ لَا يَقُولُونَ هَذَا فَقَالَ يَا وَيْحَكَ وَ هَلْ رَأَيْتَ قَبِيهَا قَطُّ إِنَّ الْفَقِيهَةَ حَقَّقَ الْفَقِيهَ الرَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا الرَّاعِبُ فِي الْآخِرَةِ الْمَمْتَسِكُ بِسِنَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.



با توجه به حدیث، شریف فقیه دلالت بر هرکس نمی‌کند و تنها دلالت بر شخصی دارد که چند ویژگی خاص داشته باشد که یکی از آنها و شاید اصلی‌ترین آنها، تمسک به سنت رسول الله ﷺ است که از طریق علم آن حضرت و اوصیاء بر حشش به دست ما رسیده است. در نتیجه فقیه کسی است که متصل به علوم آل محمد ﷺ باشد.

الکافی، جلد ۱، ص ۷۰ / مشابه: المحاسن، جلد ۱، ص ۲۲۳

۲- تمسک به اهل بیت ﷺ چه در حضور ایشان و چه در غیبت ایشان: ... عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبِي عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا صِرْتُمْ فِي حَالٍ لَا تَرَوْنَ فِيهَا إِمَامَ هُدًى وَ لَا عَلِمَاءَ يُرَى وَ لَا يَتَّجُو مِنْهَا إِلَّا مَنْ دَعَا دَعَاءَ الْغَرِيقِ فَقَالَ لَهُ أَبِي إِذَا وَقَعَ هَذَا لَيْلًا [در بعضی نسخ: بلاء] فَكَيْفَ نَصْنَعُ فَقَالَ أَمَا أَنْتَ فَلَا تُدْرِكُهُ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَتَمَسَّكُوا بِمَا فِي أَيْدِيكُمْ حَتَّى يَبْضُحَ لَكُمْ الْأَمْرُ.

کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۴۹ / الغيبة للنعمانی، ص ۱۵۹ / الإمامة و التبصرة من الحيرة، ص ۱۲۷

با توجه به این روایت شریف، هنگامی که مانند حال حاضر، مؤمنین از حضور امام هدی ﷺ به عنوان مرکز علم متکی به پایگاه اشراف محروم شدند، وظیفه آنان این است که به آنچه در دستانشان از علوم معصوم باقی است، چنگ زنند و خود را از بلایبی آخرالزمان نجات دهند.

۳- لزوم احیاء علم اهل بیت ﷺ توسط مؤمنین: ... عَنْ أَبِي عَلِيٍّ حَسَّانَ الْعَجَلِيِّ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَنَا جَالِسٌ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ قَالَ نَحْنُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ عَدُوُّنَا الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَ شَيْعَتُنَا أُولُو الْأَلْبَابِ.

المحاسن، ج ۱، ص ۱۶۹

طبق این حدیث در تفسیر آیه ۹ سوره زمر بیان شده است که تنها شیعیان هستند که فهم می‌کنند مأخذ علم کجاست و آن را تذکر می‌گیرند؛ پس برای شناساندن امام معصوم، آنان همواره سعی می‌کنند تا به دیگران بفهمانند که علم حقیقی کجاست.

... عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ إِبرَاهِيمَ الْمَرْوَزِيُّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ ع قَالَ قَالَ النَّبِيِّ ص مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا مِمَّا يَخْتَلَفُونَ إِلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَفِيهَا عَالِمًا.

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۳۴

در این حدیث شریف سخن از حفظ روایات معصومین آمده است که ممکن است به ذهن، این معنا را تبادر کند که منظور از حفظ یعنی به یاد داشتن؛ اما به قرینه آنکه می‌فرماید احادیثی را حفظ کند که ائمت به آن‌ها در امر دین خود نیاز دارند، این به دست می‌آید که باید آن احادیث منشأ علم آن ائمت شده و ناظر به نیاز آن‌ها باشد تا بتواند مشکلاتشان را حل کند.

... رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا أَحْيَا أَمْرَنَا قَبِيلَ وَ مَا أَحْيَاءُ أَمْرِكُمْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ تَذَكَّرُوهُ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ وَ الدِّينِ وَ اللُّبِّ ...

دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۶۳

... عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ رَجِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَعْيَا أَمْرًا فَقُلْتُ لَهُ وَ كَيْفَ يَحْيِي أَمْرَكُمْ قَالَ يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَيَعْلَمُهَا النَّاسُ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَأَجَبُونَا قَالَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَدْ زُوِيَ لَنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا لِيَمَارِي بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يُبَاهِي بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ لِيُقْبَلَ بِوُجُوهِ النَّاسِ إِلَيْهِ فَهُوَ فِي النَّارِ فَقَالَ ع صَدَقَ جَدِّي ع أَتَدْرِي مِنَ السُّفَهَاءِ فَقُلْتُ لَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ ع هُمْ فُصَّاصٌ مُخَالِفِينَا أَوْ تَدْرِي مِنَ الْعُلَمَاءِ فَقُلْتُ لَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ هُمْ عُلَمَاءُ آلِ مُحَمَّدٍ ع الَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ وَ أَوْجَبَ مَوَدَّتَهُمْ ثُمَّ قَالَ أَوْ تَدْرِي مَا مَعْنَى قَوْلِهِ أَوْ لِيُقْبَلَ بِوُجُوهِ النَّاسِ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَا فَقَالَ ع يَعْنِي وَ اللَّهُ بِذَلِكَ أَدْعَاءُ الْإِمَامَةِ بِغَيْرِ حَقِّهَا وَ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ فِي النَّارِ.

عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۸

طبق این دو روایت و مضامین مشابه آن‌ها، بر مؤمنین واجب است که احیاء امر اهل بیت علیهم السلام کنند و استظهاراً از همین روایات برداشت می‌شود که احیاء علوم اهل بیت علیهم السلام نمی‌شود مگر با ترویج و احیاء علوم آن‌ها.

- در نتیجه گیری کلی این به دست می‌آید که تفقه تنها راه شناخت هدایت؛ زیرا ما به عنوان زمینه‌ساز هدایت، باید ابتدائاً هدایت که منحصر در معصوم علیه السلام یا به عبارتی موجود عالم متکی به پایگاه اشراف است را بفهمیم که نام آن «تفقه» است تا به موجب آن امر امامان معصوم علیهم السلام احیاء شده و هدایت در میان مردم فربه می‌شود.

سؤال پنجم: این روایت دقیقاً چه نقشی در فرایند هدایت مرتبط با خود دارد؟

پس از آنکه در سؤال چهارم مشخص شد که هدایت با «تفقه» فهم می‌شود و «تفقه» ابزار اصلی ما برای انکاب به پایگاه اشراف است، این نتیجه حاصل می‌شود که باید «تفقه» بعد از مقام «ثبت»، «تحلیل» نیز شود (یعنی چیستی و حکم آن مشخص شود) و با استفاده از تعریف آن، شاخه‌ای برای ارزیابی به دست آید تا همواره مشخص کند که آیا ما در مسیر «تفقه» -به عنوان وظیفه خود- قرار داریم یا خیر.

در اینجا روایت شریف «فَإِنَّ أَلْفَهُ مِفْتَاحَ الْبَصِيرَةِ» دقیقاً در مقام بیان «تحلیل» از قاعدهٔ مکث در موضوع «تفقه» است و با شاخص قرار دادن «بصیرت‌افزایی» محک مناسبی به ما داده است؛ یعنی در این زمانه که فقه رایج دچار کم‌رنگی و کم‌اثری در نگرش‌سازی افراد شده است، این حدیث شریف ریشه درد را مشخص کرده است و دواي آن را هم تجویز کرده است که آن لزوم ارتقاء فقه «معدّر و منجز» (فقه ناظر به صرف بیان حکم شارع) به فقه «هدایت» یا به عبارتی فقه نگرش ساز آن هم از طریق بصیرت‌افزایی است.

ب) سؤالات مرتبط با احراز وثوق صدوری بر مبنای مشهور

در صورت پاسخ به سؤالات شش‌گانه زیر می‌توان به موثوق‌الصدور بودن روایت بر اساس این مبنا، اطمینان پیدا کرد.

سؤال اول - مصدر روایت چیست؟

حدیث شریف در کتاب تحف العقول به طریق مرسل از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و در کتاب الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام از آن حضرت نقل شده است؛ این دو روایت از این دو مصدر را هم مرحوم مجلسی در بحار نقل کرده است.



سؤال دوم - آیا حدیث مسند است؟ اگر آری، به ترتیب سلسله سند را نوشته و اتصال طبقات روات را از حیث امکان ارتباط بین آنها بحث کنید.

همانطور که گفته شد حدیث در تحف العقول به صورت مرسل نقل شده است و کتاب الفقه المنسوب الی الإمام الرضا علیه السلام هم اگر نسبت خود کتاب به معصوم پذیرفته شود که حدیث مسند است و متصل و الا آن هم اعتبار سندی ندارد از آن جهت که مرسل است.

سؤال سوم - روایت از لحاظ اتصال و منزلت راویان دچار چه نوع مشکلاتی است؟ آیا با قرائنی می‌توان ضعف سند را جبران نمود؟ اگر در موردی قرائن اطمینان آور وجود داشته باشد، آن را ذکر نمایید.

کتاب تحف العقول حدیث را مرسل نقل کرده است و با وجود آنکه بسیاری از علمای شیعه بدان کتاب اعتماد کرده و حتی براساس آن فتوا نیز داده‌اند، اما طبق نظر مشهور حدیث را ضعیف می‌دانند. کتاب الفقه المنسوب الی الامام الرضا علیه السلام هم معرکه آراء است در اینکه نسبت کتاب به معصوم علیه السلام است یا خیر و اکثر قائل به منسوب نبودن بدون واسطه آن کتاب به حضرت شدند؛ البته در این بین بعض بزرگان مانند: محمد تقی مجلسی و پسر علامه‌اش، محمود فاضل کاشانی، سید علی طباطبایی معروف به صاحب ریاض، محمد بن علی طباطبایی صاحب مفاتیح الاصول، محدث بحرانی، ملا احمد نراقی و وحید بهبهانی؛ بر این کتاب اعتماد کردند و از روایات آن با وجود اینکه برخی از سلسله سندهای آنها حذف شده و مرسل هستند، در استنباط احکام شرعی استفاده کرده‌اند. [۱] و در این باره مرحوم علامه مجلسی رحمته الله می‌فرماید:

و کتاب فقه الرضا علیه السلام أخبرني به السيد الفاضل المحدث القاضي أمير حسين طاب ثراه ما ورد أصفهان قال قد اتفق في بعض سني مجاورتي بيت الله الحرام أن أتاني جماعة من أهل قم حاجين و كان معهم كتاب قديم يوافق تاريخه عصر الرضا صلوات الله عليه و سمعت الوالد رحمه الله أنه قال سمعت السيد يقول كان عليه خطه صلوات الله عليه و كان عليه إجازات جماعة كثيرة من الفضلاء و قال السيد حصل لي العلم بتلك القرائن أنه تأليف الإمام ع فأخذت الكتاب و كتبه و صححته فأخذ والدي قدس الله روحه هذا الكتاب من السيد و استنسخه و صححه و أكثر عباراته موافق لما يذكره الصدوق أبو جعفر بن بابويه في كتاب من لا يحضره الفقيه من غير سند و ما يذكره والده في رسالته إليه و كثير من الأحكام التي ذكرها أصحابنا و لا يعلم مستندها مذكورة فيه كما ستعرف في أبواب العبادات. [۲]

که این سخن او دلالت بر اعتماد فراوان ایشان به این کتاب دارد؛ اما اشکالات بسیاری هم علماً مخصوصاً متأخرین آن‌ها بدان وارد کرده‌اند که بر مبنای مشهور قابل تأمل است. [۳]

در جمع‌بندی باید گفت که صرف اعتماد به کتاب تحف العقول، ضعف سندی آن را بر مبنای مشهور جبران نمی‌کند و پذیرش کتاب الفقه المنسوب الی الامام الرضا علیه السلام، مسئله‌ای بسیار سخت و پیچیده است که قیل و قال بر سر آن، حصول اعتماد برای رجالیون مشهور را کاهش می‌دهد؛ لذا نمی‌توان قرینه‌ای اطمینان‌آور برای آن ذکر کرد مگر پذیرش قول بعض علما (مانند مجلسین، ملا احمد نراقی و ...) بر منسوب بودن کتاب به حضرت رضا علیه السلام.

[۱]. پژوهشی دقیق در زندگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۴۰۵ و ۴۰۶.

[۲]. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۱

[۳]. پژوهشی دقیق در زندگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۴۰۵ و ۴۰۶

سؤال چهارم - نوع قرینه جابر ضعف را بحث کنید و حیث قرینه بودن آن را آشکار نمایید.

همان طور که گفته شد اعتماد برخی علما بر مرسلات تحف العقول و منسوب بودن کتاب الفقه به حضرت رضا علیه السلام می تواند تا حدی قرینه جابر ضعف سند باشد؛ اما حیث دیگری که در جابر ضعف بودن ما را یاری می رساند متن خود حدیث شریف است که معمولاً در پژوهش های رجالی از آن غفلت می شود.

در اینجا باید گفت که علاوه بر آن مطالبی که در مبنای رجالی تکاملی گفته شد، بد نیست تا نگاهی به کامل احادیث نقل شده در تحف العقول و الفقه بیانانازیم و خود متن را بدن توجه به سند آن بررسی کنیم:

تحف العقول: وَ قَالَ [الامام الكاظم علیه السلام] اجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعِ سَاعَاتٍ سَاعَةً لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ وَ سَاعَةً لِأَمْرِ الْمَعَاشِ وَ سَاعَةً لِمُعَاشَرَةِ الْإِخْوَانِ وَ الثَّقَاتِ الَّذِينَ يُعَرِّفُونَكُمْ عُيُوبَكُمْ وَ يُخْلِصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ وَ سَاعَةً تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّاتِ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ وَ يَهْدِيهِ السَّاعَةَ تَهْدِيُونَ عَلَى الثَّلَاثِ سَاعَاتٍ لَا تُحَدِّثُوا أَنْفُسَكُمْ بِفَقْرٍ وَ لَا يَطُولُ الْعُمُرُ فَإِنَّهُ مَنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِالْفَقْرِ يَخِلْ وَ مَنْ حَدَّثَهَا بِطُولِ الْعُمُرِ يَحْرُسْ اجْعَلُوا لِأَنْفُسِكُمْ حِطًّا مِنَ الدُّنْيَا يَاعْطَاهَا مَا تَشْتَهِي مِنَ الْحَلَالِ وَ مَا لَا يَبْلُغُ الْمَرْءُ وَ مَا لَا سَرَفَ فِيهِ وَ اسْتَعِينُوا بِذَلِكَ عَلَى أُمُورِ الدِّينِ فَإِنَّهُ تَرَوِي لَيْسَ مِمَّا مِنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِدِينِهِ أَوْ تَرَكَ دِينَهُ لِذُنْيَاهُ.

وَ قَالَ [الامام الكاظم علیه السلام] تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ الْفَقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ وَ تَمَامُ الْعِبَادَةِ وَ السَّبَبُ إِلَى الْمَنَازِلِ الرَّفِيعَةِ وَ الرَّتَبِ الْجَلِيلَةِ فِي الدُّنْيَا وَ الدُّنْيَا وَ فَضْلُ الْفَقِيهِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ وَ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهُ فِي دِينِهِ لَمْ يَرْضَ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا.

الفقه: سَلُوا زَمَانَكُمْ الْعَاقِبَةَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ أَرْوِي عَنِ الْعَالِمِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ إِنَّهُ الْمَلِكُ الْخَفِيُّ إِذَا حَضَرَتْ لَمْ يُؤْبَهُ بِهَا وَ إِنْ غَابَتْ عُرِفَ فَضْلُهَا وَ اجْتَهِدُوا أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعِ سَاعَاتٍ مِنْهُ لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ وَ سَاعَةً لِأَمْرِ الْمَعَاشِ وَ سَاعَةً لِمُعَاشَرَةِ الْإِخْوَانِ وَ الثَّقَاتِ الَّذِينَ يُعَرِّفُونَكُمْ عُيُوبَكُمْ وَ يُخْلِصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ وَ سَاعَةً تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّاتِ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ وَ يَهْدِيهِ السَّاعَةَ تَهْدِيُونَ عَلَى الثَّلَاثِ سَاعَاتٍ لَا تُحَدِّثُوا أَنْفُسَكُمْ بِالْفَقْرِ وَ لَا يَطُولُ الْعُمُرُ فَإِنَّهُ مَنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِالْفَقْرِ يَخِلْ وَ مَنْ حَدَّثَهَا بِطُولِ الْعُمُرِ حَرَسَ اجْعَلُوا لِأَنْفُسِكُمْ حِطًّا مِنَ الدُّنْيَا يَاعْطَاهَا مَا تَشْتَهِي مِنَ الْحَلَالِ وَ مَا لَمْ يَبَلِ الْمَرْءُ وَ لَا سَرَفَ فِيهِ وَ اسْتَعِينُوا بِذَلِكَ عَلَى أُمُورِ الدِّينِ فَإِنَّهُ تَرَوِي لَيْسَ مِمَّا مِنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِدِينِهِ وَ دِينَهُ لِذُنْيَاهُ تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّهُ أَرْوِي مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهُ فِي دِينِهِ مَا يُخْطِئُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصِيبُ فَإِنَّ الْفَقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ وَ تَمَامُ الْعِبَادَةِ وَ السَّبَبُ إِلَى الْمَنَازِلِ الرَّفِيعَةِ وَ خَاصُّ الْمَرْءِ بِالْمَرْتَبَةِ الْجَلِيلَةِ فِي الدُّنْيَا وَ الدُّنْيَا وَ فَضْلُ الْفَقِيهِ عَلَى الْعِبَادِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ وَ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهُ فِي دِينِهِ لَمْ يَرْضَ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا.

این نکته قابل توجه است که متن این دو فقره حدیث به دلیل مضامینی که دارند، محزکی برای جعل شدن نیستند و تا حدود بسیار زیادی می توان از ساختار و اسلوب متن دو حدیث و بیان مضامینی که در امر هدایت مؤثر است، به صحت آن دو پی برد.

به عنوان آخرین قرینه جابر ضعف می توان تمسک به احادیثی با مضمون مشابه گشت که علاوه بر آیه «نفر» مؤیدی بر معنای مدلول حدیث باشند:



عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي كَلَامٍ لَدَ حَطَبَ بِهِ عَلَيَّ الْمُنْبِرِ أَيُّهَا النَّاسُ إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بغيرِهِ كَالْجَاهِلِ الْخَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ عَنْ جَهْلِهِ بَلْ قَدْ رَأَيْتُ أَنْ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ أَعْظَمَ وَ الْحَسْرَةَ أَدْوَمَ عَلَى هَذَا الْعَالِمِ الْمُنْسَلِخِ مِنْ عِلْمِهِ مِنْهَا عَلَى هَذَا الْجَاهِلِ الْمُتَحَرِّجِ فِي جَهْلِهِ وَ كِلَاهُمَا خَائِرٌ بَاطِلٌ لَا تَرْتَابُوا فَتَشْكُوا وَ لَا تَشْكُوا فَتَكْفُرُوا وَ لَا تُرْحَضُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتَدْهِنُوا وَ لَا تُدْهِنُوا فِي الْحَقِّ فَتُخَسِرُوا وَ إِنَّ مِنَ الْحَقِّ أَنْ تَقْتُلَهُوا وَ مِنَ الْفُتْهِ أَنْ لَا تَقْتُلُوا وَ إِنَّ أَنْصَحَكُمْ لِنَفْسِهِ أَطْوَعَكُمْ لِرَبِّهِ وَ أَعْسَكُمْ لِنَفْسِهِ أَعْصَاكُمْ لِرَبِّهِ وَ مَنْ يَطْعِ اللَّهَ يَأْمَنُ وَ يَسْتَبْشِرُ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ يَخْبُ وَ يَنْدَمُ.

- روایت شریفه دلالت دارد بر آنکه لازمه فقه آن است که انسان فریب نخورد یا به عبارتی ابزار تشخیص حق از باطلی داشته باشد که همان فرقانی است که در «فان الفقه مفتاح البصيرة» به آن اشاره شده بود.

الكافي، ج ۱، ص ۴۵ / نقل از کافي: بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۹ / به سند دیگر: الامالی شیخ مفید، ص ۲۰۶

عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا فَقَالَ إِنَّ الْحِكْمَةَ الْمَعْرِفَةُ وَ التَّقَنُّهُ فِي الدِّينِ فَهَنْ فَمَنْ فَتَهُ مِنْكُمْ فَهُوَ حَكِيمٌ وَ مَا أَحَدٌ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبَّ إِلَى إِبْلِيسَ مِنْ قَفِيهِ.

- روایت شریفه دلالت دارد بر اینکه حکمت یا همان حکم‌های استدلالی (که بخشی از آن‌ها عهده دار «ثبت» احکام هستند) همان معرفت و تقفه است.

تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۱ / نقل از عیاشی: بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۵

وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا بَا دَدٍّ لَا يَفْقَهُ الرَّجُلُ كُلَّ الْفُتْهِ حَتَّى يَرَى النَّاسَ أَمْثَالَ الْأَجَاعِرِ فَلَا يَحْفَلُ بِوُجُودِهِمْ وَ لَا يَغْيِرُهُ ذَلِكَ كَمَا لَا يَغْيِرُهُ وَ جُودٌ بغيرِ عِنْدَةٍ ثُمَّ يَرْجِعُ هُوَ إِلَى نَفْسِهِ فَيَكُونُ أَحَقَّ لَهَا.

- روایت شریفه دلالت دارد بر اینکه نهایت و تمام فقه آن است که نگرش شخص تغییر کند و شاخصی برای او شود که چه چیز مهم است و چه چیز غیر مهم که این معنا با درک «معدّر و منجز» از فقه قابل جمع نیست و لازمه آن بصیرت‌افزا بودن فقه است.

عده الداعی و نجاح الساعی، ج ۲، ص ۲۱۸ / بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۵

وَ قَالَ عَلَيْهِ بِنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَقْلُ دَلِيلُ الْخَيْرِ وَ الْهَوَى مَرْكَبُ الْمَعَاصِي وَ الْفُتْهُ وَ عَاءُ الْعَمَلِ وَ الدُّنْيَا سُوفُ الْآخِرَةِ وَ النَّفْسُ تَاجِرَةٌ وَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ رَأْسُ الْمَالِ وَ الْمَكْسَبُ الْجَنَّةُ وَ الْحُسْرَانُ النَّارُ هَذَا وَ اللَّهُ التَّجَارَةُ الَّتِي لَا تَبُورُ وَ الْبِضَاعَةُ الَّتِي لَا تَخْسُرُ.

- در روایت شریفه بیان شده است که فقه ظرف عمل است؛ یعنی باید فقه ابزاری باشد که نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری فرد را تغییر دهد که این همان افزایش بصیرت و قدرت تشخیص حق از باطل است.

إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۵۹

سؤال پنجم - آیا این حدیث را می‌توان با استفاده از این قرائن تصحیح کرد؟

طبق آنچه در سؤال چهار بیان شد، حدیث شریف را می‌توان به دو جهت سندی و محتوایی (غیر آنچه که در مبنای تکاملی گفته شد) بررسی کرد که ادله سندی بر مبنای مشهور حصول اطمینان نمی‌کرد ولو آنکه مؤیدات خوبی برای آن بود.

اما بررسی محتوایی با نگاه به متن کامل حدیث و از آن مهم‌تر احادیثی که با حدیث «فإن الفقه مفتاح البصيرة» قرابت معنایی دارند، به حد کامل حصول اطمینان می‌کند و گویی که وجود معنای «بصیرت افزایی» و «نگرش‌سازی» آن هم بر تصمیم افراد در روایات شریفه فراوان است و به گوشه اندکی از آنان اشاره شد؛ و البته باید توجه داشت پشتوانه قوی‌تر این روایت نص صریح آیه «نفر» و انذار را نتیجه تفقه دانستن است.

سؤال ششم - آیا این حدیث را می‌توان با استفاده از قرینه «ایفای نقش در فرآیند هدایت» نیز تصحیح

کرد؟

تفقه به عنوان ابزار اتصال به علوم اهل بیت علیهم‌السلام یکی از اصلی‌ترین موضوعات مورد بحث در فرایند هدایت است؛ زیرا به موجب آن به ساختار و چگونگی هدایت پی برده می‌شود؛ این علم به چگونگی هدایت با علوم ناقص بشری هرگز قابل فهم نیست و لابد از آن است که در فهم آن رجوع به علم متکی به پایگاه اشراف یعنی معصومین علیهم‌السلام شود تا درک صحیح از آن به دست آید.

این حدیث شریف و دیگر احادیث هم‌خانواده او در مقام تحلیل مسئله فقه به اصلی‌ترین کاربرد آن یعنی «نگرش‌سازی» و «تحریک فکر» اشاره کرده‌اند و این مسئله عمیق از آنکه توسط جاهلین جعل شده باشد و هیچ ارتباطی با علوم آل محمد علیهم‌السلام نداشته باشد، دور است و با توجه به محتوا هم محرک جعل آن نیز کاهش می‌یابد.



نظام سوالات

۱. محل نزاع در بحث از «فقه آینده» چیست؟
 - ۱/۱. شاخصه های اصلی فقه متکامل چیست؟
 - ۱/۱/۱. شاخصه اول فقه متکامل؛ انذار، به چه معناست؟
 - ۱/۱/۲. شاخصه دوم فقه متکامل؛ بصیرت افزایی، به چه معناست؟
 - ۱/۲. مراحل بیان حکم فقهی (با رعایت شاخصه های استنباط شده از روایات) چیست؟
 - ۱/۲/۱. مرحله نخست بیان حکم فقهی؛ ثبت، چیست؟
 - ۱/۲/۲. مرحله دوم و سوم بیان حکم فقهی؛ تحلیل و پردازش، چیست؟
 - ۱/۳. علت لزوم ارتقاء فقه موجود به فقه متکامل؟
 ۲. چند باب فقه، در ذیل «فقه هدایت» وجود دارد؟
 - ۲/۱. باب اول «فقه هدایت» چیست؟
 - ۲/۱/۱. مفهوم حیات چیست؟
 - ۲/۱/۲. تقدّم وتأخّر در خلق چگونه است؟
 - ۲/۱/۳. خلق آسمان چگونه است؟
 - ۲/۱/۴. خلق مبتنی بر «تسویه» به چه معناست؟
 - ۲/۱/۵. فقه المَلِک به چه معناست؟
 - ۲/۲. باب دوم «فقه هدایت» چیست؟
 - ۲/۲/۱. اثر فقه التقدير در فهم از هدایت و ربوبیت الهی چیست؟
 - ۲/۳. باب سوم «فقه هدایت» چیست؟
 - ۲/۳/۱. فقه النظام متکفل بررسی چه مسئله ایست؟
 - ۲/۳/۲. نظامات اجتماعی مؤثر بر هدایت (نُه مورد مبتنی بر استظهار از روایات) چیست؟
 ۳. کارکرد مباحث مطروح در «فقه هدایت» در مدیریت تحولات چیست؟

نظام اصطلاحات

نظام اصطلاحات دیگران	نظام اصطلاحات الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت
<p>معذر و منجز - ارکان مخصوصه - کارکرد گرایی - هرمنوتیک - مکاتب فلسفی و عرفانی - GDP - قانون - سکولاریسم - کون و فساد - حرکت جوهری - دیالکتیک - ولایت تولی تصرف - نگاه بیکنی - بیوتکنولوژی - نظم صنعتی - ژن - بیگ بنگ - علوم انسانی - علوم پایه - علوم تجربی - فیزیک - زیست</p>	<p>فقه هدایت - تدبیر - انذار - تفقه - استظهار - تفکر - فقه البيان - ثبت - تحلیل - پردازش - بیان مبتنی بر مُکث - نظام مقایسه - تحریک فکر - فقه الحیاة - فقه السماء - عالم عقول - روح العقل - درایه - مناسک - عصر ظهور - فقه الملائکه - تقدیر - قدر و ظرفیت - فقه الأسماء - فقه التقدير - فقه النظام - نظامات اجتماعی - امام نور - امام نار - نظام سازی - علم نافع و غیر نافع - اهدی - نفس - تزکیه - درونی سازی - نظم اختیاری - فقه العبرة - فقه النظم - نقشه الگوی پیشرفت اسلامی - ارتقاء ظرفیت - فقه الخلق</p>



نظام ارجاعات

۱. قرآن کریم / ۲۲ بار
۲. کافی / ۸ بار
کلینی، محمد بن یعقوب (۳۲۹ ق)، تهران: دار الکتب الإسلامية (۱۴۰۷ ق)
۳. من لا یحضره الفقیه / ۱ بار
ابن بابویه، محمد بن علی (۳۸۱ ق)، قم: دفتر انتشارات اسلامی (۱۴۱۳ ق)
۴. تهذیب الأحکام / ۲ بار
طوسی، محمد بن الحسن (۴۶۰ ق)، تهران: دار الکتب الإسلامية (۱۴۰۷ ق)
۵. قرب الاستناد / ۱ بار
حمیری، عبد الله بن جعفر (نیمه دوم قرن ۳)، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام (۱۴۱۳ ق)
۶. المحاسن / ۴ بار
برقی، احمد بن محمد بن خالد (۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)، قم: دار الکتب الإسلامية (۱۳۷۱ ق)
۷. التوحید / ۳ بار
ابن بابویه، محمد بن علی (۳۸۱ ق)، قم: جامعه مدرسین (۱۳۹۸ ق)
۸. علل الشرائع / ۳ بار
ابن بابویه، محمد بن علی (۳۸۱ ق)، قم: کتاب فروشی داوری کتاب فروشی داوری (۱۳۸۵ ش)
۹. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال / ۱ بار
ابن بابویه، محمد بن علی (۳۸۱ ق)، قم: دار الشریف الرضی للنشر (۱۴۰۶ ق)
۱۰. عیون أخبار الرضا علیه السلام / ۲ بار
ابن بابویه، محمد بن علی (۳۸۱ ق)، تهران: نشر جهان (۱۳۷۸ ق)
۱۱. الخصال / ۱ بار
ابن بابویه، محمد بن علی (۳۸۱ ق)، قم: جامعه مدرسین (۱۳۶۲ ش)
۱۲. الإمامة و التبصرة من الحيرة / ۱ بار
ابن بابویه، علی بن حسین (۳۲۹ ق)، قم: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف (۱۴۰۴ ق)
۱۳. الفیبة للنعمانی / ۲ بار
ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم (۳۶۰ ق)، تهران: نشر صدوق (۱۳۹۷ ق)
۱۴. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد / ۲ بار
مفید، محمد بن محمد (۴۱۳ ق)، قم: کنگره شیخ مفید (۱۴۱۳ ق)
۱۵. امالی للمفید / ۱ بار
مفید، محمد بن محمد (۴۱۳ ق)، قم: کنگره شیخ مفید (۱۴۱۳ ق)
۱۶. الاختصاص / ۱ بار
مفید، محمد بن محمد (۴۱۳ ق)، قم: المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید (۱۴۱۳ ق)
۱۷. کمال الدین و تمام النعمة / ۳ بار
ابن بابویه، محمد بن علی (۳۸۱ ق)، تهران: اسلامیة (۱۳۹۵ ق)
۱۸. تفسیر عیاشی / ۱ بار
عیاشی، محمد بن مسعود (۳۲۰ ق)، تهران: عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ ق)

۱۹. **وسائل الشیعه / ۲ بار**
 شیخ حر عاملی، محمد بن حسن (۱۱۰۴ق)، قم: مؤسسه آل‌البتیت علیهم‌السلام (۱۴۰۹ق)
۲۰. **بحار الانوار (ط-بیروت) / ۱۰ بار**
 مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۱۱۰ق)، بیروت: دار احیاء التراث العربی (۱۴۰۳ق)
۲۱. **عدة الداعی / ۱ بار**
 ابن فهد حلی، احمد بن محمد (۸۴۱ق)، قم: دار الکتب الإسلامی (۱۴۰۷ق)
۲۲. **الإحتجاج علی أهل اللجاج / ۱ بار**
 طبرسی، احمد بن علی (۵۸۸ق)، مشهد: نشر مرتضی (۱۳۶۲ش)
۲۳. **ارشاد القلوب / ۱ بار**
 دیلمی، حسن بن محمد (۸۴۱ق)، قم: الشریف الرضی (۱۴۱۲ش)
۲۴. **دعائم الإسلام / ۱ بار**
 ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی (۳۶۳ق)، قم: مؤسسه آل‌البتیت علیهم‌السلام (۱۳۸۵ق)
۲۵. **مکارم الأخلاق / ۱ بار**
 طبرسی، حسن بن فضل (قرن ۶)، قم: الشریف الرضی (۱۴۱۲ق)
۲۶. **المجازات النبویة / ۱ بار**
 شریف الرضی، محمد بن حسین (۴۰۶ق)، قم: دار الحدیث (۱۴۲۲ق)
۲۷. **کنز الفوائد / ۱ بار**
 کراجکی، محمد بن علی (۴۴۹ق)، قم: دارالذخائر (۱۴۱۰ق)
۲۸. **التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام / ۱ بار**
 منسوب به حسن بن علی (۲۰۶ق)، قم: مدرسه الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف (۱۴۰۹ق)
۲۹. **الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام / ۱ بار**
 منسوب به علی بن موسی (۲۰۳ق)، مشهد: مؤسسه آل‌البتیت علیهم‌السلام (۱۴۰۶ق)
۳۰. **أدوار علم الفقه و أطواره / ۱ بار**
 کاشف‌الظلاء، علی (۱۴۱۱ق)؛ بیروت: دار الزهراء للطباعة و النشر و التوزیع (۱۳۹۹ق)
۳۱. **العدة في أصول الفقه / ۱ بار**
 شیخ طوسی، محمد بن الحسن (۴۶۰ق)؛ قم: محمد تقی علاقبندیان (۱۴۱۷ق)
۳۲. **رسالتان فلسفتیان / ۱ بار**
 فارابی، محمد بن محمد؛ بیروت: دار المناهل (۱۴۰۷ق)
۳۳. **العدة في أصول الفقه / ۱ بار**
 القاضی أبو یعلی، محمد بن الحیسن (۴۵۸ق)؛ نشر (۱۴۱۰ق)
۳۴. **استیعاب لابن عبدالبر / ۱ بار**
 ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله؛ بیروت: دار الجیل (۱۴۱۲ق)
۳۵. **دئیسیم و اصول نظام سرمایه‌داری / ۱ بار**
 هادوی‌نیا، علی اصغر؛ پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، کتاب نقد، تابستان ۱۳۷۸، شماره ۱۱
۳۶. **پژوهشی دقیق در زندگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام / ۲ بار**
 قرشی، باقر شریف، مترجم صالحی، محمد؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه (۱۳۸۲ش)



۳۷. آثار و تألیفات آیت‌الله بروجردی / ۱ بار

رضا استادی، «آثار و تألیفات آیه الله بروجردی»، حوزه، سال ۸، ش ۱ و ۲

۳۸. مجله معرفت / ۱ بار

شماره ۱۱۱، اسفند ۱۳۸۵، سال پانزدهم، شماره دوازدهم

۳۹. جامعه شناسی / ۱ بار

گیدنز، آنتونی، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نی، (۱۳۸۷ ش)

۴۰. **The English works of Thomas Hobbes of Malmesbury** / ۱ بار

Hobbes, Thomas (۱۶۷۹ A.D), The English works of Thomas Hobbes of Malmesbury, London, J. Bohn (۱۸۳۹ A.D)

۴۱. **The Works of Francis Bacon** / ۱ بار

Francis Bacon (۱۶۲۶ A.D), The Works of Francis Bacon, New York, R. Worthington (۱۸۸۴A.D)

۴۲. **On the Question of Dialectics: A Collection** / ۱ بار

Lenin, V. I., On the Question of Dialectics: A Collection, Progress Publishers, Moscow, ۱۹۸۰

۴۳. **An Introduction to Genetic Analysis** / ۱ بار

Anthony J.F. Griffiths, Susan R. Wessler, Richard C. Lewontin, William M. Gelbart, David T. Suzuki, Jeffrey H. Miller,

۴۴. نوارغنون / ۱ بار

بیکن، فرانسیس (۱۶۲۶ م)، نوارغنون، ترجمه محمود صناعی، تهران: نشر جامی (۱۳۹۲ ش)

۴۵. فقه البیان (سی و سومین دوره دانشنامه الگوی پیشرفت اسلامی) / ۲ بار

۴۶. پایگاه اطلاع‌رسانی نقشه راه / ۱ بار

۴۷. پایگاه پژوهشکده اسلام تمدنی و مرکز آخوند خراسانی / ۱ بار

۴۸. پایگاه شبکه اجتهاد / ۱ بار

۴۹. PubMed Central (کتابخانه بین‌المللی دارو و سازمان سلامت آمریکا) / ۱ بار

۵۰. سامانه اطلاع‌رسانی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران / ۱ بار

۵۱. پایگاه خبرگزاری تسنیم / ۱ بار

۵۲. پایگاه بیان معنوی / ۱ بار

۵۳. سایت رسمی استاد میرباقری / ۱ بار



فهرست تفصیلی

۱. بحث از تعریف و گستره «فقه»؛ دلیل پرداختن به موضوع فقه آینده ۱
- ۱/۱. اختلاف نظر و ایراد بعضی به فقه رایج؛ نشان دهنده عدم وجود معنای مورد اتفاق از «فقه» در انتظار اندیشمندان ۱
- ۱/۱/۱. وجود پانزده مکتب فقهی فعال در عرصه تحول در فقه؛ شاهد روشن نبود اجماع در تعریف و دایره تصرف فقه ۲
- ۱/۲. بصیرت‌افزایی و انذار؛ دو شاخصه اصلی «فقه» مُسْتَظْهَر از آیات و روایات ۳
- ۱/۲/۱. قید ایجاد «انذار» در آیه «نفر»؛ بیان‌کننده کارکرد فقه ۳
- ۱/۲/۱/۱. ایجاد تدریج؛ نوعی از ایجاد تفکر توسط پیامبران ۴
- ۱/۲/۱/۱/۱. محتاج بودن ایجاد تفکر به بیان حکمی و نه فرمایشی و حقوقی ۵
- ۱/۲/۲. بصیرت‌افزایی (شناخت حق از باطل) مأخوذ از حدیث «إِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ»؛ کارکرد فقه ۶
- ۱/۳. عدم تنزل جایگاه اوامر و نواهی و بالعکس ارتقاء آن‌ها در فقه متکامل ۶
- ۱/۳/۱. ثبت (ارتباط حکم با فطرت)؛ اولین مرحله از بیان یک حکم ۷
- ۱/۳/۱/۱. آسیب به خاصیت «درونی‌سازی» احکام الهی در صورت بی‌اعتنایی به روایات ثبت احکام ۸
- ۱/۳/۲. تحلیل (تبیین حکم)؛ مرحله دوم بیان حکم ۹
- ۱/۳/۳. پردازش (رفع موانع اجرایی حکم)؛ مرحله سوم بیان حکم ۱۰
- ۱/۳/۲. ایجاد نقص در فرآیند درونی‌سازی احکام؛ نتیجه قهری تنزل فقه به صرف «تحلیل احکام» ۱۱
- ۱/۴. لزوم ارتقاء فقه از معنای تنزل‌یافته آن به غرض همراه کردن تعبّد با فهم ۱۱
- ۱/۴/۱. ارتقاء معنای فقه؛ عامل بی‌نیازی از فلسفه و دستگاه‌های عقلی مختلف برای اقتناعی کردن و تعمیق دادن تعبدیات ۱۲
- ۱/۴/۲. شکل‌گیری فقه «کشف معرّف و منجز» از زمان شیخ طوسی رحمته الله علیه به منظور ایجاد فضای نظام مقایسه با فقه اهل تسنن ۱۲
- ۱/۴/۲/۱. تحفظ بر خواندن کامل روایات توسط علمای سلف؛ منجر به انذار و بصیرت بیشتر نسبت به صرف بیان حرام و واجب در سیره متأخرین ۱۳
- ۱/۴/۳. داخل شدن ادبیات کارکردگرایی در دین توسط برخی معاصرین؛ تلاشی برای ارتقاء فقه رایج ۱۳
- ۱/۴/۳/۱. دخول کارکردگرایی در دین؛ نمونه‌ای از وجود دغدغه صحیح (ارتقاء فقه) اما با تأثیر از مبانی غلط غربی ۱۳
۲. فقه هدایت؛ شامل سه دسته فقه ارتقاء دهنده تحریک فکر نسبت به حق تعالی و ربوبیت الهی ۱۴
- ۲/۱. فهم عمیق‌تر از حکمت احکام و دایره نفوذ ربوبیت الهی به نسبت به فلسفه و عرفان؛ کارکرد اصلی فقه هدایت ۱۵
- ۲/۲. فقه الحیاة (باب اول فقه هدایت)؛ متکفل بررسی خلقت الهی ۱۵
- ۲/۲/۱. زنده بودن تمام مخلوقات؛ سرفصلی از مباحث فقه الحیاة ۱۵
- ۲/۲/۱/۱. آیه «إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»؛ دلیلی بر زنده بودن تمامی مخلوقات ۱۶

- ۲/۲/۲. تقدم و تأخر در خلق؛ سرفصلی دیگر از مباحث فقه الحیاة ۱۶.....
- ۲/۲/۲/۱. خلق مشیت الهی قبل از دیگر مخلوقات؛ ردی بر ذاتی بودن اراده خدای متعال (نظر برخی فلاسفه) ۱۷.....
- ۲/۲/۳. بررسی خلق آسمان؛ سرفصلی دیگر از مباحث فقه الحیاة ۱۷.....
- ۲/۲/۴. خلق مبتنی بر «تسویه» (نظام‌مند و هماهنگ) و دلیل تزیه خدا بودن آن؛ سرفصلی دیگر از مباحث فقه الحیاة ۱۸.....
- ۲/۲/۴/۱. مقایسه هماهنگی موجود در مخلوقات الهی با ناسازگاری سازه‌های بشر و آسیب‌های متعدد آن؛ عامل عامل تزیه پروردگار حکیم ۱۸.....
- ۲/۲/۵. فقه المَلک؛ سرفصلی دیگر از مباحث فقه الحیاة ۱۹.....
- ۲/۲/۵/۱. مأمور انجام دستورات الهی؛ تعریف صحیح از ملائکه ۲۰.....
- ۲/۲/۵/۱/۱. نفی قانون ثابت و جایگزینی ضوابط اَعْمَالِ ملائکه؛ نتیجه دقت در نقش ملائکه در خلقت ۲۱.....
- ۲/۲/۵/۱/۲. جایگزین شدن ضوابط و مناسک تأثیر بر ملائکه به جای استفاده از تحلیل‌های سکولار؛ ابزار تصرف مؤمنین عصر ظهور در زندگی ۲۲.....
- ۲/۳. فقه التقدیر (باب دوم فقه هدایت)؛ متکفل فهم ربوبیت و هدایت الهی ۲۵.....
- ۲/۳/۱. استفاده موسی علیه السلام از تقدیر در تفاهم اولیه ربوبیت الهی با فرعون با توجه به آیه « رَبَّنَا الَّذِي اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى »؛ روش قابل تعمیم برای تفاهم ربوبیت با کفار ۲۵.....
- ۲/۳/۲. استفاده از آیات و روایات مرتبط با مسئله تقدیر؛ کلید حل مسائل بی‌پاسخ فلسفی (مانند شناخت حرکت) ۲۶.....
- ۲/۳/۲/۱. تلاش سیدمنیرالدین بر دخالت دادن خدای متعال در تعریف حرکت؛ مبنای تعریف جدید حرکت در دستگاه ولایت-تولی-تصرف ۲۷.....
- ۲/۳/۲/۱/۱. لزوم پرداختن به «قَدْرِ افراد» برای تحلیل تولی (تقاضاهای مخلوقات) ۲۸.....
- ۲/۳/۲/۱/۲. لزوم پرداختن به «اسماء الهی» برای تحلیل «ولایت الهی» (برآورده کردن تقاضاهای افراد) ۲۹.....
- ۲/۳/۲/۱/۲/۱. لزوم شناخت اسماء الهی به غرض متناسب کردن تقاضاها با اسم مربوط به آن تقاضا ۲۹.....
- ۲/۴. فقه النظام (باب سوم فقه هدایت)؛ متکفل بررسی وابستگی هدایت به نظامات اجتماعی ۳۱.....
- ۲/۴/۱. روایت علوی «النَّاسُ بِأَمْرَانِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ»؛ دلیل مؤثر بودن نظامات اجتماعی بر هدایت ۳۱.....
- ۲/۴/۲. وجود نُه امر مؤثر بر هدایت در نظامات اجتماعی، مبتنی بر استظهار از آیات و روایات ۳۲.....
- ۲/۴/۲/۱. انتخاب مسئول و امام (فقه معرفة الامام)؛ اولین امر مؤثر بر هدایت جامعه ۳۲.....
- ۲/۴/۲/۱/۱. بحث از جایگاه امام به عنوان الگوی جامعه؛ راه غلبه بر اهل تسنن در مباحثات ۳۳.....
- ۲/۴/۲/۲. موضوع علم (فقه العلم)؛ دومین امر مؤثر بر هدایت جامعه ۳۴.....
- ۲/۴/۲/۲/۱. تقسیم بندی علم به نافع و غیر نافع و دستور به پناه بردن به خدا از علم غیر نافع در تعقیب نماز عصر؛ دلیلی بر اهمیت و تأثیر جدی مسئله علم در هدایت جامعه ۳۵.....
- ۲/۴/۲/۳. مسئله تربیت (فقه التزکيه)؛ سومین امر مؤثر بر هدایت جامعه ۳۵.....
- ۲/۴/۲/۴. پیشگیری از جرم (فقه العبرة)؛ چهارمین امر مؤثر بر هدایت جامعه ۳۵.....

- ۲/۴/۲/۴/۱. پشیمانی پس از تجربه کردن تصمیم غلط به دلیل آثار سوء آن؛ دلیل اهمیت و تأثیر آن در هدایت جامعه ۳۶
- ۲/۴/۲/۵. مسائل نفی سبیل (فقه نفی سبیل)، قانون (فقه النظم)، بیان (فقه البیان)، شغل (فقه المکاسب)، شاخصه‌های ارزیابی (فقه الفرقان)؛ پنج امر دیگر مؤثر بر هدایت جامعه ۳۶
۳. مقابله با مفاهیم متضاد با فقه هدایت و ارائه راه حل برای آن‌ها؛ فایده اصلی از بحث و تبیین فقه هدایت ۳۷
- ۳/۱. بررسی صد مسئله متضاد با فقه النظام، صد مسئله متضاد با فقه التقدير و صد مسئله متضاد با فقه الحیاة؛ محتوای نقشه‌های الگوی پیشرفت اسلامی ۳۸
- ۳/۲. ارائه یک طبقه بندی جدید از علوم بر اساس ابواب سه‌گانه فقه هدایت؛ در مقابله با ابواب سه‌گانه علوم فعلی ۳۹
- پیوست‌ها ۴۱
- پیوست رجالی ۵۲
- نظام سوالات ۶۱
- نظام اصطلاحات ۶۲
- نظام ارجاعات ۶۳

شناسنامه محتوایی فقه آینده

نظام سؤالات اصلی

این نوشتار در پی پاسخگویی به
۲ سؤال اصلی برآمده است.

???

نظام سؤالات فرعی

این جزوه در پاسخ به ۱۸
سؤال فرعی نوشته شده است.



فقه آینده



نظام اصطلاحات

نظام اصطلاحات این جلسه
۶۴ عدد می‌باشد.



نظام ارجاعات

۱۰۹ ارجاع به ۵۲ مرجع
کتبی، نظام ارجاعات این
جزوه را شامل می‌شود

بخشی از متن

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»
آیه به صراحت می‌فرماید که باید طائفه‌ای از مؤمنین به دنبال تفقه باشند و نتیجه این تفقه را انذار قومشان بعد از رجوع به قومشان معرفی می‌کند؛ یعنی آیه شریفه می‌فرماید نتیجه تفقه انذار است و تفقه باید به شکلی باشد که در درون افراد یک انذار اتفاق بیافتد. بعضی به این آیه تمسک کرده‌اند و گفته‌اند فقهی که به دنبال کشف معذر و منجز است، چنین خاصیتی را ایجاد نمی‌کند؛ یعنی اگر ما تنها معذر و منجز را کشف کردیم و صرفاً این معذر و منجز را بیان کردیم، این‌گونه نیست که در مؤمنین و قلوب آن قوم انذار اتفاق بیافتد. انذار در کنار تبشیر یک نوع ایجاد تدبیر محسوب می‌شود؛ یعنی اگر بخواهیم به صورت دقیق مفهوم انذار را معنا کنیم، باید بگوییم که انذار نوعی از فکر کردن است. کدام نوع فکر کردن؟ فکر کردن قبل از تصمیم.



* مسیرهای ارتباطی:

پایگاه اطلاع‌رسانی نقشه راه nro-di.blog.ir

کانال "الگو ۴" در پیام‌رسان ایتا @olgou4